

واگوشکها

از تومی پرسم
جوابش زابده
شامل واژه‌هایی
بازگوشک‌های
اوانگاری



گردآورنده
محمد جواد بهروزی



جواب واگوشکها گر ندانی
به آسانی در این مجموعه خوانی
بگو واگوشکی تا من بگویم
جوابش را برایت رایگانی

واگوشکها

شامل

واژه‌هایی با گویش محلی و آوانگاری

گردآورنده:

مُحَمَّد جَواد بهروزی

بهریزی، محمد جواد، ۱۳۰۰ - ، گردآورنده .
واگوشکها : شامل واژه هایی با گویش محلی و آوانگاری .
گردآورنده : محمد جواد بهروزی . - تهران : نشر کیفیت ، ۱۳۸۰ .
۲۳۴ ص .

ISBN : 964 - 92688 - 4 - 7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .
کتابنامه به صورت زیرنویس .

۱ . چیستان -- شعر -- مجموعه ها . ۲ . معماها .
۳ . شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها . الف . عنوان .
۸۶۱/۶۲۰۸ PIR ۴۰۸۱/ب۹۲

۸۰-۷۰۵۷م

کتابخانه ملی ایران

انتشارات کیفیت

دفتر مرکزی : تهران، خیابان ولیعصر، نرسیده به میدان ولیعصر، کوچه نصر، پلاک ۲۹، کدپستی: ۱۵۹۳۸
تلفن : ۶۴۱۲۱۲۷ - ۶۴۱۵۲۶۹ - ۶۴۱۹۰۱۶ (۰۲۱) تلکس : ۲۲۲۹۹۹ فاکس : ۶۲۰۹۶۶۲ (۰۲۱)

واگوشکها

تالیف و گردآوری : محمد جواد بهروزی

چاپ اول ، بهار ۱۳۸۰

شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی : چاپاک

لیتوگرافی : نوید

چاپ : موفق

صحافی : سپیدار

طراحی جلد : کیانوش غریب پور

ناظر فنی : محمد حامدی نژاد

شابک : ۹۶۴ - ۹۲۶۸۸ - ۴ - ۷ - ۹۶۴ - ۹۲۶۸۸ - ۴ - ۷ ISBN : 964 - 92688 - 4 - 7

حق چاپ محفوظ است

تقدیم یہ حُرُوتِ عَرَبِیَّة :

مهندس خسرو بہروزی گدسہ

تہران دی ۵۶ ۱۳۸۰

چہرہ اول - بہروزی

ن. لکھنؤ
۱۸/۱۰/۸۰

واقعوں کی شہما

گرد آورنده:

مُحمَّد جَواد بہروزی

(در این کتاب)

الف	سرآغاز
۱	مقدمه
۹	واگوشک‌ها
۵۹	واگوشک‌های شبیه به هم
۱۷۵	گشایش
۲۱۱	واژه‌نامه
۲۳۵	آثار دیگر نگارنده

به نام خداوند جان و خرد

سر آغاز

محققین و دانشمندان برای پی بردن به طرز زندگی و تمدن و آگاهی بر گذشته یک ملت به نکات چندی توجه دارند که از آن جمله است: نژاد - دین - زبان و ادبیات. اما آنچه برای پی بردن به تمدن و طرز زندگی یک کشوری بیش از همه چیز مورد توجه است ادبیات آن ملت می باشد که آئینه تمام نمایی است از گذشته و حال.

سرمایه حیات یک ملت و دورنمای تاریخ یک قوم را باید در ادبیات مردم آن سرزمین جستجو کرد. اما ادبیات که امروز بزرگترین نشانه تمدن و نمودار حیات یک ملت می باشد خود به ادبیات خواص (کلاسیک) و ادبیات عوام (فولکلور) بخش می شود.

آنچه به ادبیات خواص معروف است شامل کتابهای نظم و نثر یک ملتی است که از نیاکان آنها تا به عصر حاضر به ارث رسیده و امروز مایه افتخار و سربلندی آن ملت می باشد.

کشور عزیز ایران با همه ناملایماتی که در طول تاریخ دیده و لطمات و

(الف)

صدماتی که از غارتگران کشیده، بسیاری از کتب نفیس و گرانبهای خود را در آتش سوزی‌هایی که اقوام مهاجم انجام دادند از دست داده اما با اینهمه امروز ادبیات این سرزمین از غنی‌ترین ادبیات جهان بشمار می‌رود که باعث افتخار کشور عزیز ما می‌باشد چه کتابهای نثر و چه کتابهای نظم که همه شهرت جهانی دارند.

اما آنچه در اینجا مورد توجه ما می‌باشد ادبیات عوام و توده مردم است که سینه به سینه از گذشته‌های دور تا امروز باقی مانده و در گوشه و کنار این سرزمین مقدس در هر شهرستان یا دهات ایران بزرگ، مردم باگویش محلی و با زبان ساده و شیرین که یادگاری از دوران با عظمت گذشته این سرزمین است گفتگو می‌کنند.

ادبیات توده مردم که امروزه مورد توجه بزرگ مردان و علاقمندان است توسط (فرهنگستان زبان و ادب فارسی) و (پژوهشکده مردم‌شناسی) وابسته به (سازمان میراث فرهنگی) حفظ و نگهداری می‌شود و با انتشار کتابهایی در این زمینه از فراموش شدن واژه‌های اصیل ایرانی جلوگیری می‌نمایند.

دانشمندان و محققین و نویسندگان بسیاری چه در گذشته و چه امروز درباره این ادبیات توده مردم که به (فولکلور) مشهور است تحقیقات مفصلی کرده‌اند و درباره شاخه‌های مختلف این ادبیات کتابهایی نوشته‌اند از جمله اخیراً (احمد شاملو) کتابهایی به نام (کتاب کوچه) انتشار داده‌اند که ادبیات مردم این سرزمین را به طرز گویایی به رشته تحریر درآورده و

تاکنون تا حرف (پ) آن انتشار یافته است.

نویسندگان و محققین دیگری هم در این زمینه کتابهای گوناگونی چاپ و منتشر کرده‌اند حتی دانشمندان و ایران‌شناسان خارجی هم در این راه زحمت زیادی کشیده و درباره ادبیات عامه مردم ایران کتابهای نفیسی نوشته‌اند از جمله (پرفسور ژوکوفسکی روسی) و غیره.

ادبیات مردم یا (فولکلور) شامل چند بخش است:

۱- قصه‌ها و متلک‌ها و داستانهای عامیانه که از دوران گذشته پدران و مادران پای گهواره کودکان خود این قصه‌ها را با زبانی شیرین به فرزندان خود می‌گفتند و از این راه سینه به سینه تا امروز باقی مانده است.

۲- عادات و رسوم مختلفی که چه در عروسی و چه در عزاداری از قدیم باقی مانده و امروز هم در اکثر شهرستانها و دهات ایران متداول می‌باشد.

۳- تعزیه‌داری و مراسم عزاداری سالار شهیدان که همراه با زنجیرزنی و مراسم مخصوصی در بیشتر نقاط ایران انجام می‌گیرد. و مخصوصاً مراسم نذر کردن در مکان‌های مقدس.

۴- واژه‌های قدیمی که دارای اصالت و زیبایی از گذشته است در بیشتر نقاط ایران با همان لهجه و گویش محلی که از زبان پهلوی ساسانی ریشه گرفته هنوز دیده می‌شود.

۵- واگوشتک‌های محلی شیرین و پرمعنائی که در هر شهر با گویش همان

محل گفته می‌شود، رشته مهم و بااهمیتی است که کمتر به آن توجه شده.

واگوشک همان واژه عامیانه (لُغَز) می‌باشد که شخص مطلبی یا نامی را به گوشه و کنایه و بطور پیچیده از طرف می‌خواهد و طرف با تفکر در موضوع اغلب جواب آنرا می‌یابد و این بهترین نمونه (تست) است برای پرورش فکر و هوش اطفال.

ناکنون کتاب مستقلی درباره (واگوشکها) چاپ و منتشر نشده و این مهم را محقق دانشمند آقای محمدجواد بهروزی با پنجاه سال زحمت و کوشش از اغلب نقاط مختلف ایران متجاوز از هفتصد گونه از این واگوشکها با معنی آنها و آوانگاری و توضیحات لازم بطرز زیبایی در مجموعه‌ای به نام (واگوشکها) گردآوری کرده‌اند که اکنون در دست دارید. با خواندن این کتاب به اهمیت کاری که آقای بهروزی انجام داده‌اند پی خواهید برد.

من زحمت ایشان را ارج می‌نهم و توفیق این نویسنده دانشمند را در راه انتشار کتابهایی دیگر از خداوند خواهانم.

تهران - بهار ۱۳۸۰ خورشیدی

علی اکبر مینو

□ مقدمه:

آنچه به ادبیات ملی، فرهنگ عامه و یا (فولکلور) اتلاق می‌شود رشته‌ای از ادبیات فارسی است که گویای عادات و رسوم و باورهای توده‌ی مردم ایران می‌باشد که اغلب به مناسبت محیط زندگی آنها دارای گویش خاص آن ناحیه است.

این عادات و عقاید و طرز زندگی و ادبیات مردم گنجه‌ای است که سینه به سینه از نیاکان ما نقل شده و چنانچه آنها را بصورت مکتوب از گذشت زمان و هجوم ادبیات بیگانه حفظ نکنیم از بین خواهند رفت و باید گفت زهی صد افسوس.

فرهنگ عامه مردم شامل آداب و رسوم، ترانه‌ها، قصه‌ها، ضرب‌المثلها، بازی‌ها، لغات محلی، معتقدات و مخصوصاً واگوشکها است که هنوز هم در جای جای کشور پهناور ما تا اندازه‌ای باقی مانده و هستند نویسندگان دلسوزی که با جمع‌آوری و ضبط در کتابها، آنها را از تاراج زمانه حفظ نموده‌اند.

سرزمین عزیز و کهنسال ایران علاوه بر آنکه دارای ادبیاتی غنی و سرشار است، در گستره فرهنگ عامه آن نیز، دریایی از عقاید، رسوم، عادات و بازیهای شیرینی وجود دارد که نظر مستشرقین و دانشمندان بیگانه را به خود جلب کرده است. در این

زمینه می‌توان:

مسیو خودزکو فرانسوی، پرفسور کریستن سن دانمارکی، مسیو بوریر - کنسول سابق انگلیس در کرمان، پرفسور هانری ماسه فرانسوی، پرفسور ماسکویچ روسی و به‌ویژه پرفسور ژوکوفسکی روسی را نام برد که هر یک در کتاب و سفرنامه و نوشته‌های خود بخشی از فرهنگ عامه و ادبیات ملی ما را ثبت کرده‌اند.

از نویسندگان ایرانی نیز عده زیادی در این راه گام برداشته و در حفظ و نگهداری ادبیات ملی زحمت کشیده‌اند. از جمله:

- ۱- مرحوم دهخدا با تألیف لغت‌نامه و ضرب‌المثلها و امثال حکم .
- ۲- صادق هدایت. با کتاب نبرنگستان و اوسانه.
- ۳- کوهی کرمانی با چاپ کتابهای هفتصد ترانه از ترانه‌های روستایی.
- ۴- دکتر محمد مکرری با چاپ و انتشار مجله ماد.
- ۵ - مرحوم صبحی مهتدی با سخنرانی و چاپ قصه‌های ملی ایران.
- ۶- ابوالقاسم انجوی شیرازی - معروف به (نجوا) که در جمع آوری و حفظ آثار و ادبیات توده‌ی مردم کوشش فراوان کرد.
- ۷- دکتر صادق کیا با انتشار روش‌های گردآوری گویش‌های محلی.
- ۸ - شادروان علی نقی بهروزی با چاپ مقداری از ادبیات محلی فارس.
- ۹- صادق همایونی با انتشار کتاب یکهزار و چهارصد ترانه محلی.
- ۱۰- ابراهیم شکوزاده با جمع آوری آداب و رسوم خراسان.
- ۱۱- ایرج گلرخ‌ی و علی اصغر سیفی و پورکریم و ...
- ۱۲- و مخصوصاً احمد شاملو با انتشار کتاب «کوچه» خدمت بسزایی برای

حفظ و نگهداری فرهنگ عامه کرده است. او در کتاب عظیم و پراح خود همه زمینه‌های فرهنگ توده‌ی مردم را با شرح و توضیحات لازم نقل کرده که می‌توان آنرا در ردیف لغت‌نامه دانست و تاکنون حروف آ و الف و ب آن در نه مجلد به‌چاپ رسیده است.



و اما آنچه محرک و انگیزه ما در جمع‌آوری و تدوین این مجموعه بود، وجود تعداد زیادی واگوشک‌های مصطلح بین توده‌ی مردم است که در حقیقت شاخه‌ی مهمی از ادبیات عامه (فولکلور) را شامل می‌شود. این واگوشک‌ها اغلب دارای وزن است اما قواعد شعری در آنها رعایت نشده و با همان سادگی و صداقت با‌گوش محلی بیان می‌شود که به بهترین نوع، افکار و باورهای مردم اصیل و باستانی ایران زمین را تداعی می‌نماید.



واگوشک واژه محلی چیستان و لُغز است. نه مانند لُغز در بند قافیه و قواعد شعری است و نه مثل معما در قید تکلفات و تعقیدات عجیب و غریب گرفتار است. بلکه بهترین مضامین و شیرین‌ترین معانی و مردمی‌ترین باورها را با‌گوش محلی بطور سؤال بیان می‌نماید که برای سرگرمی و مخصوصاً پرورش فکر و ذوق اطفال و حتی بزرگترها نیز مفید می‌باشد.

نگارنده در سال ۱۳۳۱ خورشیدی مجموعه‌ای از چیستانها را تحت نام (لُغزها) در شیراز چاپ و منتشر کردم که چاپ دوم و سوم آن بطور کامل با ۵۵۵ گونه چیستان و واگوشک در سال ۱۳۵۰ خورشیدی در شیراز مجدداً انتشار یافت. و

چون مورد استقبال عامه قرار گرفت چاپ چهارم آن با ۷۰۳ گونه از این نوع در تهران منتشر شد.

در این کتاب علاوه بر واگوشکها مقدار زیادی معما و لغز نیز جمع آوری شده که هم شامل ادبیات فارسی است و هم شامل فرهنگ عامه. اما چون در حقیقت، هدف نگارنده از انتشار این کتاب جمع آوری (واگوشکها) و حفظ و نگهداری بخشی از فرهنگ مردم بود، مصمم شدم که فقط روی واگوشکها کار کنم و به جمع آوری آنها پردازم و مجموعه‌ای از این نوع فراهم آورم که نتیجه مطالعه و تحقیق و جمع آوری واگوشکها، کتابی است که اکنون در دست دارید.

در این کتاب:

- ۱- در نقل واگوشکها سعی شده گویش محلی بکار رود و در زیر صفحات، توضیحات لازم درباره هر واژه محلی، با ذکر آوانگاری آنها آورده شده است.
- ۲- برای آنکه در نقل واگوشکها نظم و ترتیبی رعایت شود واگوشکها به ترتیب حروف تهجی نوشته شده‌اند و ملاک کار در واگوشکهای منظوم، قافیه بیت اول و در بقیه، واژه‌ی آخر واگوشک می‌باشد.
- ۳- در بخش دوم، برای مقایسه تلفظ و معانی و لهجه‌ی محلی - واگوشکهای یکسان را در کنار هم آورده‌ایم تا با مقایسه آنها معلوم شود که فرهنگ توده‌ی مردم در شهرهای مختلف چگونه است و چه اختلافاتی با هم دارند که تحقیق در آنها خود موضوع کتابی جداگانه است.
- ۴- برای حلّ واگوشکها و در حقیقت پاسخ به آنها در آخر کتاب فصلی به نام (گشایش) آورده‌ایم، به شماره هر واگوشک در گشایش، با همان شماره جواب

داده شده است.

۵ - در اکثر واگوشک‌ها مخصوصاً در بخش واگوشک‌های شبیه به هم سعی شده نام شهر یا محلی که واگوشک در آنجا معمول است در کنار آن ذکر شود تا خواننده نیز با گویش‌های محلی نقاط پهناور سرزمین پرافتخار ایران آشنا گردد.

۶ - در آخر کتاب، واژه‌نامه‌ای شامل کلیه واژه‌هایی که در این کتاب آمده با گویش محلی و آوانگاری و معنی و توضیحات لازم ذکر شده. امید است مورد قبول عاشقان فرهنگ عامه قرار گیرد.

۷ - در خاتمه از آقای محمد مهدی مظلوم‌زاده، آقای محمد حسن رجائی زفره‌ای، آقای مصطفی جعفرزاده و آقای سید احسان... هاشمی که با ارسال واگوشک‌هایی از محل اقامت خود، بر ارزش این مجموعه افزوده‌اند نهایت تشکر و امتنان را دارم.

* و همچنین از انتشارات کیفیت که با چاپ این کتاب از فراموش شدن بخشی از ادبیات محلی ایران جلوگیری کرده‌اند سپاسگزارم.

تهران - تابستان ۱۳۷۹

محمد جواد - بهروزی

۱

واگوشکها

واگوشک

(الف)

۱

آهو به چَرا^(۱) بچه آهو به چَرا آهو به چَرید و به چَرانید گله را
آهو چه بدید آن سوار یله^(۲) را آهو به رمید^(۳) و به رمانید گله را
شیراز

۲

رنگ سفید صخره‌ها^(۴) آید میان سفره‌ها
هرکس نداند نام او مَرّه ندارد شام^(۵) او
فارس

۱- چَرا Cará و چرانید و چرید همه از مصدر چریدن به معنای غُلف خوردن چهارپایان از روی زمین است.

۲- یَکه Yale از واژه (یل) به معنای پهلوان و دلیر است.

۳- رمید Ramid و رمانید هر دو به معنای رَم دادن و فراری دادن است.

۴- صخره Saxre - سنگ بزرگ. ۵- شام Šám - غذای شب و بطور مطلق غذا.

۳	نه در زمین نه در هوا	مثل عقیق کربلا ^(۱)
		دستجرد
۴	نه در زمین نه در هوا	سنگ سفید گهربا ^(۲)
		تهران
۵	نه دَس ^(۳) داره نه پا	روی زمین نشسته،ها نمی شود جا به جا
		شیراز
۶	بُبلند، بُلنده مرحبا ^(۴)	گردن کجه ^(۵) ، و بی حیا
		فارس
۷		

آن کدام است که پایش در سر است و رویش در پا؟!*

۱- اشاره به خون مطهر حضرت سیدالشهدا است.

۲- کهرُبا - در اصل (کاه رُبا) بوده که خاصیت جذب اشیاء را دارد.

۳- دَس Das - مخفف دست است. ۴- مَرحبا Marhabá - یعنی آفرین

۵- کجه Kaje - مخفف کج است.

۸

کیست آنکه می‌کند از تن رخت‌های^(۱) خشک و تر را
 کیست آنکه می‌کند بر تن رخت‌های خیس^(۲) و تر را
 اردستان

۹

این چی چیه؟ هفتو^(۳) برار^(۴) تو^(۵) به^(۶) قبا^(۷) مُعجزه‌اش کار خدا

۱۰

شب دو تا، روز سه تا!

۱۱

اون چی چیه؟ پدر از جلو مادر از عقب. پیش خدا
 سروستان

۱۲

اون کیست که سه چشم دارد و یک پا؟
 شیراز

۱۳

چار^(۸) تا کاکا^(۹)، تویه قبا!

۱- رخت Raxt - لباس
 ۲- خیس xis - مرطوب و تر
 ۳- هفتو Hafto - هفت تا
 ۴- برار Berâr - برادر
 ۵- تو tu - داخل
 ۶- به Ye - یک
 ۷- قبا Qabâ - لباس رو - روپوش
 ۸- Cârta مخفف چهارتا
 ۹- کاکا Kâkâ - یا (کاکو) در گویش شیرازی یعنی برادر

۱۴

در خانواده هفت تا هستیم اما در مدرسه پنج تا!

۱۵

از دل کشیدم آه را

از دور دیدم ماه را

بر هم زده شیراز را

آن تُرک تیر انداز را

شیراز



(ت)

۱۶

سخن پنج و سخندان هفت و پنج است

سخن اندر دل دانا چو گنج است

جوابم را بده ای مرد دانا

زسی، صد کم شود باقیش^(۱) چند است

اردستان

۱۷

امید به آینده نیست

من نباشم خنده نیست

طراوتم^(۲) روی خاک

زالال و پاک و شفاف

آمدنم برکت است نشانه رحمت است
تهران

۱۸

ازدردی دیدم که او را چار شاخ اندر سر است
بر سر هر شاخ او سه دختر افسونگر است
بر سر هر دختری بنشسته باشد سی پسر
هر پسر را بیس چار^(۱) فرزند دیگر در بر است

۱۹

آن کدام مرغی است که آلت طرب در سر دارد و پایش تر است، نمی‌پرد
اما دارای بال و پر است.

۲۰

در خانه ما درخت انجیر است لب تالب آن میان زنجیر است
خنجر بکشم میانه‌اش پاره کنم آبش بخورم که بهتر از شیر است
شیراز

۲۱

حوض بلور، دختر مست، افتاد زمین و بشکست!
تهران

۲۲

آن چه باشد که معنی دین است اولش (با) و آخرش (میم) است شیراز

۲۳

ای چنن^(۱) که همیشه سرپا^(۲) است؟

کازرون

۲۴

آن چیست که در آسمان یکی است اما در زمین فراوان است.

۲۵

حوض آبی مَشْت^(۳)، مَشْتُ مرغ زری^(۴)، گَشْت^(۵)، گَشْتُ
حوض آبی نصفه شد مرغ زری، گُشته شد

کازرون

۲۶

امروز مهمان ماست، فردا نوبت شماست!

۲۷

این چه چیز است که داخل کردنش حلال، تکان دادنش مستحب و خارج

۱- ای چنن I. cenan - این چه چیز است.

۲- سرپا یعنی ایستاده Mašt پُر و غلیظ. - مَشْت

۳- طلائی. - گَشْت = زنده شد، گردید. ۵

کردنش حرام است.

۲۸

قم

در دنیا هست و دنیا هم در آن است.

۲۹

تویش^(۲) سرخ و سلومت^(۳)

سَرش زرد و عَلُومت^(۱)

صلوات بر محمد (ص)

رَفْتش تو و در اُومد^(۴)

کازرون

۳۰

تویش سرخ و قیامت

دَرش تنگ و ملامت

تر رفت و خشک دراومد

دستجرد

۳۱

سنگین است، کشیدنی نیست

شیرین است و خوردنی نیست

در چشم است، دیدنی نیست

شیراز

۱- Alumat — تحریف شده (علامت) یعنی نشانه یا بیرق است.

۲- تویش Tuyaš — یعنی داخلش.

۳- سلومت Salumat — یعنی سلامت — سالم.

۴- در اومد Daroumad — یعنی بیرون آمد.

۳۲

تهران

چیست، پیست، آنکه ندانست نیست!

۳۳

شب پا می‌شه^(۱)، دزد نیست
از بس که خوش مزه‌است
گُرکُ داره، پشم نیست
تو سوراخ میره مار نیست

اصفهان

۳۴

أَهْلُكُمْ چيست؟
اسب قِزْلُكُمْ چيست؟
أَهْلُكُمْ بَهْلُكُمْ چيست؟
قِزْلُكُمْ فِي الْمَثَلِمْ چيست؟

تهران

۳۵

عجایب خلقتی دیدم در این دشت سرش را می‌بریدن زنده می‌گشت
سروستان

۳۶

یک مسیوه مفید است
اسم برادرانش
محصولی از شمال است
نارنج و پرتقال است

۱- پا می‌شه Pá-Miše – یعنی بلند می‌شود.

۳۷

آن چیست که یکی به (۱) و همیشه با تُست (۲)

۳۸

چپست آنکه هر چیزش	مثل آسمان زیباست
گاه ساکت و آرام	گاه نیز پرغوغاست
مثل ابرها پر موج	مثل آسمان آبی
آفتاب آن هم گاه	سرخ و زرد و عتابی

۳۹

به سر زنش (۳)	به دل طپش (۴)
آنجا که رفت	سوخت و پرش (۵)

کازرون

۴۰

آن چه باشد که سر بر افلاک است
پای آن غرق در دل خاک است
میوه‌ای دارد او به هم بسته
گوشت شیرین و استخوان چاک است
شیراز

۱- یکی به یعنی یکی هست.

۲- تُست Tost — مخفف تو است.

۳- زَنش Zaneš — زندگی — سوزش.

۴- طپش Tapeš — طپیدن

۵- پرش Bereš — مخفف برشت یعنی برشته شدن — قرمز شدن.

۴۱

چیست آن لُعبت^(۱) ز یک سر، اسب و از یک سر، خر است
می پُرندَن^(۲) در هوا چون مرغ، لیکن بی پَر است

۴۲

اون چی چیه؟ که هم اسم ماه^(۳) است
هم در جنگ بکار می رود
هم برای تلفن از آن استفاده می شود.

۴۳

اون چیه؟ که تا در صورت پدر بزرگه زیباست
ولی اگر آن را وارونه کنیم حیوانی درنده می شود.

۴۴

آن چه چیز است که مادر از دختر جوان تر است؟

۴۵

آن چیست. که انسان هرچه از آن داشته باشد راضی است.
و آن چیست که انسان هرچه از آن داشته باشد باز ناراضی است.

۴۶

آن چیست. که متعلق به شما است اما دیگران بیشتر از شما آن را بکار می برند؟

۱- لعبت. در اینجا معنی بازی می دهد.

۲- می پُرندَن Miparendan -- می پرانیدند.

۳- مقصود نام یکی از ماههای سال است.

۴۷

آن چیست. که در زمین سبز است.
در بازار سیاه
و هنگام نوشیدن سرخ است.

اردستان

۴۸

آن چیست که در کودکی سبز
در نوجوانی سفید
در جوانی قرمز
و در پیری سیاه است

شیراز

۴۹

روی زمین پای من است
مظهر پاکی و نور
سرمایه حیاتم
سبزی سبزه از من
زیر زمین جای من است
تو ابرها بالا و دور
قاصدی از نجاتم
لباس ابری بر تن

داراب

۵۰

یک قُلنگ^(۱) آمد نشست
دو قُلنگ آمد نشست

۱- قُلنگ Qolang — تحریف شده کلنگ است که نام پرندهای می باشد.

سه فلنگ آمد نشست
دُم دراز آمد نشست
سرو ناز آمد نشست

سروستان

۵۱

در میان گُربه. مائی پنهان است.

۵۲

خداوندا رفیق دوریم رفت

سپاه و لشکر جمهوریم رفت

دو همدم داشتم (محیا) شب و روز

که حالا با سه شد مغروریم رفت

(محیا بردخونی)

۵۳

چیست دندانک و پستانک و خندانک و شوخ

که جهان اینک بر ما لب او زندان است

لب او بینی و گوئی که کسی زیر عقیق

یا میان دو گل اندر، شکری پنهان است

تهران



(۵)

۵۴

چه باشد آنکه رنگ نار^(۱) دارد

پسر از مادر خود عار دارد

همی گوید که من سرخ و لطیفم

و لیکن مادرش صد خار دارد

اصفهان

۵۵

چیست آن گوهر گران قیمت که بشر قدر آن نمی‌داند

چون گذشت و شدی از آن غافل حسرت اندر دل تو می‌ماند

۵۶

دو تا برارند که هرچه می‌دوند به هم نمی‌رسند.

۵۷

آن چیست که رنگ گل زرین دارد

رنگ رخ عاشقان مسکین دارد

دَسَمال^(۲) سرش باد هوا می‌گیرد

بوی خوش آن محله‌ها می‌گیرد

آبش می دهند طبق طبق مرواری^(۱)

نانش می دهند به کوزه مثقالی

شیراز

۵۸

کدام جمله است که میلیونها نفر آنرا می دانند و هنگام خواندن آن، لبها بر هم نمی خورد.

۵۹

اون چیه. که می تواند وزن هزاران تن را تحمل کند ولی طاقت نگهداری یک میخ را ندارد؟

۶۰

آن چیست که لذیذترین چیزهاست ولی آن را نمی شود خورد؟

۶۱

عاشق به سرزلف تو زر می ریزد

طوطی به گلستان تو پر می ریزد

ای دُر^(۲) دهن و دُر دهن و دُر دندان

آورده گلاب و نیشکر می ریزد

فارس

۱- مرواری Morvary - مخفف مروارید.

۲- دُر Dor - بمعنی جواهر - گوهر.

۶۲

اُون چیه که هر قدر آن را بکشند کمتر می‌شود!

۶۳

آن کدام درنده‌ای است که آدم سرش را می‌خورد؟

اصفهان

۶۴

اون چیه؟ که اطراف شما زیاد است و همه جا هم هست. اما شما آن را نمی‌بینید.

۶۵

آن کیست که دو پا دارد و دو پای دیگر قرض می‌کند و کسی به گردش نمی‌رسد؟

تهران

۶۶

چارپائی است که چون تخت روان می‌باشد
یک دو پائی^(۱) عقبش نیز دوان می‌باشد
مانداریم. ولی هر که از آنها دارد.
گوشه‌ای از جگرش نیز در آن می‌باشد.
شیراز

۶۷

نهنگ در آب می‌بینم که روئی خشمگین دارد
سر خودگاه در بالا و گاهی در زمین دارد
به تن اژدر، به روی سینه دارد گرز^(۱) نهصد من
هزاران بال و پَر چون شهپر روح‌الامین دارد
بغیر از حق همه هستند محتاجان درگاهش
هزاران خوشه‌چین همچون نگارستان چین دارد
کازرون

۶۸

اون چی چیه که اگر وارونه‌اش کنیم بیشتر می‌شود.

۶۹

کدام قریه‌ایست از قراء ایران که اهالی آنجا هر وقت بمیرند او را در بهار
دفن می‌کنند؟!
تهران

۷۰

اون چی چیه. که همه به یک اندازه در دست دارند؟

۱- عمود و آن اسلحه جنگی در قدیم بوده که به آن گرز gorz نیز گویند.

۷۱

چه دو برادری هستند که پیوسته خاک بر سر همدیگر می‌کنند.

شیراز

۷۲

دو کاکو (۱) هَسَن (۲)، هَمَش (۳) خاک تو سر هم (۴) می‌کنند.

اردستان

۷۳

آن چه کاری است که زنده‌ها و مرده‌ها با هم انجام می‌دهند.

۷۴

آن چیست که تا اسمش را بیاروند می‌شکنند؟

۷۵

آن کدام شب است که میان روز دیده می‌شود؟

۷۶

آن کدام شاخه درختی است که هیچ برگ ندارد؟

۷۷

آن کدام پنج برادرند که سر هیچ کدام مو ندارد؟

۱- کاکو Kaku یا (کاکا) - یعنی برادر به گویش فارس.

۲- هَسَن Hassan - هستند. ۳- هَمَش Hamaš - همیشه.

۴- هَم Ham - یکدیگر - همدیگر.

۷۸

آن چه پرنده‌ایست که اگر آن را وارونه کنند در آب شنا می‌کند؟

۷۹

دختری به سنّ چهارده بالغ شود اما چون به سن سی رسد بچه شود.

۸۰

آن چیست که بدون آگاهی و دانش تمام اشیاء را آن چنان که هست نشان می‌دهد.
تهران

۸۱

آن چه خزندهٔ خطرناکی است که اگر آنرا وارونه کنند (رام) می‌شود.

۸۲

آن کدام حیوان است که:

صبح با چهار پا و ظهر با دو پا و عصر با سه پا راه می‌رود.

۸۳

این چه چیز است که آن را هر جا بیاندازند می‌رود؟

۸۴

صنعتی دیدم به کنعان می‌رود جان ندارد در پی جان می‌رود
دَس^(۱) و پابش در هوا مَلَق^(۲) زنان راه رفتن را به دندان می‌رود

۱- دَس Das - دست.

۲- مَلَق Mallaq - تحریف شده معلق است.

۸۵

ای چنن که تا بَسّه (۱) نشه آدم به خُو (۲) نمی ره؟

کازرون

۸۶

آن چیست که پر داره اما نمی پره. دو پا داره ولی همیشه روی یک پا راه می ره.

۸۷

آن چه باشد؟ که هم در دهان داریم.
هم نام گلی است.
هم نام دختر می گذارند.
هم به شیشه می گویند. و
هم نام پرنده ای می باشد.

۸۸

کدام اند آن خواهر و برادری که مدام در پی یکدیگر می آیند.

۸۹

آن چیست که وقتی از بلندی پرتش (۳) کنی خودش می میرد. ولی بچه هایش زنده می مانند.

۲. خو Xov — تحریف شده خواب است.

۱. بَسّه Basse — بسته.

۳. پرتش Partaş کنی — بیاننازی.

۹۰

آن که از میان آب می‌گذرد اما خیس^(۱) نمی‌شود، چیست؟

۹۱

اون چی چیه، که همیشه راه می‌رود و هرگز پشت سرش را نگاه نمی‌کند.
شیراز

۹۲

از دور دیدم دو صنم برابری می‌کرد
دعوی به سر زلف پری می‌کرد
یا رب به فدای هر دو گردم (من)
جنگی به زبان زرگری می‌کرد^(۲)
تهران

۹۳

اون چیست. که نه قفل داره نه در اما باز و بسته می‌شود.

۹۴

ای چئن که من و تو آیه^(۳) اندازه تو دس داریم.

چهرم

۱- خیس Xis - مرطوب - تر

۲- برگرفته از کتاب کوچی تألیف احمد شاملو به نقل از کتاب پروفیسور ژوکوفسکی.

۳- آیه A. ye - به یک.

۹۵

اون کیست که بدون شکستن از شیشه عبور می‌کند.

۹۶

آن چیست که در بادیه^(۱) مسکن دارد

سیصد سر و دویست گردن دارد

آبش می‌دهند به کوزه مرواری

نانش می‌دهند طبق طبق زنگاری

دسمال سرش باد هوا می‌گیرد

بوی خوش آن توی محل می‌پیچید^(۲)

سروستان

۹۷

آن کیست که:

به آب همه دریاها ظاهر نمی‌شود اما با زبان طاهر می‌شود.

۹۸

آن چیست که:

تعداد آن در (روز) و (ماه) و (سال) و (قرن) مساوی است اما در هفته

۱- بادیه در اینجا به معنی دیگ مسین است.

۲- هر بیت این واگوشک شبیه واگوشک دیگری است و مقصود از سیصد سر و دویست گردن مفهوم نشد.

فرق می‌کند.

۹۹

سبک‌وزنی که صد من بار دارد

خودش بی‌جان و بارش جان دارد

دستجرد

۱۰۰

اون کیست که به هر شهری برسد توقف نمی‌کند؟

۱۰۱

عجایب صنعتی دیدم در این بر (۱)

یکی بُته (۲) بد (۳) و بالاش (۴) صد پر

هر آنکس نام او را زود گوید

غلام او شود پور سکندر

دستجرد

۱۰۲

بالا تر از پیمبر (۵)

پائین تر از خدا

قم

۱- بر Barr - بیابان.

۲- بُته Botte - مخفف بوته.

۳- بُد Bod - مخفف بود.

۴- بالاش Bálás . بلندی آن - قامت آن

۵- پیمبر Payombar - پیام‌آور - پیغمبر.

۱۰۳

مرا جای باشد به هر خانه‌ای
کنم موش‌ها را به شبها شکار
تو خواهی بدانی اگر نام من
سر (گرگ) را بر سر (به) گذار

۱۰۴

دو دکان و پنج خریدار
لنگش^(۱) بگیر و بزنی به دیوار
فسا

۱۰۵

باغ است و باغ دو در
نار است و انجیر تر
بابائی است رهگذر
مندیل^(۲) سرش آنقدر
خراسان

۱۰۶

این سرم آن سر دریا
آن سرم این سر تر
در دلم یک قوی زیبا
چیستم جان پسر

۱۰۷

از اینجا تا به شوستر
همش خون کبوتر
آبادان

۱۰۸

نه انگورم نه انار
هم در انگورم و هم در انار
نه زنجیرم ولی در زنجیرم
نخجیر نیستم و به نخجیرم

۱- لنگ Leng - یک پارا گویند.

۲- مندیل Mandil - در اینجا عمامه است.

۱۰۹

ده به دو، دو به ده سر به ته، ته به سر!
اردستان

۱۱۰

از آن دور میاد سه تا علمدار^(۱)
کدوم^(۲) کا کامه کلاه قلمکار^(۳)
کدوم عمومه پیشتو^(۴) طلائی
کدوم دائیمة شال رضائی
شیراز

۱۱۱

از دور میاد سه تا علمدار^(۵)
اندر زمین اندر هوا
کلاه به سر سبزه قبا
تهران

۱۱۲

یک دیگ دارم پُر بچه‌مار جرئت‌داری یکیشو^(۶) در آر

۱- علمدار یعنی کسیکه بیرق را حمل می‌کند و در اینجا مقصود پیشوا و پهلوان است.

۲- کدوم Kodum - کدام یک

۳- کلاه‌های که نقش و نگار دارد.

۴- پیشتو Pištov - یعنی هفت‌تیر.

۵- باید می‌گفت چهار تا علمدار.

۶- یکیشو Yekišo - یکی از آنها را.

۱۱۳

سیاه، سیاه مثل قیر
سفيد، سفيد مثل شير^(۲)
دراز، دراز مثل تير^(۱)
اگر دیدی او را بگیر

اصفهان

۱۱۴

چه چیز است؟ مرغی است بی بال و پَر
نه زائیده مادر، نه دیده پدر
نه در آسمان است و نه در زمین
فصبح است و دانا و گنگ است و کَر
شیراز

۱۱۵

قَدَش^(۳) به عَلف برده و بویش به صنوبر
شش نان تَنگ^(۴) داره و یک کاسه مُزعفر^(۵)

۱۱۶

ای دسته گل سفید پیچیده به سر
من دل به تو بستم و تو رفتی به سفر

۱- تیر lif — چوب‌های راست و بلند و قطور که در قدیم برای پوشش اطاقها و یا استوار کردن سیمهای تلفن بکار برده می‌شد. ۲- شیر در اینجا مقصود شیر خوراکی است. ۳- قَدَّ gadd — قامت، بلندی ۴- تَنگ Tonok — نازک. ۵- زعفرانی — به رنگ زعفران

در باغ گل است و در بیابان نرگس
 در رفتن تو رضا نمی‌شم^(۱) هرگز!
 یا رب سببی ساز میان من و دل
 یا یارِ بَرِ من آیه^(۲) یا من بر وِل^(۳)
 سروستان

۱۱۷

آن چیست که اگر ضمّه او را به فتحه بدل کنی بیابانی گردد خطیر و اگر به
 کسره مبدل سازی خوبی شود و بی نظیر. اگر بر وسط آن (د) زیاده کنی
 ماهی شود روشن و عالمگیر و هرگاه عکس خوانی با حرکات ثلاثه
 (فتحه، ضمّه، کسره) خالق و گاهی مخلوق و زمانی نعمتی لذیذ شود و اگر
 بر سر آن (خ) افزائی باعث غم یا شادی شود.

از کی دیوان



(س)

۱۱۸

از در دراؤمد^(۴) نو عروس
 عصای دسش آبنوس
 کرمان

۱- نمی‌شم Namišam - نمی‌شوم.
 ۲- آیه Āye - آید.
 ۳- وِل Vel - محبوب - معشوق.
 ۴- در اؤمد Daroumad - درآمد.

(ش)

۱۱۹

چیسست، نه شلوار و نه پیراهنش هرچه خواهی می‌نهی در دامنش
راست گوید هرچه گوید بی‌زبان ازدهائی، عقربی، در گردنش

۱۲۰

دو برازن^(۱) دوش به دوش هر دو پرار روغن فروش
بوشهر



(ف)

۱۲۱

کو چیک، موچیک، او ف!



(ک)

۱۲۲

بابا دراز و غولک ننه^(۲) پهنه و پهنک^(۳)
دخترگرد و گلوله دوماد^(۴) دل^(۵) و دیونه^(۶)
کازرون

۱- دو برازن Do Beráran - دو برادر هستند.

۲- ننه Nane - مادر. ۳- پهنک Pahnak - پهن.

۴- دوماد Dumâd - داماد. ۵- دل Dai - دیوانه.

۶- دیونه - دیوانه.

۱۲۳

پُر از مور^(۲) سر باریک اِشکاف^(۱) تنگ و تاریک

۱۲۴

سوراخِ تنگ و تاریک این چسبیده. سیاهی
پاهای نرم و باریک

شیراز

۱۲۵

باگردن بس دراز و باریک آن کیست که می‌دود به سرعت
نامش ز دو جانور گرفته پر دارد و پا و بال رنگین



(م)

۱۲۶

من خوشه، خوشه هستم بر روی بوته هستم
حالا مرا جدا کن مهمان دست‌ها کن
آنگاه نوی خونه^(۳) بردار دونه دونه^(۴)
شیرینی مرا، با زبانت آشنا کن

۱- اِشکاف Eškáf - بریدگی - شکاف. ۲- مور Mur - مورچه.

۳- خونه Xoune - خانه. ۴- دونه Doune - دانه.

۱۲۷

آن چیست، که هرچه به آن نگاه کنیم سیر نمی‌شویم.

۱۲۸

آن چیست که همیشه جلو روی ماست اما آن را نمی‌بینیم.

۱۲۹

گلی بی‌برگ و بار و زرد رنگم

ندارم خار از بسکه فشنگم

گرم بوئی، شوی سرمست و مدهوش

بگو من چیستم. داری اگر هوش

۱۳۰

چيست آن جانور، ندارد دم

دهنی داره^(۱) او میانه کُم^(۲)

هشت پا داره از همه اعضاء

دو سرش هست هر دو از بالا

استخونش^(۳) برون^(۴) و گوشت از تو^(۵)

هیچ اعضاء او ندارد مو

کازرون

۲. کُم Kom - شکم.

۱. Dâre داره تحریف داره.

۴. بُرون Borun - بیرون.

۳. استخون Ostoxun - استخوان.

۵. تو Tu - داخل.

۱۳۱

بافتم، بافتم، پُشت کوه انداختم!

تهران

۱۳۲

عجایب جنگل بی پایه دیدم عجایب چادر بی سایه دیدم
 بنازم صنعت پروردگارم دو تا سوداگر^(۱) بی مایه دیدم

شیراز

۱۳۳

آن چیست که همه آرزوی آمدنش را داریم
 اما وقتی می آید همه از آن فرار می کنیم.

۱۳۴

گاهی سبزم و تُرشم گاهی سرخم و خوش بویم
 گاهی زردم و شرینم سرشار از ویتامینم
 تو خورده ای فراوان حالا بگو چه چیزم؟

۱۳۵

از در دراومد هُلی لُم^(۲) نه شاخ به سر داره نه دُم

اصفهان

۱۳۶

روز کُلفت، شب خانم.

سروستان

۱۳۷

گل گفت که من مذهب دینی دارم با آل رسول هم‌نشینی دارم
نامم ز محمد است و رویم زعلی خُلق حَسَن و خوی حسینی دارم
شیراز

۱۳۸

اگر گُهِ (۱) با نُه و گه با سه هستم
به چار و هشت، خواهان تو هستم
شش از جان راه ناب اعتدال است
مو (۲) دور از شش نمی‌دونم چه هستم.

۱۳۹

این سر گُهِ (۳) دویدم، آن سر گُهِ دویدم
ملکی (۴) کهنه دریدم (۵)، خر زردی ندیدم!
کازرون

۱. گه gah - گامی. ۲. مو Mo - تحریف شده من.

۲. گه Ko - مخفف کوه.

۲. ملکی Malki - یکنوع کفش سبک و راحت که رویه آن بافتنی است.

۵. دریدم - پاره کردم.

۱۴۰

اردستان

سُیرم سُقْطُم^(۱)، گرسنه‌ای بی قُوتَم^(۲)



(ن)

۱۴۱

بود زیبا کلامی بهر انسان نسیمی زد ببرد یک نقطه آن
شده اکنون سلاحی بهر پیکار بکن شلیک آنرا سوی دشمن

۱۴۲

چه بُود^(۳) آن گلی که شب روید بر سر قله‌های کوهستان
چه بُود آن گلی که می‌تابد موقع خواب در سحرگاهان
تهران

۱۴۳

اون چیه؟ که خود ریسد و خود بافد و باشد عُریان.

۱۴۴

رنگش چو رنگ زعفران بریان^(۴) چو جان عاشقان
پا دارد و پَر، هم بدان جانا بگو این چبیستان

۱- Soquotom - شاید در حال سقوط باشد.

۲- قوت Qut - غذا. ۳- بُود Bovad - باشد.

۴- بریان Beryan - برشته شده.

۱۴۵

در دروگه^(۱) می‌رود او شاد و خندان

دَس نداره، پا نداره، می‌رود بر روی دندان

چهره

۱۴۶

دو حرف از سرکوی بردار، هان بگیر آنچه را می‌کشند از کمان

چو این هردو را با هم آمیختی اگر تشنه‌ای میخوری آب از آن

۱۴۷

چیزی چه بود؟ مرده به یک کنج نهاده

زنده نشود تا نکنی ز آتش بریان

فارس

۱۴۸

نه برف است و نه بارون^(۲) مروارید درخشون^(۳)

خیلی تند و شتابون^(۴) می‌بارد از آسمون^(۵)

اصفهان

۱- دروگه Derougah - گاه درو - هنگام درو کردن.

۲- باران - Deraxšun - درخشان.

۳- با عجله - Āsemun - آسمان.

۱۴۹

راه می‌زوه بیابون بار می‌کشه فراون
سفر می‌کنه شتابون خار می‌خوره بجای نون

شیراز

۱۵۰

دو دکون^(۱)، دو پس دکون روغن شُل^(۲)، چکون چکون^(۳)

فارس



(۹)

۱۵۱

سی ستون رو برو صد و سی حجره بر او
هرکه کند معنی او من می‌شوم مخلص او

تهران

۱۵۲

گِرد است مثل گردو سبز است و زرد و خوش بو
نُرش است اما اغلب شربت بسازن^(۳) از او

۱- دکون Dokun - دکان.

۲- شُل Šol - روان - مایع.

۳- چکون Cekun - در حال چکیدن.

۴- بسازن Besāzan - مخفف بسازند.

۱۵۳

من لباس کُرک می پوشم
سبز و پرآبم چه شیرینم
هسته من بچه گردو
خواهر من کیست؟ زردآلو

۱۵۴

آتتو و متتو^(۱)
سرش باریک و ته گتو^(۲)

فارس

(۵)

۱۵۵

یاقوت به کوه زرنگاره
ای دوست بیا، مرغ سحرخیز
بر اسب زمردین سواره
بلبل به چمن در انتظاره

تهران

۱۵۶

ماهی شکم دریده
هر که اینو بدونه^(۳)
لعلی به سر کشیده
عقل بزرگی داره

۱۵۷

درخت خانه مان انجیر کرده
دش کردم پیاله را پاره کنم
پیاله بر سر زنجیر کرده
جان را به فدای دخترخاله کنم

۱- آتتو و متتو - دو واژه محلی است. ۲- گتو gottu - بزرگ و (واو) معرفه است.

۳- بدونه Bedune - بدانند و معنی این مصرع چنین است (هر کس معنی این را بدانند).

گُف^(۱) دستم نزن برای خدا
 امشب — همان توام
 در داخلم شیر سفید
 تحفه صندوق توام
 فارس

۱۵۸

بلند بالا، که بالایش حریره
 لبش سلطان و دندانش وزیره
 اگر بر سر زند تاج مُرْصَع^(۲)
 مکان و منزلش زیر زمینه
 شیراز

۱۵۹

ای چنن^(۳)، که بالش^(۴) می کنی^(۵) آم^(۶) بال می گیره

۱۶۰

بند سیاهی آلاپسه^(۷)
 هر جا بندازیش می ره!
 اصفهان

۱۶۱

شامی^(۸) دارم پر از ماسه
 صُب^(۹) که همیشه آهم می پاشه^(۱۰)

۱- گُف - gof - مخفف گفت. ۲- مُرْصَع - کنکره دار.

۳- ای چنن I. cenan - این چه چیز است؟

۴- بالش - بال او. ۵- می کنی Mikani - جدا می کنی.

۶- آم - Am - اما. ۷- آلاپسه - Alapise - دورنگ.

۸- شامی - یک امشبی یا بعبارتی دیگر. غذائی.

۹- صُب - Sobe - صبح.

۱۰- آهم می پاشه A. Ham - از یکدیگر باز می شود.

۱۶۲

گوشت تو گیره^(۱) - گیره تو گیره - گیره راه می ره.

۱۶۳

خدا بزرگه، بارون می زنه خدا کوچیکه برف می باره

۱۶۴

اون کیست که سر داره، اما فکر نمی کنه؟

۱۶۵

این چی چیه، شب نوکره، روز بی بی به؟! شیراز

۱۶۶

اون چیست که: سنگینه اما وزن نداره
رنگینه اما رنگ نداره

شیرینه اما مزه نداره تهران

۱۶۷

ای چئن که تا وزش^(۲) کنی می خونه^(۳). کازرون

۱۶۸

اون چیست، که هرچه توش^(۴) آب بریزی پُر نمی شه!

۱ - گیره *gire* - ظرفی است که از برگ گیاهان بافته می شود.

۲ - *Vázeš* - بازش. ۳ - می خونه - میخواند.

۴ - توش *Tuš* - داخلش.

۱۶۹

اون چیه؟ نه گوشت داره نه استخون ولی پنج انگشت داره.

۱۷۰

ای چیه. که پشت کو خاک به سر می‌کنه.

۱۷۱

ای چئن - او که میکشی دراز می‌شه

او که میکشی کوتاه می‌شه

کازرون

۱۷۲

کدام ده است که مساوی نه می‌باشد.

شیراز

۱۷۳

اون چیه؟ زنده است ولی جان نداره.

حرف می‌زنه ولی زبان نداره.

می‌شنود ولی گوش نداره

۱۷۴

دو در هوا چار در زمین ای خربزه!

دستجرد

۱۷۵

این چه درختی است که میوه داره اما گل نداره؟

۱۷۶

اون چی چیه که: صدها تیغ داره. اما نه گل داره.

شیراز

نه ساقه داره . نه برگ داره

۱۷۷

عجایب صنعتی دیدم که شش پا و دو سر داره
عجائب تر از آن دیدم که دُمبی^(۱) در کمر داره
آباده

۱۷۸

آن چیست که: شهرهائی داره بی خانه
خیابان داره بی مردم
جنگل داره بی درخت
دریا داره بی آب!

۱۷۹

نه بیل زخم، نه پایه، انگور خورم به سایه.

۱۸۰

ای چمن، مثل سگ هاره
با دندونای^(۲) تیزش
پشت درخت بی قراره
درختو، وَر میاره^(۳)
کازرون

۱۸۱

اون چه حیوان درنده‌ایه که از هر طرف نگاهش کنی باز درندگی داره؟

۱- دُمبی Dombi - دُمی.

۲- دندونای Dandunây - دندانهای.

۳- معنی این مصرع چنین است: (درخت را می‌کند و پاره می‌کند).

۱۸۲

روز می دوه. (۱) شب وای می سه (۲) و جای یک سگه را می گیره
شیراز

۱۸۳

ای چه چیه؟ خودش می نویسه اما نمی تونه بخونه (۳)؟
فارس

۱۸۴

این چه چیه؟ روز دلنگونه (۴) شب تو تئونه

۱۸۵

ای چئن
من می رُم اونم می ره
من می رُم اون می مونه؟

۱۸۶

اون چی چیه
گرد است و پیچ پیچیه.
خودت هم داری. نمی دونی چیه!

۱۸۷

صد من بار داره خودش بی جونه (۵) بارش جون داره (۶)

۱۸۸

اون چی چیه؟ دندون داره اما چیزی نمی خوره!

۲- وای می سه Váymise — می ایستد.

۴- دلنگون Delangun — آویزان.

۶- نگاه کنید به شماره ۹۹.

۱- می دوه Midove — می دود.

۳- بخونه Bexune — بخواند.

۵- جون Jun — جان.

۱۸۹

سَبکی بازار کدومه (۱)؟

سنگینی بازار کدومه؟

شیراز

سفیدی بازار کدومه

۱۹۰

ای چَنَن : که اگه پرتش کنی (۲) میشکه

کازرون

أم (۳) میندازیش تو او (۴) نمیشکه!

۱۹۱

اون چیست؟ که در آسمان است اما پَر نداره

نعره می زنه اما دَهَن (۵) نداره

گریه می کنه اما چَش (۶) نداره

۱۹۲

کلاه، کلاه، پهن کلاه چارتا برار زیر یه (۷) کلاه

کازرون

۱- کدومه Kodome - کدام است.

۲- که اگه پرتش کنی Ke age partaş koni - که اگر آنرا بیاندازی.

۳- أم Am - ائا.

۴- او Ou - مخفف آب.

۵- دَهَن Dahan - دهان.

۶- چَش Ceş - چشم.

۷- یه Ye - یک.

۱۹۳

او در هوا پر میزنه پَر
این مرغ بی آواز و بی بال
در پَر زدن همتا نداره
دُم داره اما پا نداره

شیراز

۱۹۴

اون چی چیه. که همه چیز توش نوشته شده.

۱۹۵

سیاه که هست نشسته
وقتی که شد خاکستری
سرخ که شد شگفته
خاک رو آتیش^(۱) نشسته

فارس

۱۹۶

پائین می‌ره، کار داره
بالا میاد بار داره

دستجرد

۱۹۷

ای چئن : اگر آن را به بالا پرتاب کنی پائین می‌پره
و اگر آن را به پائین پرتاب کنی بالا می‌پره؟

کازرون

۱۹۸

اون چیه؟ که دُم داره و دُمش نصف آنرا پوشانده. آخرش (دمه) و اول و

۱- آتیش Atiš - آتش.

آخرش (گمه) سینه چاک است و دل بسته خاک. سنگش
می مالند و به زخمش نمک می پاشند. به آبش غرق می سازند
و به آتشش می سوزانند.

تهران

۱۹۹

اون چیه؟ پشت و رویه گوشتش بیرونه.
پوستش توئه^(۱)

۲۰۰

کازرون ای چنن که تا توش نکنی، خوت نم بره^(۲)
۲۰۱

شیراز اون کیست؟ که همیشه دسش به کمرش زده و ایسیده^(۳)
۲۰۲

به پيس بابا واجبه، به پیش نه نه^(۴)!

۲۰۳

شش پا و دو دم داره یه^(۵) و جب دم در کمر داره

دستجرد

۱- تویه tuye - داخل است.

۲- خوت نم بره Xovet nambare - خوابت نمی برد.

۳- وایسیده. ایستاده است. ۴- ننه nane - مادر.

۵- یه ye - یک.

۲۰۴

دستجرد سبز و بلند و بالا خدا نیافریده!

۲۰۵

شیراز اون چیه؟ که تا نه بندیش - خُوت^(۱) نم بره^(۲)؟

۲۰۶

کرمان ای چیه؟ که همیشه سرش ورشنیده^(۳)!

۲۰۷

سَر نَداره دَهَن داره یه شکم پَهَن^(۴) داره
چش^(۵) نداره، دو گوش داره وردار به بین چه توش داره
شیراز

۲۰۸

اون چیه که تا تر نکنی، شق نکنی، توش نمی ره!
دستجرد

۲۰۹

تا انگش عقبش نکنی، زبونش در نمی آره.
قم

۱- خُوت Xovet - خوابت. ۲- نم بره nambare - نمی برد.

۳- ورشنیده Varšenide - ژولیده و چتر بسته.

۴- پهن Pahan - همان پهن است که بحکم ضرورت شعری یا دو فتحه خوانده

می شود. ۵- چش نداره - چشم ندارد.

۲۱۰

مار شکم دریده کفن به خود کشیده

دستجرد

۲۱۱

نه دَس داره نه پا داره به حکم خدا چا^(۱) می‌کنه

سروستان

(ی)

۲۱۲

بم شامی که شامم وقت کامی سخن در پیش نادانان حرامی
ر آن مرغی که دارد جو به پهلو به خوردن سی حلال و سی حرامی

۲۱۳

شفا شلنگ، شر بالنگ شیرتی^(۲) ابولؤلؤی سرجنبان هرتی
چرا همبانه^(۳) برپایت به بستی به پیش خانمان بالا نشستی

شیراز

- چا Că - مخفف چاه.

- اینها همه صفت شلختگی و بی‌بندوباری است.

- قَمبانه یا قَمبونه - خیک یا پوست گوسفندی است که آنرا باد کرده باشند.

۲۱۴

آفاکوچیکه، زرد آبی
 قربان زلف پرچینش
 پشتش زده به مهتابی
 صفا داده عرق چینش^(۱)

اردستان

۲۱۵

این برگ سبز چمنی
 ورق، ورق تو میشکنی

سروستان

۲۱۶

شد فصل بهار - دزد نابکار برده سوگلی^(۲)

سروستان

۲۱۷

از در چو در آمدی تو سبیم دادی

هم مثل خودت سرخ و سفیدم دادی

۲۱۸

آسونه^(۳) گردگچی آی نیچنچی، آی نیچنچی^(۴)

فارس

۱ - Araquinesh - روسری .

۲ - نقل از کتاب فرهنگ سروستان نوشته صادق همایونی.

۳ - آسونه - Ásune - تحریف شده آستانه.

۴ - نیچنچی - Nac - Naci - شیرینی که به بچه ها می دهند.

۲۱۹

این چيست که از ته پر می شود و از بالا خالی.

۲۲۰

حصین^(۱) سبز گل گلی تنه ش^(۲) نزن که میشکنی

کازرون

۲۲۱

اون چی چیه که میری بازار اما نمی خری.
اگر خریدی نمی پوشی اگر هم پوشیدی آنرا نمی بینی.

اردستان

۲۲۲

رفتم به راهی، دیدم گیاهی پوستش سفید و دانه سیاهی

۲۲۳

سیاهه، ذغال نی^(۳) بار می بره الاغ نی می پره و کلاغ نی قم

۲۲۴

سرش گردسو^(۴)، تهش^(۵) لاجوردی

اگه خوردی، نمردی تخم مردی

دستجرد



۱- حصین Hasin - تغار سفالی.

۲- تنه ش tanaš - تنه اش.

۳- نی Ni - نیست.

۴- گرد سو gerdasso - گرد است و.

۵- تهش Tahaš - پائینش .

واگوشک‌های

شبییه به هم

برای مقایسه و تحقیق در معانی و گویش محلی و لهجه شهرستانهای مختلف ایران بهترین وسیله، مطالعه روی ترانه‌ها و اشعار و آداب و رسوم و مخصوصاً واگوشکهای متداول بین آنهاست.

هنگام جمع‌آوری واگوشکها به نمونه‌هایی برخوردیم که یا در یک موضوع بوده اما بصورت‌های گوناگون و یا در موضع‌های مختلف اما با واژه‌ها و تشبیهات کاملاً نزدیک به هم.

این همدلی و هم‌خوانی واگوشک‌ها در نقاط مختلف ایران نشان‌دهنده وحدت و عظمت و وسعت زبان فارسی است که سرمایه بزرگ ادبی ایران به‌شمار می‌رود. این واگوشک‌ها چه از لحاظ معنا و چه از حیث تشبیهات و لطائف و ظرائف قومی شبیه یکدیگر می‌باشند و تنها به علت گویش محلی و باورهای قومی اختلافات جزئی در آنها دیده می‌شود.

در این بخش آنها را در کنار یکدیگر آوردیم تا رمز استقلال و دوام زبان فارسی و عظمت ایران عزیز که همان وحدت و یکدلی توده مردم است آشکار گردد. در ذیل یا کنار واگوشکها، معانی و آوانگاری و همچنین با گویش محلی که واگوشک مربوط به آنجاست نوشته شده.

شک نیست که چندین هزار واگوشک دیگر در سایر نقاط این سرزمین پهناور متداول و وجود دارد که نگارنده توفیق گردآوری آنها را نیافت لذا از خوانندگان باذوق و علاقمند تقاضا دارد هرکس در محل سکونت خود با جمع آوری و ارسال آنها برای نگارنده کمک بزرگی به جلوگیری از فراموش شدن این سرمایه ملی کرده و گردآورنده را رهین منت خود سازند.

(محمد جواد — بهروزی)

۲۲۵

سنگِ بالا سنگِ چی چیه؟
آسیابِ چارِ سنگِ چی چیه؟
دو خینگِ روغنِ چی چیه؟
دو شمعِ روشنِ چی چیه؟
کمندِ هندیِ چی چیه؟
تختِ سلیمون^(۱) چی چیه؟
بازارِ ریسمن^(۲) چی چیه؟
گلهِ گوسفندِ چی چیه؟

شیراز

۲۲۶

سنگِ بالا سنگک^(۳)
بالا تر قله پلنگک
بالا تر چشمه حیون^(۴)
بالا تر تخت سلیمون
بالا تر بازار ریسمن

فارس

۱- حضرت سلیمان
۲- ریسمن
۳- سنگ کوچک
۴- حیوان (آب حیات)

۲۲۷

بالاش سنگ و پائین سنگ
 بالاش آسیاب چار سنگ
 بالاش دو لوله تنگ
 بالاش چشمون مّسون
 بالاش دو ابرو قیطون
 بالاش گودال چلمون
 بالاش بازار رسمون

اصفهان

۲۲۸

پائین سنگ و بالا سنگ
 بالاش دو لوله تنگ
 بالاش دو سیب قرمز
 بالاش دو شمع روشن
 بالاش ابرو کمندی
 بالاش تخت سلیمون
 بالاش رسمون، و رسمون

فارس

۲۲۹

پائین سنگ و بالا سنگ
بالاش دو لوله تنگ
بالاش دو خیک روغن
بالاش دو شمع روشن
بالاش گُمون^(۱) هندی
بالاش تخت سلیمون
بالاش بازار ریسمن
بالاش گله گوسفند!

تهران

۲۳۰

سنگ بالا سنگ
دو لوله تفنگ
دو سیب سرخ،
دو تبرکمون
تخت زوون
آجول مَجول!^(۲)

دامغان

۱- کمون Kamun - کمان.

۲- تحریف شده اعجوج و ما جوج.

۲۳۱

پائین سنگ و بالا سنگ
بالاش دو خیک روغن
بالاش دو شمع روشن
بالاش تخت سلیمون
بالاش بازار رسمون

سروستان

۲۳۲

ای چنن؟ (۱) سنگی رو سنگین (۲)
ای چنن؟ حوض بلورن؟ (۳)
ای چنن؟ دو خیک روغن
ای چنن؟ دو شم (۴) روشن
ای چنن؟ تخت سلیمون
ای چنن؟ بازار رسمون (۵)

کازرون

۱- ای چنن I. Cenān - این چیست؟ ۲- سنگن Sangān - سنگ است.

۲- حوض بلور است. ۴- شم šam - شمع.

۵- رسمون Resmun - ریمان.

۲۳۳

بالاش سنگ و بالاش سنگ
بالاش آسیاب چار سنگ
بالاش دو لول تـفنگ
بالاش دو شمع روشن
بالاش دو حلقه کمند
بالاش تخت سلیمون
بالاش بازار رسمون
بالاش گودال چلمون^(۱)

اصفهان

۲۳۴

بالاش سنگ و پائین سنگ
بالاش آسیاب چار سنگ
بالاش دو خیک رُخشن^(۲)
بالاش چشمه روشن
بالاش تخت سلیمون
بالاش بازار رسمون

مشهد

۲۳۵

پائین سنگ و بالا سنگ
 بالا دو لوله تنگ
 بالا دو سیب قرمز
 بالا دو شمع روشن
 بالا کمون رستم
 بالا تخت سلیمان
 بالا باغ دلچون

نظم

۲۳۶

تهش^(۱) سنگ و بالاش سنگ
 بالاش دو دَبَه راغِن^(۲)
 بالاش دو آینه راشن
 بالاش کمون رستم
 بالاش تخت سلیمان
 بالاش آغل گوسفند

سبزواری

۱- تهش tahāš — پائینش.

۲- دَبَه راغِن — ظرف مخصوص روغن.

۲۳۷

سنگ بالا سنگ است
بالا تر غار پلنگ است
بالا تر دو چشمه آب
بالا تر دو قوچ به جنگ است
بالا تر تخت سلیمون
بالا تر گله به قاش^(۱) است

دستجرد

۲۳۸

می رُم^(۳)، می رُم دو رَج^(۴) مرواری
می رُم، می رُم، دوجی تاری^(۵)
می رُم، می رُم، دو گل رُشن^(۵)
می رُم، می رُم، دو مار سیاه
می رُم، می رُم، تخت رَوون
می رُم، می رُم، بیشه سیاه

ایل شکاک کُرْد

۱- قاش gâš - چرا - چریدن گوسفند.

۲- می رُم Mirom - یعنی می روم و مراد این است که قربان می روم.

۳- رَج Raj - ردیفه. ۴- دوجی تاری - دو جای تاریک.

۵- رُشن Rošan - روشن.

۲۳۹

حُقَّه را بر حُقَّه^(۱) زدم
 مسیون اون نقره زدم
 بالاترش دو سر ناجی^(۲)
 بالاترش دو سیب سرخ
 بالاترش آینه کاری
 بالاترش دو تیرکمون
 بالاترش تخت روون^(۳)
 بالاترش کله چرون!

اردستان

۲۴۰

زرگری به زرگری
 بالاترش روغن کاری
 بالاترش آینه کاری
 بالاترش تخت روون
 بالاترش کوه سیا
 بالاترش گله چرون

تهران

۲- دو سر ناجی - یعنی دو بینی.

۱- باید حلقه باشد.

۲- روون - روان.

۲۴۱

حُقّه که بر حُقّه خوره^(۱)
یقه که بر یقه خوره
بالاترش روغن‌گیری
بالاترش آینه‌کاری
بالاترش تبر و کمون
بالاترش تخت روون
بالاترش گله چرون

فارس

۲۴۲

صدف که بر صدف خوره
نقره که بر هدف خوره
بالاترش روغن‌گیری
بالاترش آینه‌کاری
بالاترش تبر و کمون
بالاترش تخت روون
بالاترش کوه سیاه

سبزوار



« ۲ »

۲۴۳

چبست آن لُعبت مُدّور گون که به لؤلؤ تر بود مشحون^(۱)
 نن او گه به نیزه در بازار سر او گه به دار^(۲) در هامون^(۳)
 هم دلش چاک چاک چون لیلی هم سرش تیغ، تیغ چون مجنون
 شیراز

۲۴۴

قلعه‌ای هست سوار بر چوبی دور آن قلعه هست کنگره‌ها
 آب آن قلعه همچو زهر بود نخورد هیچ عاقل و دانا
 لشکر بی‌شمار در آن جمع همچو موران^(۴) بی‌سر و بی‌پا
 تهران

۲۴۵

قلعه‌ای داریم بی‌حصار دور قلعه کنگره‌دار
 آب قلعه زهر مار مردم قلعه بی‌شمار

۲۴۶

قلعه‌ای داریم بر سر داره توی قلعه لشکر بسپاره
 قم

۱- پُر

۲- بلندی

۳- صحرا

۴- مورچه‌ها

۲۴۷

بُرْجی^(۱) بود کنگره دار آبی در آن چون زهر مار
خفته در آن بینی هزار سربازها را بی شمار

۲۴۸

عجایب گنبدی بر روی داری نه در داره نه دیوار و حصار
بنازم قدرت پروردگاری در آن گنبد بود لشکر هزاری

۲۴۹

در بیابانی مناری^(۲) بر سر داری نه در داره نه دیوار و حصار
بگردم قدرت پروردگارم کز این گنبد بیارد صد هزاری
کازرون

۲۵۰

سر بسته - کمر بسته حجامت^(۳) می کند.
که باباش مرده. قیامت می کند.

۲۵۱

در نداره گنجینه^(۴) دیوار نداره گنجینه
کنگره^(۵) داره گنجینه ترکیده داره گنجینه

۱- برج یعنی قلعه.

۲- منار هم به معنی قلعه است.

۳- حجامت یعنی رگ زدن و خون گرفتن.

۴- گنجینه - چیز سر بسته - گنج.

۵- کنگره و کنگاره - یعنی دندانان دار.

۲۵۲

در نـداره گنجینه
بالا میناره (۲) گنجینه

دستجرد

۲۵۳

در نـداره گنجینه
کنگره داره گنجینه

سروستان



« ۳ »

۲۵۴

صندوق ملک معصوم
لايه لاش طلاکاری

آورده به نخلسون (۴)
هر دوش به مرواری (۵)

تهران

۲۵۵

صندوقچه ملک معصوم
لا به لاش طلاکاری

رنگ خون آن مظلوم
هر دوش به مرواری

فارس

۱- کنگره و کنگاره - یعنی دنداندار.

۲- مینار - همان منار است به معنی قلعه.

۳- دایش - دانه هایش.

۴- نخلسون - یعنی نخلستان.

۵- هر دانه آن یک مروارید است.

۲۵۶

گهوارهٔ ملک معصوم
دانه‌هاش چو مرواری
افتاده به لعلشون^(۱)
لابه‌لاش طلاکاری

شیراز

۲۵۷

صندوقچه‌ای که در هوا ایستاده
بی در بود و نبایدش ره به درون
صدها زر سرخ اندر آن بنهاده
پائیز نمایدش همی آماده

۲۵۸

صندوقچه سلیمانه
لابه‌لاش طلاکاری
آکنده به دُر دانه^(۲)
دونه‌هاش چو مرواری

۲۵۹

صندوقی است در بسته
پراز خانم رو بسته
شیراز

۲۶۰

در بسته^(۳)، دالون بسته
صد عروس رو بسته
کازرون

۲۶۱

در بسته و بون بسته
صد عروس دَهون^(۴) بسته
فارس

۱- لعلستان - معدن لعل.

۲- دُر دانه - دانه نُر - دانه مروارید.

۳- بسته - همان بسته است.

۴- دَهون Dahun - دهان.

۲۶۲

در بَسّه، کلون بَسّه پُرش^(۱) خانم رو بَسّه

۲۶۳

اوئسنه دارم سی سَنه^(۲) چل صد کفتر^(۳) به یه خونه
چینه خورده دونه دونه^(۳) همچین که هیچکه ندونه

تهران

۲۶۴

صد دانه یاقوت دسته به دسته
با نظم و ترتیب یکجا نشسته
هر دانه‌ای هست خوش رنگ و رخشان
قلب سفیدی در سینه آن
یاقوت‌ها را پیچیده با هم
در پرده‌ای نرم پروردگارم

۲۶۵

خانه‌ای دیده‌ایم در بَسّه اهل خانه تمام رو بَسّه
همه یاقوت رنگ و لعل صفت صاف و رنگین به یکدیگر بَسّه

۱- پُرش - مملو - پُر آن.

۲- افسانه‌ای دارم سی ساله.

۲- چهار هزار کیبوتر.

۲- دونه دونه - دانه دانه.

۲۶۶

صد تا خانم تو یه خونِه^(۱) بگذار دهن دونه دونه
شیراز

۲۶۷

سرش تاج شاهونه^(۲) دلش کاسه خونِه
هزار دانه یاقوت به رَج^(۳) چیده تو اونه^(۴)
دستجرد

۲۶۸

قوتی^(۵)، قوتی - عجب قوتی
صدتا قوتی تو یه قوتی
تهران

۲۶۹

نه در داره نه در بچه میان آن پر از بچه
سروستان

۲۷۰

هم ترش و شیرین هم آبدار است
سرخ است و زیبا نامش ... است.

۱- داخل یک خانه.

۲- شاهانه.

۳- رَج - ردیفه.

۴- تو اونه - داخل آن است.

۵- قوتی - قوطی.



« ۴ »

۲۷۱

چيست گردنده‌ای که دم نزند روز و شب گردد و قدم نزند
نعره او بسان شیر بود برف بارد و لیک نم نزند

۲۷۲

چيست آن آسیا که گردش آن نه ز آب است و نه ز جنبش باد
سنگ زیرین آن نمی‌گردد کس چنین آسیا ندارد یاد
شیراز

۲۷۳

آن چيست که هم در شب و هم روز
می‌گردد و غُرْد ز پی هم
حاصل شود از گردش او برف
برفی که ندارد اثر از نم

۲۷۴

عجائب صنعتی دیدم در این دشت
که می‌نالید و می‌غرید و می‌گشت

۲۷۵

عجایب صنعتی دیدم در این دشت که تر خوابیده بود و ماده می‌گشت
سروستان

۲۷۶

ازدهائی که خارپشت بود
می خورد روزی همه مردم
حرفهایش بسی درشت بود
دهنش در میان پشت بود

۲۷۷

عجایب صنعتی دیدم جَوَندِه که نعمت می خورد، او نیست زنده

۲۷۸

الاکلنگ^(۱) بُزبُزی
آب می خوره فراوون
نه نون میخاد^(۲) نه سبزی
نونش^(۳) میده به دیگران
فارس

۲۷۹

الاکلنگ یَزی^(۴)
او می خوره فراوون
نه نون میخاد نه سبزی
نونشو می ده به مردم

۲۸۰

قُروم قُرمب^(۵) یَزی
او^(۷) می خوره فراوون
نه کا^(۶) میخاد نه سبزی
باج می ده به دیون!
شیراز

۱- الا کلنگ، نوعی بازی بچه‌ها است.

۲- نونش Nounesh - نان.

۳- صنای کار کردن دستگاهی.

۴- او ov - آب.

۵- Mixád - می خواهد.

۶- یَزی - یزدی - اهل شهر یزد.

۷- کا میخاد - گاه می خواهد.

۲۸۱

روز می‌گرده گرد آلو
دندون نداره گرد آلو

کازرون

شب می‌گرده گرد آلو^(۱)
می‌خوره غذای ما همه

۲۸۲

روز می‌گرده غولچماق
مَنده^(۲) نه مرده غولچماق

شو می‌گرده غولچماق^(۲)

۲۸۳

روز می‌گرده نَمَدک
خَسّه نگرده نمَدک

شیراز

شب می‌گرده نَمَدک^(۳)

۲۸۴

روز می‌گرده هپولی
خَسّه نمی‌شه هپولی

سروستان

شب می‌گرده هپولی^(۵)

۲- گردن‌کلفت

۳- نم‌پوش

۱- گرد آلود.

۲- مانده... یکجا مانده

۵- Hapuli - واژه بی‌معنی.

۲۸۵

شو^(۱) می‌گرده^(۲) گگردلک
روز می‌گرده گگردلک
خسنگی نداره گگرد لک

بختیاری

۲۸۶

اون کیه؟ که مرتب از مردم درشتی می‌گیرد و نرمی پس می‌دهد.

۲۸۷

نَاف به نَاف
تو به زیر و من به بالا
میخ تو سولاخ^(۳)
تو نَجْم^(۴) که من می‌جَنبم



« ۵ »

۲۸۸

عجائب صنعتی دیدم در این دشت
سرش در آب و دنبالش تو^(۵) آتش
به روزی می‌خورد صد آدمی‌زاد
بسون می‌آورد زیبا و دلکش
تهران

۲- می‌گرده - گردش می‌کند.

۴- نَجْم Najom - حرکت نکن.

۱- Šov - شب.

۳- سولاخ Sulax - سوراخ.

۵- تو tu - داخل.

۲۸۹

نهنگی هست بس رعنا و دلکش شکم پر آب و دنبالش تو آتش
به یک ساعت خورد صد نازنین را که بیرون آورد پاک و منقش^(۱)
شیراز

۲۹۰

نهنگ آدمی خوارِ بلاکش
سرش در آب و دنبالش در آتش
خورد ناپاک مردم را تمامی
ولی بیرون فرستد پاک و بی غش^(۲)

۲۹۱

نهنگ آدمی خواری که در روز
شگفت‌انگیز باشد طعمه‌هایش
هزاران کس خورد، خوابش نیاید
بسی سرزنده از کاش بر آید

۲۹۲

شُر و شُر و شُرانه ^(۲)	آب میاد در این خانه
عُر و عُر و عُرانه	آتش زیر میخانه! ^(۳)
مست و مست و مستانه	صد بلبل مستانه
وَق و وق و قـانه	این سگهای دیوانه

۱- منقش - پر نقش و نگار

۲- بدون آلودگی

۳- صدای ریزش آب.

۴- وجود میخانه در اینجا معلوم نشد.

سنگ و صدف و شانه
شقی و شقی و شقانه^(۱)
تهران

۲۹۳

سنگ و صدف و شانه
شُر و شُر و شرانه
آب میاد به میخانه!
آب بریز روی شانه

۲۹۴

دَم^(۲) داره و نَم^(۲) داره
تو میل به او داری
دیگی به شکم داره
او میل به دَم داره
شیراز

۲۹۵

دَم داره و نَم داره
ما میل به او داریم
دیگی به شکم داره
او میل به ما داره
سروستان

۲۹۶

دَم داره و نَم داره
مِث^(۳) ازدها شکم داره



۱- نقل از کتاب کوچی تألیف احمد شاملو به نقل از کتاب پُرفسور ژوکووسکی.

۲- دَم - حرارت ۳- نَم - رطوبت

۴- مِث Mess ... مثل.

« ۶ »

۲۹۷

آرده اما آسیاب ندیده همیزمه اما تَبَر ندیده
پارچه است اما سوزن ندیده

فارس

۲۹۸

پیراهن دوخته، خِیاط ندیده آرد اَلْک^(۱) کرده، غربال ندیده
چوب تراشیده، نَجّار ندیده

شیراز

۲۹۹

پارچه است اما سوزن ندیده آرده اما آسیاب ندیده
قرمز است اما رنگ ندیده همیمه^(۲) است اما تَبَر ندیده

۳۰۰

آرد ساییده،^(۳) آسیاب ندیده پَیَرَن دوخته، خِیاط ندیده
چوغ^(۴) تارشیده^(۵) نَجّار ندیده طعام پخته، آشپز ندیده
شیرینی داره، قناد ندیده

دستجرد

۱- اَلْک - همیزمه - همیزم.

۱- اَلْک - غربال کوچک.

۲- همیمه - چوب.

۲- ساییده - نرم شده.

۳- تارشیده - تراشیده.

۳۰۱

بزّاز^(۱) نیست امّا پارچه داره بقال نیست امّا هیمه داره
نذّاف^(۲) نیست اما پنبه داره

۳۰۲

بزّاز نیست امّا پارچه داره نجّار نیست ، اما چوب داره
دهقان نیست اما پنبه داره

تهران

۳۰۳

چوب است آرّه نمی خاد پنبه است حلّاج نمی خاد
پارچه است خیّاط نمی خاد

۳۰۴

نجّار نیستم، چوبینم آسیاب ندیدم، آردینم
دبّاغ نیستم، پوستینم رنگرز نیستم، رنگینم

اردستان

۳۰۵

سه دکان دوش به دوش اولی طاقه فروش
دومی اطلس فروش سوّمی مشک فروش

تهران

۳۰۶

سه دکان تو به تو
دومی آرد فروش

فارس

اولی تافته فروش
سومی چوب فروش

۳۰۷

یک ذره قَدْ داره
تافته قرمز به بر داره



« ۷ »

۳۰۸

کاسه چینی، آتش دو رنگه

رو آتیش^(۱) می زاری بخش می بنده

تهران

۳۰۹

گنبدی از دور دیدم در نداشت

توی آن پر آب و بیرون نم نداشت

۳۱۰

قوطفی، قوطفی، گردون قوطفی
دو جور روغن تو به^(۲) قوطفی

شیراز

۱ - آتیش Ātiš - آتش.

۲ - تویه tu-ye - داخل یک

۳۱۱

قوطفی، قوطفی، گِردک قوطفی دو جور رُغن^(۱) تو به قوطفی

۳۱۲

سر قوطفی، کمر قوطفی دو تا روغن تو به قوطفی

۳۱۳

آشپیشه و مَشپیشه دو چیز دارم تو شپیشه
سفید و زرد و مامانی هیچ وَخ تو هم نمیشه^(۲)

۳۱۴

آشپیشه و مشپیشه دو جور روغن تو شپیشه

۳۱۵

نَه‌نَه‌ام^(۳) حُقّه داده حُقّه‌ی سر نقره داده
می‌تونم درش را باز کنم نمتونم^(۴) درش را به‌بندم

تهران

۳۱۶

اون سه تا حُقّه چیه که در هم برهم نمیشه؟

۳۱۷

این چی چیه. روش نقره‌س. لاش طلا!

۱- رُغن - تحریف شده روغن

۲- هیچوقت داخل هم نمی‌شود.

۳- نمتونم - نمی‌توانم

۴- مادرم

۳۱۸

بلبل این باغم و این باغ گلزار من است
 مرغ آتش خوادم و آتش پرستار من است
 استخوانم نقره و اندر شکم دارم طلا
 هرکه این معنی بداند پیر و استاد من است (۱)
 شیراز

۳۱۹

بار اول چوزاد بی جان بود بار دوم چو زاد جان آورد

۳۲۰

مادر بزاید دختری نه پای دارد نه سری
 دختر بزاید مادری هم پای دارد هم سری

۳۲۱

این چیست که بال و پر ندارد گرد است و دراز و در ندارد
 سروستان

۳۲۲

این بر (۲) کوه سفید پلو آن بر کوه سفید پلو
 میان کوه زرد پلو تهران

- در کتاب فرهنگ مردم سروستان نوشته صادق همایونی جواب این واگوشک شمع نوشته

شده گرچه هر دو مورد صحیح است. ۲- بر Bar - طرف

۳۲۳

این وَر (۱) کُه (۲) سفید پلو آن وَر کُه سفید پلو
میان کُه سیاه پلو! سروستان

۳۲۴

این وَرِ کو (۳)؛ آن وَرِ کو میان کو، ناقاره (۴) بکو
فارس

۳۲۵

این سربازار، سفیدکاری اون سر بازار سفیدکاری
میون بازار - طلاکاری شیراز

۳۲۶

ای چیه؛ که از آسمان بیفته (۵) نمی شکه.
اما اگر از طاقچه بیفته میشکه؟
کرمان

۳۲۷

ای چیه. که سه تا حقه وَر (۶) تو همه. اما وَرِ هم همیشه
کرمان

۱- وَر Var - طرف

۲- کُه - مخفف کوه

۲- کو - مخفف کوه

۴- ناقاره Naquare - طبل و شیپور.

۵- بیفته - بیافتد.

۶- وَر تو همه var tu hame - داخل یکدیگر است.



« ۸ »

۳۲۸

کُرکش نمدی می‌زنه
خورد پادشاهش ده

شیراز

زرد است و زری میزنه
دست گلعذارش ده

۳۲۹

کُرگم نمدی می‌خونه
شاه داد انعام

زردم زبری می‌خونه^(۱)
دست پادشا دادم

۳۳۰

کُرکش نمدی می‌کنه
بالله نه شفتالو
پیشکش شاهونه

تهران

زردش زبری می‌کنه
والله نه زردآلو
خوراک بزرگونه

۳۳۱

بلبل نمدی می‌زنه
خوردن بزرگانه

دستجرد

زرد است و زری می‌زنه
در باغ سلیمانه

۱- می‌خونه - می‌خواند.



۳۳۲

معمای بزرگی دوش خواندم بسی در حلّ آن حیران بماندم
که ماهی قرمزی افتان و خیزان به دنبال صدف باشد شتابان

۳۳۳

به صندوق، دورش استخون^(۱) به عروسک میونش^(۲) میرقصه

۳۳۴

این وِرْگه^(۳) آره آن وِرْگه آره
میون گه گوشت بره شیراز

۳۳۵

ایـن وِرْش آره اوْن وِرْش آره
میونش گوشت بره

۳۳۶

بالای لُق^(۴) آره تیزه پائین لُق آره تیزه
میون لُق نرم و لیزه^(۵) دستجرد

۱- استخون - تحریف شده استخوان.

۲- میونش - وسطش.

۳- این طرف کوه.

۴- لُق، درّه میان دو کوه است که به آن تنگ هم می‌گویند.

۵- لیز - لغزنده.

۳۳۷

میونش گوشت بره بالاش آزه پائین درّه

۳۳۸

ای سر کو^(۱) آزه آزه او سر کوه درّه درّه
میون کو، گوشت برّه

کرمان

۳۳۹

خانه کوچیکک^(۲) پُر کُتُلک^(۳)
سروستان

۳۴۰

صندوقچه پُر میخچه حسن کچه^(۴) توش وَر میجه^(۵)
دستجرد



« ۱۰ »

۳۴۱

سنگه، نه سنگه تخته سنگه، نه سنگه

۱- این طرف کوه. ۲- کوچیکک - خیلی کوچک.

۳- کتُلک Kotolak - تکه‌های کوچک چوب درخت را گویند.

۴- حسن کچه - حسن کچل. ۵- ور میجه - جست و خیز می‌کنه.

چارپا داره نه گاوِه تخم می زاره نه مرغه
کوچه گرده، نه مرده

فارس

۳۴۲

سنگه، نه سنگه سر داره نه مرغه
دم داره نه ماره پا داره، نه سگه

ممسنی

۳۴۳

سنگه نه سنگه، فره سنگه چارپا داره نه گاوِه
دمش به شکل ماره تخم می زاره نه مرغه

خراسان

۳۴۴

سخت است سنگ نیست چارپاست، گاو نیست
تخم می زاره، مرغ نیست

۳۴۵

مرغم. نه مرغم میث^(۱) مرغم سنگم نه سنگم میث سنگم
مارم، نه مارم ضد مارم

دستجرد

۳۴۶

کاسه که سر داره سرکله سپر داره

۳۴۷

آسمان رنگ، ازدها پیکر مرده را زنده می‌کند به نظر



« ۱۱ »

۳۴۸

دَسَمال اَنار، پیش زن سالار اگه جرئت داری یکیشو^(۱) وردار
شیراز

۳۴۹

یک زنبیل^(۲) پر از انار جرئت داری یکیشو وردار

۳۵۰

دوری^(۳) ناری، گل چناری زهره^(۴) داری، وُر بداری
شیراز

۱- یکیشو — یکی از آنها را.

۲- زنبیل — ظرفی بافته شده.

۳- دوری — بشقاب.

۴- به معنی جرئت و جسارت است.

۳۵۱

دورس ناری، پاش چناری زَهله^(۱) داری وُرش بداری

۳۵۲

سَبْتی^(۲) دارم پَر از رطب زرد

جرئت نمی‌کنم یکپیش بگیرم تو دَس^(۳)

کازرون

۳۵۳

تاپوئی دارم پَر از انار اگه می‌توننی، یکپیش وردار

۳۵۴

کودک^(۴) پَر مرواری جرئت نداری ورداری

سروستان



« ۱۲ »

۳۵۵

زرده، زرده، چو زعفران واللّه باللّه نه زعفران

گرده، گرده، چو گردکان واللّه باللّه نه گردکان

۱- همان زهره است.

۲- سبت - سبد ظرفی که از چوب بافته شده است.

۳- نقل از کتاب ژوکوفسکی.

۴- کودک - Codak - اجاق گرد کوچکی است که در آن آتش روشن می‌کنند.

آسان بدست آید ولی واللّه باللّه خیلی گران
تهران

۳۵۶

زرده، زرده، چو زعفران واللّه که نیست زعفران
گرده گرده چو گردکان واللّه که نیست گردکان
بزرگ، بزرگه چو اشتران واللّه که نیست اشتران
شیراز

۳۵۷

گرده، نه گردو زرده نه زردآلو
شیره نه درنده شمشیره نه بُرنده

۳۵۸

زرده نه زعفرانه گرده نه گردکانه
قم

۳۵۹

گرد است، گردو نیست زرد است، زردک^(۱) نیست
نوشته است، کتاب نیست شیراز

۳۶۰

گرد است و گردو نیست زرد است و لیمو نیست

۳۶۱

نوشتس، کاغذ نی	زردش ^(۱) ، زردک نی
دستجرد	گرد سو ^(۲) گردو نی

۳۶۲

شمشیر سو بُرنده نی	شیر سو، درنده نی
قم	خورشید سو سوزنده نی



« ۱۳ »

۳۶۳

والله بالله نه شتر	بزرگ برزگه چو شتر
والله بالله نه گردو	کوچیک، کوچیکه چو گردو
والله بالله نه پسه	سبزه، سبزه چو پسه ^(۳)
والله بالله نه لیمو	زرده، زرده چو لیمو
والله بالله نه چائی	قهوه، قهوه چو چائی ^(۴)
والله بالله نه بادم	سفید، سفید چو بادم ^(۵)

سروستان

۲- گرد سو gerdaso ... گرد است و

۲- چائی - چای.

۱- زردس Zardas ... زرد است.

۲- پسنه Pesse ... پسته.

۵- بادم - بادام.

۳۶۴

وَلَلَّه نَبِست پَسَه	سبزه، سبزه چو پَسَه
وَلَلَّه نَبِست گَرْدو	کوچیک کوچیک چو گَرْدو
وَلَلَّه نَبِست چائی	قهوه قهوه چو چائی
وَلَلَّه نَبِست بَادم	سفید، سفید چو بَادم
وَلَلَّه نَبِست زَعفران	زرده، زرده چو زَعفران

اردستان



« ۱۴ »

۳۶۵

اون چه چیزه که: یه چیش^(۱) داره و اون یه چیش همیشه بازه اما
نم تونه^(۲) ببینه!

۳۶۶

اون چییه؟ که: چشم داره اما نمی ببینه.
گاز می گیره اما دندون نداره

شیراز

۲- نم تونه namtune - نمی تواند.

۱- یه چیش Ye ciš - یک چشم.

۳۶۷

اون چی چیه : که دنیا را می پوشونه^(۱) اما خودش همیشه لُخت^(۲) می گردد.

۳۶۸

ای چَنَن که قَدِش بلند نیست اما اقبالش بلند است. کازرون

۳۶۹

اون چیه، که : حسن و حسینش اینقده^(۳)
عبدالحسینش اُنقده^(۴)

۳۷۰

دُر، دُورش : ایـنقده دُمب^(۵) دو دورش آنقده

۳۷۱

اولم این سر ساره
دُوم آن سر گاو
سوم آخر روزه
چارم اول نساوه

شکل من چون شاخها

نوی جنگل کاجها



۱- می پوشونه Mipušune - می پوشاند.

۲- لُخت - برهنه. ۳- اینقده - این اندازه.

۴- اُون قده - آن اندازه. ۵- دُمب - دُم.

« ۱۵ »

۳۷۲

رفتم لب باغ لب شکسته

دیدم صنمی کُریا^(۱) نشسته

گفتم صنما، قبله نما، بوسی به من ده

گفت امروز نه، فردا نه، روز دگر

هم بشکن و هم واشکن و هم پُر و پیر شیراز

۳۷۳

در باغ شدم به چیدن نرگس تر

دیدم صنمی نشسته در پیش پدر

گفتم صنما بوسه بده صدقه سر

گفت امروز نه، فردا نه، روز دگر

هم بوسه و هم لپسه و هم چیز دگر! تهران

۳۷۴

رفتم در باغ در شکسته

دیدم صنمی سُرپا نشسته

گفتم صنما بوسی به من ده

گفتا نه بینی بابام نشسته

۱- کُریا Korpá - سُرپا - نشستن روی نوپا.

امروز نه فردا نه چند روز دگر

هم بشکن و هم واشکن و هم چیز دگر

اصفهان



«۱۶»

۳۷۵

یکی کَلْشُو جنبوند (۲)

یکی رفت و یکی موند (۱)

شیراز

۳۷۶

یکی سرش می جنبوند

یکی رفت و یکی موند

دستجرد

۳۷۷

یکی به حسرت سَرِش جنبوند

یکی رفت و یکی موند

۳۷۸

یکی می دود، یکی می ایستد، یکی می لرزد.

۳۷۹

یکی سر تکان می دهد

یکی نشسته، یکی می رود

۳۸۰

سه برادرند: اولی همیشه ایستاده دومی همیشه نشسته سومی راه می‌رود

۳۸۱

سه برادرند: اولی نشسته دومی رونده سومی ایستاده



« ۱۷ »

۳۸۲

پاک و پاکیزه تحفه دریا که نم‌پیچ و حیدری وار است
گاه در چاه رفته و گاهی به لب آره او گرفتار است
شیراز

۳۸۳

پیرمرد نورانی نم‌پوش حیدر پیرانی
گه به چاه است و گه به بازار است
بر سر آره گه گرفتار است.
اصطهبانات

۳۸۴

می‌آید چو امیری می‌نشیند چو وزیری
می‌پچندش به حصیری می‌برندش به اسیری

۳۸۵

آن چیست که در دو وقت کمیاب شود
گر آب تنی کند تنش آب شود
قم

۳۸۶

خودش از آب و دشمنش آب است
فصل گرما همیشه نایاب است

۳۸۷

سفیده مو نداره ، نه ته داره نشینه نه بال داره می پَرّه

۳۸۸

در را به بند دالان را به بند که خانم سفیدپوش می رقصه!
سروستان



« ۱۸ »

۳۸۹

سواری بود با سه اسب دوان تن سرخ داره لب هندوان
به صحرای کافور جلوه کنان سخن گرچه گوید، ندارد زبان
شیراز

۳۹۰

سواری بدیدم به اسبش دوان به صحرای کافور، جاروکنان
سخن‌ها بگوید ندارد زبان اگر هوشمندی کن آنرا بیان

۳۹۱

سواری چه باشد، پیاده دوان به میدان کافور جولان‌کنان
تن رومیان - چهره زنگیان^(۱) در اینجا و حکمش به مازندران
تهران

۳۹۲

سفید سُخمی = سیاه تخمی
به دست می‌کارن = به لب می‌چینن

۳۹۳

یک گیاهی بر لب دریاست آنرا خَر خورد
پادشا از دولت آن باج صد کشور خورد
می‌رود راه سفید و می‌خورد خون سیاه
گر ز رفتن باز ماند ضربتی بر سر خورد

۳۹۴

هَلی لَم^(۲) لِه لَم^(۳) لو لالا^(۴) او به زیر و من به بالا

۱- منظور از رومیان سفیدی و زنگیان سیاهی است.

۲- هَلی لَم - شاید مقصود علیلم باشد.

۳- لِه لَم - شاید منظور لالم باشد. ۴- لولا - دولا - دولا - خمیده.

مو سفید همچو برفی
مو سفید ورپریده!

اصفهان

او سیاه همچو حرفی
او سیاه سر بریده

۳۹۵

تو سفید همچو برفی
تو نجم که من می‌جنم

من سیاه سر بریده
تو به زیر و من به بالا



« ۱۹ »

۳۹۶

چل تا برار^(۱) تو به^(۲) قوطی

دستجرد

قوطی، قوطی، سَمَر قوطی

۳۹۷

سی تا کاکا^(۳) تو به قوطی

سروستان

قوطی، قوطی، سَمَن قوطی

۳۹۸

چل تا عروس تو به قوطی

شیراز

چل قوطی. چل و یک قوطی

۲- تو به - داخل یک

۱- برار - برادر

۳- کاکا - برادر

۳۹۹

شصت تا کلاه به سر، تو به اطاق خوابیدن^(۱).
قم



« ۲۰ »

۴۰۰

دیگ^(۲) چوبی، دیگبر^(۳) چوبی نعمت پخته تو دیگ چوبی
شیراز

۴۰۱

دیگ چوغی^(۴)، دیگبر چوغی طعام پخته تو دیگ چوبی
دستجرد

۴۰۲

دیگ چوبی، دیگبر چوبی تو اوُن^(۵) قایم^(۶) به چیز خوبی

۴۰۳

بابا چوبی، نه نه چوبی بچه دارن گمپ گلی^(۷)
کازرون

۱- خوابیدانند.

۲- دیگ Dig - ظرف فلزی که در آن غنا می‌پزند.

۳- دیگ بر - دیگ کوچک. ۴- چوغی Cuqi - تحریف شده چوبی.

۵- تو اون - داخل آن. ۶- قایم Oāyem - پنهان.

۷- گمپ گلی Oompqoli - دسته گل.

۴۰۴

پُر از روغن کوهی

صندوق چوبی

۴۰۵

از ذغال سیاه‌تر

از برف سفیدتر



« ۲۱ »

۴۰۶

نه دَس (۱) داره نه پا او (۲) می خوره مِث (۳) ورزا (۴)

۴۰۷

آب می خوره مِث شما

نه دَس داره نه پا



« ۲۲ »

۴۰۸

کُم (۵) دریده، نا (۶) نداره

نه دَس داره نه پا داره

شیراز

۱- او - Ou - آب.

۲- ورزا - گاونر.

۳- نا - Nā - توان - قدرت.

۱- دَس - Das - دست.

۲- مِث - Messe - مثل.

۳- کُم - Kom - شکم.

۴۰۹

دو دَس داره، پا نداره / شکم داره روده نداره

۴۱۰

دو دَس داره، پا نداره / شکم پاره، سر نداره

۴۱۱

دَس داره و پا نداره / یه شکم پاره داره

۴۱۲

ای چَنن که گم پاره / دس داره و پا نداره

کازرون



« ۲۳ »

۴۱۳

از اون بالا مباد به گله حوری^(۱) همه چادر سفید، سینه بلوری
به فربون همو^(۲) بگه^(۳) جلو شَم^(۴) شبی تا صُب^(۵) دِ^(۶) آغوشش به خوسَم
خراسان

۱- حور - دختر سیاه چشم. ۲- همو Hamu - همان.

۳- بگه جلو Yeke jelov - آن یکی که جلو است. جلودار.

۴- شَم Sam - بشوم. ۵- صُب - صبح.

۶- دِ - در.

۴۱۴

از اون بالا میاد یک گله دختر همه چادر سفید. قوم^(۱) کلونتر
کازرون

۴۱۵

از دور میاد یک گله حوری
همه چادر سفید، چادر سیاه، سینه بلوری
شیراز

۴۱۶

از اون بالا میاد یک گله حوری همش چادر کبود، سینه بلوری
سروستان

۴۱۷

شلوار به پا، چادر به سر همه جا میره. اما بی خبر
همه جور لباس کرده به بر دوش دارن دختر و پسر
تهران



« ۲۴ »

۴۱۸

از دور میاد چه غُلغُلَه (۱)
 کلاه نهاده زنجبیل (۲)

دامن قبا چه بُلبُلَه
 که من غلام آنشم

شیراز

۴۱۹

از دور میاد خوشخو میاد
 شمشیر به دست بدخو میاد

۴۲۰

یسوزپلنگ بی دُم
 گشت زنه بیابون

نه جو خوره نه گندم
 نفع دهد به مردم

۴۲۱

اُشتر پلنگ بی دُم
 نیش زنه به دشمن

بال می زنه به صحرا
 مالی دهد به مردم

۴۲۲

حیونی است موزی
 گر با تو کند بازی

سرتا پا طلا کاری
 صد ناله براندازی

میسوزی و می سازی

۲- زنجبیل - گیاهی است تند و سوزنده.

۱- چه غُلغُلَه - چقدر زیاد و شلوغ.



« ۲۵ »

۴۲۳

چيست آن گرد گنبد بی در پوست در پوست گرد یکدیگر
هرکه بگشاید این معما را رخس از آب دیده گردد تر
شیراز

۴۲۴

طرفه قصری است دیده ایم بی در دور هر حلقه، حلقه ای دیگر
هرکه بگشاید این معما را قطره آب آیدش به نظر

۴۲۵

گنبدی هست سفید و هم بی در پوست بر پوست گرد یکدیگر
چو کنی ریز، ریز آنها را هر دو چشمت ز گریه گردد تر
فارس

۴۲۶

چيست آن گنبد لطیف و نکو خوردن مردمان نیکو رو
در برش جامعه های سرخ و سفید می کند گریه ها کُشنده او
تهران

۴۲۷

چيست آن طرفه خرگه بی در اندر آن خیمه، خیمه های دگر

گاه باشد بسان نقره سفید گاه باشد چو یاقوت^(۱) احمر
 گاه بینی زمردین علفی از گریبان او برآرد سر
 این لغز را هرآنکه بگشاید قطره‌ای آب آیدش به نظر
 اصفهان

۴۲۸

این چه چیز است قلعه‌ی بی‌در و ندرآن قلعه، قلعه‌های دگر
 گاه در دست زنگیان مجروح گاه درخوان خسروان مهتر

۴۲۹

این چی چیه - کنج مدبّخ^(۲) دائم می‌لوله

۴۳۰

گرد است و گلوله کنج مطبخ می‌لوله
 سروستان



« ۲۶ »

۴۳۱

غالی لب بافته گل به گل انداخته
 قدرت پروردگار خوب گل انداخته
 شیراز

۲- مدبّخ Madbax - مطبخ - آشپزخانه.

۱- یاقوت - یاقوت.

۴۳۲

دَسَمال آبی، آبی پُرش سیب و گلابی

دستجرد

۴۳۳

عجائب صنعتی دیدم در این دشت درخت پرگلی، بی سایه می گشت

۴۳۴

آسمون، آبی، آبی پُرش سیب و گلابی

اصفهان

۴۳۵

چادر زر نگاره پر خوشه مرواری

۴۳۶

نشتی^(۱) است پُر از گوشواره مرد می خاد^(۲) که بشماره

شیراز

۴۳۷

سینی است پر گوشواره کسی ندارم که بشماره

اصفهان

۴۳۸

اون چیه که: نمتونم^(۲) چادر مادرم را تاکنم و پول پدرم را بشمارم. سروستان

۱- نشت tašt - ظرف پهن و بزرگ.

۲- میخاد Mixād - میخواهد.

۲- نمتونم Namtunom - نمی توانم.

۴۳۹

چادر تَنَم (۱) نمشه تاکنم پولای بابام نمشه (۲) بِشْمُرْم
دستجرد

۴۴۰

ای چَنَنْ : یه مُرَغَنْ (۳) و هزار جوجه!

کازرون



« ۲۷ »

۴۴۱

دالان دراز و تنگ و تاریک آقا خوابیده دراز و باریک
تهران

۴۴۲

دالان بلند و تنگ و تاریک زندانی او بلند و باریک
شیراز

۴۴۳

دالان (۳) دراز و تنگ و تاریک مُرده خوابیده بلند و باریک
قم

۲- نم شه. Namše - نمی‌شود.

۳- دالون Dalun - دالان.

۱- نَنَم Nanam - مادرم.

۲- مُرَغَنْ Morquan - مرغ است.

۴۴۴

دالون دراز و تنگ و تاریک مَلا^(۱) خوابیده کُلفت و باریک

دستجرد



« ۲۸ »

۴۴۵

اون چی چیه؟ سرش گرد و پیچ پیچیه
می دونم کجاس^(۲) نمی دونم چیه

شیراز

۴۴۶

اون چه چیه استخونش رگ و پیچه^(۳)
نمیدونم کجاس نمی دونم چیه

۴۴۷

اون چی چیه؟ تو صندوقه
جون^(۲) داره نفس نداره

۱- مَلا - به معنی شخص دانا است.

۲- کجاست.

۳- رگ و پی است.

۲- جون - جان.

۴۴۸

می دونم کجاس می دونم کیه نم دونم (۱) چیه!
دستجرد

۴۴۹

ایلچیه و بیلچیه تو صندوق پیچ پیچیه
میدونم کجاست نمی دونم چیه
سروستان

۴۵۰

عجایب صنعتی دیدم به دیده درش قفل و کلیدش کس ندیده
شیراز



« ۲۹ »

۴۵۱

در بَسه و بون (۲) بَسه دز میون خونه هَسه (۳)

۴۵۲

در بَسه و بوم (۴) بَسه قلندر تو حیاط جَسه (۵)

۱- نم دونم - نمی دانم.

۲ و ۴- بون و بوم هر دو به معنی بام است.

۳- هَسه یعنی هست. ۵- جَسه - جهیده.



« ۳۰ »

۴۵۳

شخصی اُومده از هَمِدون	نه ترکی دون، نه فارسی دون
تختی میخاد، رَوون رَوون	خوراک او بی استخون

شیراز

۴۵۴

ترکی اومده آ ^(۱) هَمِدون	ترکی ندون ^(۲) ، فارسی نَدون
دو بره ^(۳) میخاد بی استخون	تختی میخاد زیرش روون

کازرون

۴۵۵

ترکی آمد از هَمِدان	ترکی ندان فارسی ندان
خوراک او دو بره بی استخوان	خوابیدن او رو تخت روان

سروستان

۱- آ- از

۲- ندون - ندانسته - نمی داند.

۳- مقصود دو پستان است.



« ۳۱ »

۴۵۶

اُون چيست؟ که پای کوه نشسته و عمامه سرش^(۱). اردستان

۴۵۷

اون چيه؟ که پای کوه نشسته. و روی زمین چتر بسته.

۴۵۸

ای چنن، نه دختره، نه پسره، نشسته پای کُ^(۲) عمامه به سره

کازرون



« ۳۲ »

۴۵۹

بين بينک^(۳)، بين کوچيکک^(۴) - يعني که چه؟ شیراز

۴۶۰

کوچيک، کوچيکک، دماغ کوچيکک - يعني که چه؟

فارس

۱- سرشه Sareše - به سرش است. ۲- کُ Koh - مخفف کوه.

۳ و ۴ - هر دو يعني خیلی کوچک.



« ۳۳ »

۴۶۱

چو بُود آنکه زرد، همچو زَر است به شباهت مثال یکدگر است
قیمت آن بسی گران نَبُود معدنش در میان کوه و دَر است
شیراز

۴۶۲

آن چیست که در برگ مکانش باشد
ابریشم زرد سایه بانس باشد
در زیر زمین است ولی شیرین است
خوش مزه و با خاصیت آبش باشد
تهران

۴۶۳

زرد است و زَبَره^(۱)
خوش مزه و خیلی تَر
زیر زمین مُعتبره
کَلَه‌ی^(۲) سبزش به دَره

۴۶۴

زردم ز بَرَم
زیر زمین مُعتبرم

۲- کَلَه Kalle ... سر.

۱- زَبَره - بالا است (زیر و زیر).

که خودم شاخ ^(۱) زرم	برگم چه متاعی است
قم	
	۴۶۵
زیرزمین مُعْتَبَرِن	زَرْدَن زَبَرَن
کازرون	
	۴۶۶
پنهان شده در زمین	کوزه‌ای رنگین
دست‌های زمردین	بیرون شده از آن
	۴۶۷
میخ طلا را کوفته	زمینُ پاک رُو فته ^(۲)
	۴۶۸
میخ طلا توش کوفته	زمین صاف بیخته ^(۳)
سروستان	

۲- رُفته - جاروب کرده.

۱- شاخ منظور شاخه است.

۳- بیخته - غریبال کرده.



« ۳۴ »

۴۶۹

آفاقیل و ماقیل^(۱) سرش تَنگ و بُنش قیل^(۲)

۴۷۰

اَقْلُ قیل و ماقیل^(۳) سرش تَنگ و تَهش قیل

۴۷۱

اون کیست که همیشه دستش به کمرش زده و ایستاده؟

۴۷۲

شب و روز دستش زده بِرِ قَدش وُیسیده.^(۴)

سروستان



« ۳۵ »

۴۷۳

نه دَش دارم نه پا دارم نه سر و نه قبا دارم
اگر به راه افتم چو شیر من میخورم بُرنا^(۵) و پیر

تهران

۱ و ۲ - ظاهراً مقصود قال و قیل یعنی سرو صدا و شلوغی است.

۲ - قیل quil - تحریف شده (قیر) است.

۳ - وایسیده - ایستاده. ۵ - بُرنا یعنی جوان.

۴۷۴

نه دَس دارم نه پا دارم
 می غُرم و میام^(۲) چو شیر
 نه تمبون^(۱)، نه قبا دارم
 من میخورم جَوون^(۳) و پیر
 شیراز



« ۳۶ »

۴۷۵

از دور مباد شاه پلنگ
 عصای دَسش همه رنگ

۴۷۶

از دور او مَد علی پلنگ
 عبا به دوشش همه رنگ

۴۷۷

از دَر دَرآمد نَر پلنگ
 عصا به دستش همه رنگ
 کرمان

۴۷۸

یک ذرع و نیم تافته^(۳)
 صلّ علی محمد (ص)
 دو ذرع و نیم بافته
 عجب هنری یافته
 شیراز

۱- تمبون tombun - شلوار

۲- میام - می آیم

۳- جَوون Javun - جوان

۴- تافته - نخ خام برای بافتن

۴۷۹

آن چیست که پا و سر ندارد پهن است و دراز و در ندارد
نقش است بر او گل و ریاحین جز نام دو جانور ندارد
اصفهان



« ۳۷ »

۴۸۰

پرنده دیده‌ام گیرد به آنی^(۱) به زیر بال خود یکسر جهانی
نه جان داره نه گوشت و استخوانی بگو نامش اگر تو می‌توانی
تهران

۴۸۱

نه دَس داره نه سر داره از همه جا خیر داره
سروستان

۴۸۲

نه دَس داره نه پا داره خیر از همه جا داره
سروستان

۴۸۳

نه پا داره نه پَر داره از همه جا خیر داره

۴۸۴

نه دَس داره نه پا داره خبر برای ما داره

۴۸۵

ای چی چیه. صدا داره اما جته نداره؟ شیراز

۴۸۶

ای چیه . صدا داره اما گلو نداره؟

۴۸۷

ای چئن که آ همه جو (۱) خبر داره؟ کازرون

۴۸۸

پرنده ایست بی بال و پر نه زائیده مادر، ندیده پدر

۴۸۹

پس دریچه یکی می گوید. هُو (۲) تهران



« ۳۸ »

۴۹۰

با سیاهی شروع کردم با سبزی رشد کردم
با زردی خشک شدم خوراک مردم شدم
شیراز

۱- آ همه جو (۱) A. Hame. ju - از همه جا.

۲- نقل از کتاب کوچه تألیف احمد شاملو به نقل از کتاب پرفسور ژوکوفسکی.

۴۹۱

سیاه شروع کردم
سبز بافتم
زرد تمام کردم
شدم خوراک مردم

۴۹۲

یک وجب و نیم مختصر
سرش از ما تَهَش از خر



« ۳۹ »

۴۹۳

اون چی چیه؟ یکی دو چشمه داره
یکی چهار چشمه داره
سومی هفت چشمه داره
و حاصل همه یکی است.

فارس

۴۹۴

یک چارک گوشت نگار
رگ و پی بر او هزار
سر او لَزو لَزو^(۱)
همه خورده‌اند از او

تهران

۴۹۵

رگ و پی بر او مدام
همه خورده‌اند از او

یک چارک گوشت نظام
سر او گاهی لولو

۴۹۶

رگ و پی بر او هزار
همه خورده‌اند از او

یک چارک گوشت نگار
سر او تُپله پُسو^(۱)

۴۹۷

رگ و پی بر او هَزا
جُون نَهِنه خوردی از او^(۳)

یک چارک گوشت لَذا^(۲)
سر او گَندله^(۳) مازو

۴۹۸

رگ و پیوند و هَزه^(۴)
جان من خوردی از او

پنج سیر و نیم گوشت لَزه^(۵)
سر او تپله پُسو

تهران

۴۹۹

این چه چار براری^(۷) هستند که تو به^(۸) چاله^(۹) می‌شاشند.

۱- تپله پُسو Topole Poso ... تپُل و کُرد و گُلوه.

۲- لَذا ... شاید لذیذ باشد.

۳- از کتاب اوسانه ... صادق هدایت.

۴- هَزه Haze ... از واژه هزار است.

۵- لَزه Laze ... لَزج.

۶- چار برار ... چهار برادر.

۷- تو به tu-ye ... داخل یک.

۸- چاله Cále ... کودال.

۵۰۰

این چه چار تا برارن که تو به تَشْت^(۱) می‌شاشن.

بوشهر

۵۰۱

چار تا داداش^(۲) تو به چاله می‌شاشن

شیراز



« ۴۰ »

۵۰۲

قبا سبزی از این کوچه گذر کرد
جمال خُرمَش ما را خبر کرد
به دل گفتم عرق چینش بدوزم
لبس خندید و عالم را خبر کرد

شیراز

۵۰۳

یخ خودم یخچال خودم
درخت پیچ پیچال خودم
آنجا که یخ تراشیدن
نمک به من نپاشیدن

سروستان

۵۰۴

میوه تُرد و آشنا منم من
گل به سر و سبزه قبا منم من

۲- داداش - برادر.

۱- تَشْت یا طشت - ظرف بزرگ.

بی نمکم بگو نمکدان بیار بچه سبز بوته‌ها منم من
تهران

۵۰۵

نه در زمین نه در هوا کلاه سبزی، سبزه قبا

۵۰۶

اندر زمین، اندر هوا کلاه سرخی، سبزه قبا



« ۴۱ »

۵۰۷

چبست آن لعبت که او اندر جهان در گردش است
چار عنصر هست (آب) و (باد) و (خاک) و (آتش) است
مردمان در زیر دیگ آتش نهند، ای بوالعجب
لیک اینجا آب و دیگش جمله زیر آتش است
تهران

۵۰۸

تا حال دیده‌ای جوان بی طالع و بخت
تا حال دیده‌ای میان حمام درخت
مرغ دل من نشسته بر روی درخت
گه نعره زد دل می‌زنه گه نعره زیخت

۵۰۹

عجایب صنعتی دیدم سر پُل که آب در زیر آتش میزند غُل
دستجرد

۵۱۰

عجایب صنعتی دیدم در این پل که آبش زیر آتش میزند غُل
قم

۵۱۱

عجایب صنعتی دیدم، رو کوزه تو مغزش آتشی دایم میسوزه
دَمَش^(۱) پردود و پایش توی آبه می غُله پشت هم حالش خرابه
فارس

۵۱۲

آتش اندر آب هرگز دیده‌ای ماه در محراب هرگز دیده‌ای
این بزرگیها که کردی در جهان پسه در عَناب هرگز دیده‌ای
تهران

۵۱۳

آبی مینه^(۲) سنگ سرخی مینه سبز
سبزی مینه دار^(۳) داری مینه آب

چهرم

۱- دَمَش Damaš — نفس کشیدنش. ۲- مینه Mene — روی.

۳- دار Dâr — بلندی.

۵۱۴

اون چیه؟ زیر آن دریا، میون^(۱) آن بهشت و بالای آن جهنم است.

۵۱۵

حُطِ^(۲) من وُر^(۳) حُطِ تو دراز من در کُت^(۴) تو
دراز من که باریکه کُت تو هم که تاریکه^(۵)

کرمان

۵۱۶

دالون دراز و تنگ و تاریک گوسالهُ گاو هی می غُرید

کرمان

۵۱۷

دالون دراز ملاً باقر قُل قُل می کنه تا طبل آخر

سروستان

۵۱۸

مانند کنیز ملاً باقر قُر قُر می کنه تا زنگ آخر

شیراز

۱- میون Miyun - میان - وسط.

۲- زُر Var - بر - داخل.

۳- کُت Kot - سوراخ.

۵- در کتاب کوچک جلد ۷ نوشته احمد شاملو این واگوشک به این شکل آمده:

پهن کنم پتو کنم دراز خود اون تو کنم

آورد و بُردش بکنم تا کار خود ساخته کنم



« ۴۲ »

۵۱۹

چیست آن لعبتی که بی جان است گاه سرد است و گاه سوزان است
گاه بنشسته ساکت و آرام گاه چون طوطی غزل خوان است
دَخل او هست ده غلام سیاه خرج او هم ز آب باران است
هر که بشکافد این معمرا را راستی آدمی سخن دان است

۵۲۰

کیست آن شاهی که در کشور میان لشکر است
گاه باشد سر برهنه گاه تاجش بر سر است
چارپا و یک سر و گردن، دو دستش بر تن است
گاه از نافش روان آبی چو آب کوثر است
گاه او بر سر نهاده دختری زیبا سرشت
گاه دختر سر برهنه گاه چادر بر سر است
فارس

۵۲۱

عجایب صنعتی دیدم در این پُل که آب بر دور آتش می زنه غُل

۵۲۲

عجایب صنعتی دیدم شتر سُم
سوار مرکب بی یال و بی دُم

کُند غُلْغُل همان جایی که برپاست (۱)

ولی از جاش کمتر می خورد جُم

شیراز

۵۲۳

عجایب صنعتی دیدم در این دشت که آتش در میان آب می جَست (۲)

۵۲۴

آن چه باشد نشسته بی جان است دو شکم در برش نمایان است

وقت قهرش چو برق سوزان است آب بُولَش (۳) که همچو باران است

تاج شاهی نهاده بر سر او در حقیقت که میر میدان است

چارپا و دو دست آن دارد شکم او پُر از سیاهان است

دستجرد



« ۴۳ »

۵۲۵

حرفی ندارد بر زبانش

بگذار پا را در دهانش

اردستان

اسم زبان او زبانه است

پر می کند با پا شکم را

۱- یعنی همان جایی که ایستاده است. ۲- می جَست - می جهید.

۳- بول Boul - ادرار - شاش.

۵۲۶

آن چیست که وقتی پُر می شود راه می رود.
اما وقتی خالی می شود می ایستد.

۵۲۷

نه یک من - نه نیم من، بار می کشه، هزار من

۵۲۸

روز می دُوه، شب پاسبان اطاق است.



« ۴۴ »

۵۲۹

سياه است و مو نداره	نرم است و استخون نداره
می خوره خون فراوون	دَس و پا هم نداره

۵۳۰

اون چیه: که سیاهه و مو نداره، خون خورده و جون نداره،
نرمه و استخون نداره.

۵۳۱

سياه بی مو	جون دار بی استخون
------------	-------------------



« ۴۵ »

۵۳۲

دَس نمدی، پانمدی، لباس نمدی، کلاه نمدی
زنده است ولی انسان نیست.

۵۳۳

دَس نمدی، پا نمدی، جلیقه‌اش بور نمدی، کلاش کاسه نمدی.
« ۴۶ »

۵۳۴

آن چه مار است کان دو سر داره از دو سوراخ سر به در داره
هرکه بگشاید این معما را دانم از عاشقی خبر داره
شیراز

۵۳۵

چیست آن جانور دو سر دارد از دو سوراخ سر به در دارد
هرکه حل کرد این سؤال مرا دانم از عاشقی خبر دارد
تهران

۵۳۶

تو به آن سو می‌روی من به این سو می‌روم
می‌رسیم ما عاقبت روی یک نقطه به هم

۵۳۷

اون کدام ماره که تو دوتا سوراخ سر می‌کنه؟ کازرون

۵۳۸

چه ماری است که سرش و آدو سولاخ در می آره؟ دستجرد



« ۴۷ »

۵۳۹

اون چیه. که سیاهه و همیشه بدون اجازه همه جا وارد می شود.

۵۴۰

اون چیه. که نه تو آتیش^(۱) می سوزه و نه تو آب تر می شه.

۵۴۱

اون چیه که من مبروم و او هم می ره^(۲).

۵۴۲

ای چنن. که اگر در او^(۳) افته^(۴) خیس نمی شه.

کازرون

۵۴۳

سروستان

هر جا بری هم پاته^(۵)!

۱- تو آتیش - در آتش.

۲- می ره - می رود.

۳- افته ofte - بیافتد.

۴- آب.

۵- همراهت هست.

۵۴۴

می‌پره و بال نداره می‌شینه و وزن نداره
سیاهه و مو نداره راه می‌ره و جون^(۱) نداره



« ۴۸ »

۵۴۵

گهی بر دست و گه بر میز باشم به دیوار اطاق آویز باشم
به روی صورتم باشد دو دستم اگر گفتمی که اکنون من چه هستم

۵۴۶

این چی چیه - که دوازده تماشاچی و سه بازی‌کن داره؟

۵۴۷

در بَسَه^(۲) و رو بَسَه می‌زنه و می‌رقصه



۵۴۸

این چه چیز است، لعبتی^(۱) آبی در بر او قَبای عَنّابی
تن او همچو ساعت سعد است پای او، همچو پای مرغابی
تهران

۵۴۹

آن چیست، کز آن طبق همی تابد چون عاج به زیر شعر^(۲) عَنّابی
ساقش به مثل چو صاعد حورا دستش به مثال پای مرغابی
شیراز

۵۵۰

چيست آن طرفه لُعبت آبی^(۳) در بر او قَبای عَنّابی
تن او همچو ساعت خوب است پای او همچو پای مرغابی^(۴)

۵۵۱

ای چَنَن که پشت کوه سرخاب، سفید آب می‌کُنه. سروستان

۵۵۲

بُلند، بُلنده. پاهاش بلند سبز و تماشا

۱- لعبت - بت - معشوق. ۲- شعر - به فتح اول یعنی مو.

۳- در اصل چنین بوده (این چیست لعبت آبی)

۴- نقل از کتاب پرفسور ژوکوفسکی

بلند مسبز و شیرینه بلند سرش دهان گیره

۵۵۳

بلنده چنار نیست

ترشه انار نیست

سبزه خیار نیست



« ۵۰ »

۵۵۴

آن چیست که جا به کوه و صحرا دارد

اندر صف مردان خدا جا دارد

از هیبت او جمله بلرزد عالم

سیصد سر و ده شکم دو صد پا دارد

شیراز

۵۵۵

آن چیست که در بادیه^(۱) مأوا دارد

بر فرق سر جانوران جا دارد

۱- بادیه به معنای صحرا است.

پس جانور بوالعجیبی می باشد

سیصد سر و ده شکم دو صد پا دارد



« ۵۱ »

۵۵۶

آن چیست که در برگ مکانش باشد

ابریشم زرد سایه بانش باشد

بینی تو چو دندان و دهانش گوئی

دندان نگار در دهانش باشد

۵۵۷

پیرهن سبز کرده بود به تن

دانه هائی چو ماه نورافشان

می کنندش کباب خرد و کلان

زود پیدا کن و ببر به زبان

کم بها میوه ای بدیدم من

از سرش تا به پای دانه نشان

باشد افزون به فصل تابستان

نام آن چار حرف افزون نیست

۵۵۸

زیر کاکلش منگل (۲) داره

میرعلی خان کاکل (۱) داره

فارس



« ۵۲ »

۵۵۹

آن چیست که پا و سر نداره گرد است و دراز و دَر نداره
اندر شکمش ستارگان اند جز نام دو جانور نداره
سروستان

۵۶۰

گوسفندی در بیابان یافتم زود من در پیش او بشتافتم
پس بُریدم بی مهابا گردنش بیش پانصد بچه در آن یافتم

۵۶۱

اولم اوّل خیاره دوّم سوم یاره
سوم دوم آبه آخرم آخر رازه



« ۵۳ »

۵۶۲

اون کدوم بچه‌س که وقتی نه‌نه‌اش می‌بینه غیب می‌شه؟
شیراز

۵۶۳

اون چه بچه‌ایست که چون به مادرش رسید ناپدید می‌گردد.

۵۶۴

اُون کدام بچه‌ایس^(۱) که به مادرش شیر می‌دهد؟

۵۶۵

اون کیه؟ که هرچه راه پره خَسّه^(۲) نمی‌شه.

۵۶۶

ای چیه که همیشه می‌ره و نگا به عقبش نمی‌کنه. کرمان

۵۶۷

ئی چیه که همیشه می‌ره و خَسّه نمی‌شه. کرمان

۵۶۸

دَس و پا نداره اما هرچه بدوی پَهش^(۳) نمی‌رسی. سروستان



«۵۴»

۵۶۹

چیست زمردی نشان که کرده‌ای تناولش

هیکل آن چو لوییا، مَره آن چو شکرش

۱- بچه‌ای هست.

۲- خَسّه - خسته.

۳- پَهش، به او.

دُم و را چو میکنی، خون پچکد ز هیکلش
پرنده زود می‌پرد، از آن دو حرف اولش
فارس

۵۷۰

راندن مرغ و مادر بَرّه دو سه سیر از برای ما تو بده!

۵۷۱

راندن مرغ و مادر بَرّه کیسه کردُم برات^(۱) آوردم

۵۷۲

خودش تو سولاخ دُمش تو دُشم



« ۵۵ »

۵۷۳

از دَر در او مـد حیدری تَپش^(۲) نهاد رو صندلی
روشن نمود او همه جا گفت یا محمد (ص) یا علی (ع)
شیراز

۵۷۴

از در او مـد حیدری بنشست روی صندلی

۲- در روایت دیگر (ک) آمده.

۱- برات - برای تو.

گفت یا محمد (ص) یا علی (ع)

سروستان

۵۷۵

حوضک^(۱)، حوضک
میان حوضک مارک
سر مارک گُلک^(۲)

کازرون

۵۷۶

حوض بَسَه^(۳) مار مرده مرغ زرد کاکلی رویش نشسته

۵۷۷

خودش به قَدَّ^(۴) بادم^(۵) سایش^(۶) به هف^(۷) بیابون^(۸)

۵۷۸

یک انگشت گِل
اطاق پر از کایگِل^(۹)

۵۷۹

این چیه، که وزنش به یک من نمی‌رسه
اما اطاق و خانه را پُر می‌کنه.

-
- | | |
|-------------------------------------|--------------------------|
| ۱- حوض کوچک - منبع مایعات. | ۲- گلک - گل کوچک. |
| ۳- بَسَه - بسته. | ۴- قَدَّ - اندازه. |
| ۵- بادم - بانام. | ۶- سایش Sāyāš - سایه‌اش. |
| ۷- هَف - هفت. | ۸- بیابون - بیابان. |
| ۹- کاکل - مخلوطی از آب و گاه و گِل. | |

« ۵۶ »

۵۸۰

این چیز! لعبت پسندیده
در میان دو حُقّه چوبی
پیراهن سبز و سرخ پوشیده
صد هزاران هنر به او گنجیده^(۱)

۵۸۱

دانه‌ای سرخ پوش و سبز اندام
گر مُصَحَف^(۲) کنیش بسته شود
نزد من بهتر است از بادام
ور گشائیش خنده‌روست مدام

۵۸۲

سبزه، سبزه چو عَلف^(۳)
زرده، زرده چو لیمو
والله بالله نه عَلف
والله بالله نه لیمو
چربه، چربه، چو روغن
والله بالله نه روغن

۵۸۳

این طَرَفَم سنگ
مبونم جَوْن^(۲) سبزه رنگ.
اون طَرَفَم سنگ

داراب

۱- نقل از کتاب کوچه به نقل از کتاب پرفسور ژوکوفسکی اما درست آن چنین است:

چيست آن لعبت پسندیده
در میان دو کاسه چوبی
اطلس سبز و سرخ پوشیده
با دو صد عِزّ و ناز خوابیده

۲- مُصَحَف - یعنی تغییر دادن حروف یا نقطه کلمه.

۳- عَلف - گیاه - سبزه. ۴- Javun - جوان.

۵۸۴

قباسبزی دَرُون جَسّه^(۱)

دَر بَسّه - دالون بَسّه



« ۵۷ »

۵۸۵

مِثَل بلور، دو دُم داره
پَر می زنه شب و روز

سَر سیاه، سینه سفید
بهار میاد^(۲) به نوروز

شیراز

۵۸۶

حاجی بابا لُر^(۳) دو دُم داره

سَر سیاه، سینه سفید

ممسنی



« ۵۸ »

۵۸۷

رنگ سبزه‌ی صحرا است

چبست آنکه بیرونش

۱- جَسّه Jasse - جهیده.

۲- میاد Miyad - می آید.

۳- حاجی بابا لُر - بزرگ طایفه لُرها.

در درون آن چیزی	مثل مخمل و دیبا است
لابلای آن مخمل	صد سیاه خوابیده
هر سیاه با قلبی	رنگ ماه خوابیده

۵۸۸

گنبدی دیدم مدور، در میان مرغزار
 از زمرد ساخته دیوار قصرش استوار
 کوه، کوه یخ بدیدم بر سر هر چشمه‌ای
 لشکر زنگ و فرنگ^(۱) آنجا گرفتندی قرار
 شیراز

۵۸۹

چه باشد گنبدی که در ندارد کلید آهنی قفلش گشاید
 هزارون^(۲) بچه داره در شکم بیش ز هر بچه دو صد مادر بزاید

۵۹۰

گنبد سبز چمنی	توش ^(۳) گل سرخ بمنی
چشمه آبش را به بین	شط فراتش را به بین

شیراز

۱- زنگ و فرنگ - مقصود سیاه و سفید است.

۲- هزارون - چندین هزار.

۳- توش tuš - داخلش.

۵۹۱

عجایب صنعتی دیدم به دیده درش قفل و کلیدش کس ندیده

۵۹۲

گِرَدَ شُو^(۱)، گردو نی^(۲) سَبَزَ شُو^(۳) و کاهو نی
سُرخَسُو^(۴) آلو نی هزاران بیچه در شکم داره
چاقو بکش و دو نیمش کن تا بدانی که چیه

دستجرد

۵۹۳

سرخ و زرد عنابی کارد تیز قصابی

۵۹۴

صندوق سبز و ساده ورق، ورق نهداده
کنیز غلام حبشی هر کدومش یه^(۵) قفسی

فارس

۵۹۵

چیست آن: آسمان سبز، زمین سرخ، مردم سیاه!؟

۱- گِرَدَ شُو - gerdasso - گیر است و. ۲- نی - نیست.

۳- سَبَزَ شُو - sabzasso - سبز است و.

۴- سُرخَسُو - Sorxasso - سرخ است و.

۵- یه - Ye - یک.

۵۹۶

یک به هزار، مادرش در مزار^(۱)، پدرش بی آزار پسرش در بازار

۵۹۷

ای چنن، دختر حاملس^(۲) و نه نه جونش بکر^(۳) است.

کازرون

۵۹۸

خدایا شکر^(۴) مانده‌ام فکر دختر آبستن نه‌نه جونش بکر



«۵۹»

۵۹۹

یک و جبک، نیم و جبک نه کمترک نه بیشترک
تن پشمالو، سرش ترک پختن آن وقت سحر

شیراز

۶۰۰

یک و جبک، نیم و جبک نه بیشترک، نه کمترک

۲- حاملس - حامله است.

۱- مزار - قبر - گور.

۲- بکر - دست نخورده.

۳- شکر - به خاطر قافیه باید به کسر اول خواند.

پشمالوئک، سرش ترک
خوردن آن در سحرک
تهران

۶۰۱

یک و جبک، نیم و جبک
ترکیده سر - پشم هلو
نه بیشترک، نه کمترک
وقت سحر خوردن او^(۱)

۶۰۲

یه و جبک، نه کمترک، نه بیشترک، سرش ترک
من خورده‌ام، تو خورده‌ای.
دستجرد

۶۰۳

یک و جبک - نه بیشترک
پشمالوئک - سرش ترک
نیم و جبک، نه کمترک
خوردن آن دم سحر
سروستان

۶۰۴

یه و جبک، پشمالوئک
سرش ترک، تو خورده‌ای
اردستان

۶۰۵

پُر مو و ترکیده سر
یک و جب و مختصر!
کازرون

« ۶۰ »

۶۰۶

عجایب صنعتی دیدم در این دشت

که بی جون، در پی جون دار می گشت

۶۰۷

عجائب صنعتی دیدم در این دشت

که بی جون و رِد (۱) جون (۲) دار می گشت

کرمان



« ۶۱ »

۶۰۸

حجره، حجره، گردیدم

متاع خوبی خریدم

یک شب در آن خوابیدم

وفا از او ندیدم

شیراز

۶۰۹

آن چه گرد سبزی است که اگر آن را در آب بریزند قرمز می شود؟

اصفهان

۶۱۰

تَر کُنم بر تو نَهَم^(۱)، تا تو شوی خونالو^(۲)

اردستان

۶۱۱

تر کنم وَر^(۲) تو کنم

تا تو شوی خون آلو

کرمان



« ۶۲ »

۶۱۲

نه دَس داره نه پا

بالا می ره پیش خدا

۶۱۳

آن چیست که سرش در هواست و پایش در زمین.

۶۱۴

بلند، بلند همه جا

از همه جا بلندتره

سبک می شه میره بالا

از زهر قاتل بدتره

شیراز

۱- نَهَم Naham - بگذارم - به نهم.

۲- خونالو - خون آورده.

۲- وَر - روی - در.

۶۱۵

می‌شینه و تَه نداره هوا می‌ره جون نداره

دستجرد

۶۱۶

بلند، بلنده مرحبا از مرحبا بلندتره از زهر قاتل بدتره

سروستان



« ۶۳ »

۶۱۷

بی‌زبون و بی‌دست و پا همه‌چیز آموزد به ما

۶۱۸

هست پربرگ، درخت است، که نیست.

می‌شود دوخته، رخت است، که نیست.

قصه می‌گوید، خوب و شیرین

با زبان است و دهان است. که نیست.

تهران

۶۱۹

آن کیست که بی‌پرده سخن می‌گوید

از قول تو قصه‌ها به من می‌گوید

یا آنکه در او نیست و دهان و دندان

بی پرده ز قول تو سخن می گوید

۶۲۰

من یار مهربانم، دانا و خوش زبانم

گویم سخن فراوان، با آنکه بی زبانم

هر مشکلی که داری مشکل گشای آنم

پندت دهم فراوان، من یار پنددانم



« ۶۴ »

۶۲۱

چ چیست؟ دانی لعبتی پشمینه پوش

حلقه زرین نموده او به گوش

رفت در دیگی و چون آمد به جوش

کرد آنرا در قدح^(۱) گفتا بنوش

شیراز

۶۲۲

گـر بـه پـشـمـیـنـه پوش حلقه زردی به گوش

رفت در دیگی و آمد به جوش کرد آنرا در قدح و گفت بنوش
سروستان

۶۲۳

رفتم به باغ بلبل چیدم بنفشه و گل
جاری^(۱) زدیم به بلبل خودش نبود، یکه سوارش آمد
سروستان



« ۶۵ »

۶۲۴

آن چیست. که همه آن را می بینند اما خدا آنرا نمی بیند!

۶۲۵

آن نیستی چیست. که در لباس هستی جلوه می کند؟
اصفهان

۶۲۶

آن چیست که تا آنرا نه بندی آنرا نمی بینی؟



« ۶۶ »

۶۲۷

این وَر^(۱) کو^(۲) برف میاد اون وِر کو دوئک^(۳) میاد

اردستان

۶۲۸

ای برکُه^(۴) برفن او برکُه تفرگن^(۵)

زرقان فارس



« ۶۷ »

۶۲۹

دیدم سحری دو ماده میزد به نری

نرحامله گردید و زاده پسری

چه پسری، گل به سری، تاج سری

خوشگل و خوش مزه و هم عشوه گری

شیراز

۱- وَر Var - طرف.

۲- دوئک Dunak - تگرگ.

۵- تفرگن Taqargan - تگرگ است.

۲- کو و کُه هر دو تحریف شده کوه است.

۲- کُه تحریف شده کوه است.

۶۳۰

سحری پشت دَری، دو ماده بود و یک نری زن دَری! (۱) زائیده پسری،
کاکل زری، شمع تری، در همه مجلس می‌پری! (۲)

سروستان

۶۳۱

سیوی (۳)، سیوی، دو گنده پشم (۴) ننت (۵) اومه (۶) پشتش نشس (۷)

کازرون



« ۶۸ »

۶۳۲

اول من پای لنگ آرد به یاد دومم حالی است هرگز کس مباد
حالتم مثل هویج است و تُرَب نوع شیرازی من باشد زیاد

۶۳۳

اون چه چیز است که اگر نصفش کنیم هم لنگ می‌شود وهم غصه.

-
- ۱- مفهوم نشد.
۲- سیوی Siyoy - سیاه.
۳- ننت - مادرت.
۴- اومه oume - آمد.
۵- یعنی در همه مجلس‌ها حاضر بود.
۶- گنده پشم - دارای پشم فراوان.
۷- نشس Nešas - مخفف نشست.

۶۳۴

چه جوابی داری؟ که یک کوری مرده بود و شلغم می خورد!



« ۶۹ »

۶۳۵

چه چار برادری هستند که به هم نمی رسند. شیراز

۶۳۶

این چه چارتو^(۱) کاکوین^(۲) که هرچی می دُون آهم^(۳) نم رَسَن^(۴). کازرون



« ۷۰ »

۶۳۷

ای چنن که آگه پرتش کنی نمی شکه

آم بندازیش تو گنجه میشکه

کازرون

۶۳۸

آن چیست که اگر از ارتفاع زیاد افتد نشکند، اما اگر در گنجه افتد بشکند.

شیراز

۱- چارتو - چهارتا.

۲- کاکوین - برادرند.

۳- آهم - به هم.

۴- نم رَسَن - نمی رسند.

۶۳۹

اون چیه، که از چل تا پله بیفته نمیشکنه. از دو تا پله بیفته میشکنه.



« ۷۱ »

۶۴۰

اون چیه، که به روز جیر جیر می‌کنه
تا یک تخم دوتای (۱) خودش بیزاره (۲).
اردستان

۶۴۱

ای چئن: که پس از جیر جیر زیاد تخمی درشت و پنبه‌ای می‌زاره؟
کازرون



« ۷۲ »

۶۴۲

والله بالله نه عدس	گرده، گرده، چو عدس
والله بالله نه علف	سبزه سبزه، چو علف
والله بالله نه صدف	سخته، سخته، چو صدف

شیراز

۶۴۳

والله بالله نه علف	سبزه، سبزه، علفه
والله بالله نه رُغن	چوب، چوبه، روغن
والله بالله نه عدس	گرده، گرده، عدسه

سروستان

۶۴۴



« ۷۳ »

ای چیه که همیشه خاک وِر^(۱) سرش می‌کنه؟

کرمان

۶۴۵

اون چیه که همیشه خاک بر سر خودش می‌کنه؟

فارس



« ۷۴ »

۶۴۶

از خیار کوچکتر، از شتر بلندتر^(۲).

شیراز

۱- وِر Vere - روی.

۲- در گویش محلی دیگر (از چنار) بلندتر آمده.

۶۴۷

از بالنگ^(۱) کوچکتز از شتر درازتر. سروستان

۶۴۸

گردیش چو هندونه^(۲) درازیش خدادونه^(۳)

۶۴۹

قَدَش قَدِ^(۴) اناره بُلَنُ تر^(۵) از چناره کازرون



« ۷۵ »

۶۵۰

چیست آنکه نه بال داره نه پَر نه پدر داره و نه هم مادر نیست در آسمان و نه به زمین گنگ و کر هست لیک دانتر

۶۵۱

چه چیز است آن مرغ بی بال و پَر سرش تا نَبِرِی نگوید خبر نَزاده ز مادر ندیده پدر تنش تا نَبِرِی^(۶) نریزد گهر

۱- بالنگ Bālang - خیار - خیارچنبیر.

۲- هندونه - هندوانه.

۳- خدادونه - خدا داند.

۴- قَد Qad - درازی - بلندی.

۵- بُلَنُ تر Bolantar - بلندتر.

۶- نَبِرِی - پاره نکنی.

۶۵۲

ای چنن که تا سرش واز^(۱) کنی، خودش میخونه.^(۲) کازرون



« ۷۶ »

۶۵۳

سَرش یک و بیخش دو پُرتا پُرش^(۳) (ک..تو)

۶۵۴

سَرش یک و تَهش دو فِرتی^(۴) می ره (ک..تو)

دستجرد



« ۷۷ »

۶۵۵

زرد است و نه زردآلو سرخ است و نه شفتالو

۱- واز Váz - باز.

۲- پرتا پُرش Portáporeš - مملو - خیلی پر.

۳- فِرتی Ferti - یکدفعه - فوری.

در باغ فلان خان است چاشنی^(۱) بزرگان است

۶۵۶

کاکا جونی حیدری، بار بندر می‌بری
ناکنارت گل بریزم، تا کمر بند زری
دستمالهای حریر چین چینی
به کدوم باغت بیایم گل چینی
همان باغی که پر از لاله باشه
میون سبزه‌ها جای تو باشه
بوشهر

۶۵۷

زرد است و زری می‌زنه بلبل نم‌دی می‌زنه!
در باغ سلیمون است خوردن بزرگون^(۲) است.
سروستان



۱- چاشنی - آنچه برای خوشمزه کردن غذا اضافه می‌شود.

۲- بزرگون - بزرگان.

« ۷۸ »

۶۵۸

اون چی چیه. که هر چه آزش^(۱) برداریم بزرگتر می شود. شیراز

۶۵۹

ای چنن که هر چه از آن وَر داری^(۲) درازتر می شه. کازرون

۶۶۰

آن چیست که هر چه از آن برداری درازتر می شود. تهران



« ۷۹ »

۶۶۱

خودش دسته‌ی بیل صدش نعره‌ی شیر

۶۶۲

سَرش سرباز سَباه‌رنگ
تَهش فولاد خدانشناس

فارس

۶۶۳

قُد دراز و باریک کوچه تنگ و تاریک

۱- آزش Azaš - از آن.

۲- وَر داری Vardâri - برداری.

۶۶۴

سگ زردی، پس بـردی^(۱) ناله می‌زَه^(۲)، سی جون^(۳) مردی
کازرون



« ۸۰ »

۶۶۵

مسجدی ساختم بلند پایه هشت در آفتاب و نُه سایه

۶۶۶

آن چه تختی است که هفده پایه داره.
هشت پایه در آفتاب و نُه پایه آن در سایه.

۶۶۷

در بیابان می‌گذشتم چار^(۴) گوهر یافتم
در پی آن چار بودم، چار دیگر یافتم
مدبخی^(۵) دیدم که بی آتش طعامش^(۶) پخته بود
در میان هفت خواهر دو برادر یافتم
آباد

۱- بردی - جان پناهی.

۲- می‌زَه - می‌زد.

۳- جُون - جان.

۴- چار - چهار.

۵- مدبغ - مطبخ - آشپزخانه.

۶- طعام - غذا - خوراکی.

« ۸۱ »

۶۶۸

این چه چیز است که اگر یک لاش کنیم نمی‌رسد
شیراز اما اگر دو لاش کنیم می‌رسد!

۶۶۹

یک لا نمی‌رسه. اما دو لا که شد می‌رسه.
سروستان

۶۷۰

ای چئن که بی لاش نم‌رسه. اما دو لاش می‌رسد؟
کازرون

۶۷۱

یه لا نم رسه^(۱) دولا می‌رسه
دستجرد



« ۸۲ »

۶۷۲

اون چیه، که تا خار بارش نکنی خوابت نمی‌بره؟

۶۷۳

ای چئن - که تا یه^(۲) چپه^(۳) خار روش^(۴) نیلی^(۵) خوت^(۶) نمی‌ره؟
کازرون

۱- نم رسه Nam Rase - نمی‌رسد. ۲- یه Ye - یک.
۳- چپه Cappe - بوت - یک مقدار. ۴- روش Ruš - رویش.
۵- نیلی Neyli - نگذاری. ۶- خوت Xovel - خوابت.

« ۸۳ »

۶۷۴

سر پروانه را از تن جدا کن به پای سرو، آن سر را رها کن
پس آنگه حاصل و مقصود ما را به پای گل بزن، شکر خدا کن

۶۷۵

چيست آن ماه روى محبوبى همه عالم فدای دیدارش
هر که را وصل او نصیب شود شود آماده مقصد و کارش



« ۸۴ »

۶۷۶

این چیست که اگر از آسمان افتد نمی شکند اما
اگر در آب افتد می شکند.

شیراز

۶۷۷

ای چنن. که آگه^(۱) پرتش کنی^(۲) نمیشکه
أم^(۳) میندازیش تو او^(۴) میشکه.

کازرون

۱- آگه Age - اگر.

۲- پرتش کنی Partaškoni - او را بیاندازی.

۳- أم Am - اگر. ۴- او Ov - آب.

۶۷۸

ای چیه که از بالای بون^(۱) بیفته نمی شکنه

کرمان

ولی تو آب افتاد می شکنه

۶۷۹

اون چیه. که تو آب بیفته میشکنه. رو خاک بیفته نمیشکنه.



« ۸۵ »

۶۸۰

پشت کوه کافران

زرده، زرده - زعفران

اردستان

۶۸۱

سروستان

ای چیه؟ پشت کوه سُرخاب - سفید آب می کنه.



« ۸۶ »

۶۸۲

سر سبیدی، لب نمدی

شیراز

کلوچه پا، جوز^(۲) انداز

۶۸۳

سر سبدي - لب نمدی - غار گلو

سروستان

فتیله دُم - جوز^(۱) انداز



« ۸۷ »

۶۸۴

شکل خودش، دو شمشیره هردو رو هم جا می گیره

۶۸۵

اون چیه؟ که اگر انگشت تو چشاش^(۲) کُنی گوشاشو^(۳) تیز می کنه.

شیراز



« ۸۸ »

۶۸۶

اون چیه؟ که بال داره مال نداره.

جمال داره کمال نداره!

۲ - چشاش Cešac - چشمه‌ایش.

۱ - جوز - گردو.

۲ - گوشاشو Gusáso - گوشه‌ایش.

۶۸۷

اون چیه؟ که در شب بیشتر از روز است.

۶۸۸

اون چیه؟ که من یکی دارم، تو دوتا داری
شاه سه تا دارد و پسر پادشاه نه تا دارد.

۶۸۹

اون چیه که من دارم، تو هم داری، اما او ندارد.

۶۹۰

این چیه که مورچه دارد اما مار ندارد.
کوچه دارد اما کار ندارد.



« ۸۹ »

۶۹۱

در چهارم اولم در بجنورد دوّم

در زنجان سوّم.

جشن را من شروع می‌کنم.

خرج را من تمام می‌کنم.

۶۹۲

در زنجان اولم در یزد دوّم در خوزستان سوّم

زمستان را من شروع می‌کنم پائیز را من تمام می‌کنم.

۶۹۳

آن چیست: که در هر دقیقه دو بار می‌آید.

در قرن یک بار می‌آید.

اما در ماه و سال اصلاً نمی‌آید.

۶۹۴

دوم رفته ز بُستون^(۲)

آمده میان راغه

اولم اول زمِسون^(۱)

آخرم آخر باغه

۶۹۵

دومم دوم بسازه

توی صندوقچه بسته

اولم اول پیازه

سومم آخر هسته

۶۹۶

دومم آخر قوری

چهارم آخر چائی

اولم اول قوری

سومم اول چائی

۶۹۷

دومم چشمه نیله

چهارم هسته کاجه

نگفتی این چه رازه

اولم اول فیله

سومم اون ور عاجه

آخرم اول نازه

۶۹۸

اولم آخر پلنگ است	که زیبا و قشنگ است
دومم آخر شیر است	که در جنگل امیر است
سومم میان ببر است	چه طوفان و چه ابر است
آخرم آخر گربه است	ولی مایه خنده است

۶۹۹

اولم اول سازه	دومم آن سر گاو
سومم آخر روز	چهارم اول نای

۷۰۰

اول و آخرم اول قند است میانم آش، به همین خیال باش

۷۰۱

در سار هست اما در مار نیست.
در زمین است اما در زمان نیست.
در باغ است اما در راغ نیست.

۷۰۲

در (کاف) هست اما در (قاف) نیست.
در (لام) هست اما در (شام) نیست.
در (غین) هست اما در (عین) نیست.

۷۰۳

منم آن میوه‌ای که هر که خورد می خورد بی حساب ویتامین

اؤلم هست حرف اول سیر دوّمم هست حرف دوم چین
سومم حرف آخر آب است گر تو بشناختی کنم تحسین

۷۰۴

بدیدم در دهان دوست چیزی
بگفتم چیست؟ گفتا این چنین او
دو حرف اؤلم آغاز کار است
دو حرف آخرم پایان آهو

۷۰۵

عجایب لعبتی دیدم به دریا
که بر آب روان میرفت و می جُست
بگفتم چیست نامت؟ گفت خواهی
اگر بر نام من بایی کنون دست
دو حرف اؤلم آغاز (مار) است
دو حرف آخرم آغاز (هیچ) است



گشایش

جواب واگوشک‌ها

معما چو حل گشت آسان شود

گشایش

- | | | | |
|---|--|----|--|
| ۱ | ماه و ستارگان - که با طلوع خورشید متفرق می‌شوند. در اینجا (آهو) اشاره به ماه و (گله) اشاره به ستارگان و (سوار یله) خورشید است. | ۶ | جاده - و گردن کجی آن اشاره به پیچ و خم جاده است. |
| ۲ | نمک - مصرع اول اشاره به (سنگ نمک) است. | ۷ | پارو - که اول آن (پا) و آخر آن (رو) می‌باشد. |
| ۳ | گیلاس - و رنگ قرمز آن اشاره به رنگ خون (عقیق) است. | ۸ | طناب - بند رخت و لباس که روی آن لباسهای تر را پهن می‌کنند تا خشک شوند. |
| ۴ | دنبه‌ی گوسفند - و رنگ آن که شبیه به کهریا است. | ۹ | لیمو شیرین - که دارای هفت قاچ است و همه مرکبات را گویند. |
| ۵ | سنگ - سنگ بزرگ که از جای خود تکان نمی‌خورد. | ۱۰ | حرف - مقصود تعداد حروف (شب) و روز است. |

فصل دارد و هر فصل سه ماه و هر ماه سی روز و هر روز ۲۴ ساعت است.	۱۱	صف نماز جماعت — که مردها جلو و زنها عقب می ایستند.
دَفتَر — که ابتدای کلمه (دَف) از آلات موسیقی است و آخرش هم (تَر) می باشد و مقصود از بال و پر هم جلد و اوراق آن است.	۱۹	۱۲ چراغ راهنمایی — که سه رنگ دارد و روی یک میله نصب شده.
درخت نارگیل — و میوهی آن.	۲۰	۱۳ گردو — که دارای چهار قاچ می باشد.
آئینه — یا آینه.	۲۱	۱۴ حرف — مقصود تعداد حروف (خانواده) و (مدرسه) است.
جمله مبارکه بسم... الرحمن الرحیم	۲۲	۱۵ تفنگ — و کسی که تفنگ در دست دارد.
دَر — در اطاق یا دَر منزل.	۲۳	۱۶ مقصود از پنج (پنج تن آل عبا) و مراد از هفت و پنج (دوازده امام) و منظور از سی هم (سی جزء قرآن) است.
مشتري — که در آسمان ستاره مشتري است و در زمین خریداران را مشتري گویند.	۲۴	۱۷ باران.
چراغ نفتی — مخزن نفت را به حوض تشبیه کرده و	۲۵	۱۸ سال و ماه — که سال چهار

تنگ است و داخلش آتش سرخ و نان تر در آن می‌رود و خشک بیرون می‌آید. خواب. ۳۱	شعله‌ی چراغ را به مرغ طلایی که با تمام شدن نفت، شعله چراغ خاموش می‌شود. ۲۶
پیه - چربی گوشت و کلمه دوم را باید (پی است) خواند و قسمت سوم یعنی کسی نیست که نداند. ۳۲	مرگ. ۲۶
هلو - و مقصود از (تو سوراخ می‌ره) هنگام خوردن آن است. ۳۳	جسد مرده - که به قبر کردنش حلال و تکان دادنش که چهره‌ی او را به طرف قبله کنند مستحب و نبش قبر و بیرون آوردن جسد حرام است. ۲۷
أَهْلُم (انار) و أَهْلُم بَهْلُم (به) و اسب قَزْلُم (توت سیاه) و قَزْل فِی الْمَثَلَم (انگور) می‌باشد. ۳۴	چشم - که هم در دنیا است و هم کلیه موجودات عالم در آن منعکس می‌شود. ۲۸
چمن - یا درخت انگور که چیدن سر و جوانه‌ی آن باعث رشد و زنده شدن آن می‌گردد. که این عمل را (هَرَس کردن) گویند. ۳۵	نان - مصرع اول اشاره به رنگ نان است که زرد می‌باشد و شکل آن هم (نان سنگک) شبیه به بیرق (علم) است. ۲۹
	تنور نانواپی - که مدخل آن ۳۰

تیر - هم نام ماه چهارم سال است و هم تیر (تیر و کمان) و هم نام چوبهای قطور و محکمی است که در قدیم سیمهای تلفن را بر آن استوار می‌کردند و یا برای پوشش سقف اطاقها بکار می‌بردند.	۴۲	نارنگی - از خانواده‌ی مرکبات.	۳۶
ریش - که وارونه آن می‌شود شیر.	۴۳	خداوند متعال.	۳۷
پنبه - قوزه پنبه که تخم پنبه در آن است و از خود بوته پنبه هم سفیدتر است و هم جوانتر.	۴۴	دریا.	۳۸
عقل و پول.	۴۵	زنیان - یا به زبان محلی زنیون و آن دانه گیاه تندی است که مصرف داروئی دارد. اما به باور عده‌ای جواب (فلفل) است.	۳۹
نام و شهرت شخص.	۴۶	درخت خرما - (نخل) و مقصود از (استخوان چاکی) هم اشاره به شکافی است که در هسته خرما وجود دارد.	۴۰
چای.	۴۷	قاپ - و آن استخوانی است که در قاپ بازی از آن استفاده می‌شود. (یک سر	۴۱
توت سیاه.	۴۸	اسب) و (یک سر خر) اشاره به شکل آن هنگام قرار گرفتن روی زمین است.	
باران - آب.	۴۹		
یک قلنگ - دیگ و دو	۵۰		

قلنگ آنبر و سه قلنگ سه		دم‌کشی (روی دیگ	
پایه و دم دراز کفگیر و		می‌گذارند.	
سروناز بادبزن است اینها	۵۸	جمله مقدس — لا إله إلا	
وسائل آشپزخانه است.		الله.	
گرما به.	۵۱	دریا — و مقصود از هزار تن	۵۹
پیری — در مصرع اول مراد	۵۲	وزن کشتی است که روی	
از (رفیق دوری) دو چشم		آب قرار می‌گیرد ولی یک	
است که در پیری کم‌سو و		میخ قرار نمی‌گیرد.	
احیاناً کور می‌شود و در	۶۰	بوسه.	
مصرع دوم از بیت دوم هم	۶۱	باقلوا — و آن ششیرینی	
اشاره به پای شاعر است که		سنتی است که از گلاب و	
در پیری با عصا راه می‌رود.		شکر و بادام ساخته می‌شود	
لب معشوق.	۵۳	و نوع مرغوب آن سوغاتی	
گل سرخ — گل رُز.	۵۴	یزد است.	
وقت — که گفته‌اند (وقت	۵۵	سیگار.	۶۲
طلا است).		سرشیر — و آن چربی است	۶۳
شب و روز.	۵۶	که روی شیر بسته می‌شود.	
چلو — یا (پلو) (برنج پخته)	۵۷	هوا.	۶۴
و — مراد از بیت دوم	۶۵	دوچرخه — مقصود از	
پارچه‌ایست به نام		دوپای دیگر، دو پای راننده	

۷۵	سیاهی چشم — در سفیدی چشم.	است.	
	چشم.	۶۶	کالسکه بچه — و منظور از
۷۶	دست انسان.		دوپائی که عقبش روان
۷۷	پنج انگشت دست.		است دوپای آن کسی است
۷۸	زاغ — که وارونه آن می شود		که کالسکه را می راند.
	غاز.	۶۷	آبدنگ — یا (دنگ برنج
۷۹	ماه — که در شب چهارده		کوبی) و آن اسبابی است که
	(۱۴ سالگی) کامل است و		با آن شلتوک (برنج با
	در آخر ماه (سی سالگی)		پوست) را تبدیل به برنج
	کوچک (بچه) می شود.		سفید می کنند.
۸۰	آئینه.	۶۸	عدد ۷ — که وارونه آن ۸
	مار — که وارونه آن می شود		می شود.
۸۱	(رام).	۶۹	قریه بهار — نزدیک تهران.
۸۲	انسان — که در کودکی با	۷۰	انگشتان.
	چهار دست و پا و در جوانی	۷۱	بیل و کلنگ.
	با دو پا و در پیری با کمک	۷۲	بیل و کلنگ.
	عصا راه می رود.	۷۳	گردش به دور خورشید —
۸۳	نگاه — که تا هر جا نگاه کنی		همراه کره زمین (حرکت
	می رود.		انتفالی).
۸۴	قایق — و مراد از دست و	۷۴	سکوت.

دوگوش است.	پای آن که در هوا معلق
۹۳ آب — که وقتی یخ می‌شود	می‌زند پاروی قایق است.
بسته است و هنگامی که	۸۵ پلک چشم — یا به روایتی
آب می‌شود باز است.	دیگر در کوچه (در منزل).
۹۴ انگشتان.	۸۶ پَرگار.
۹۵ نور.	۸۷ مینا — که به ترتیب پوشش
۹۶ پلو — برنج پخته.	دندان و نام دختر و شیشه و
۹۷ کافر — که با گفتن کلمه	پرنده‌ای بنام مینا معنی
شهادتین و اقرار به	می‌دهد.
وحدانیت خدا مسلمان و	۸۸ شب و روز.
در نتیجه پاک و طاهر	۸۹ هندوانه — که چون آنرا به
می‌شود.	زمین پرت کنی خودش
۹۸ تعداد حروف این پنج	شکسته می‌شود (می‌میرد)
کلمه.	اما تخمه‌هایش (بچه‌ها)
۹۹ نعل اسب.	خاصیت رویش دارند و
۱۰۰ جاده — راه.	زنده‌اند.
۱۰۱ درخت خرما — نخل —	۹۰ سایه — یا (نور).
بقول شاعر «همان نخل	۹۱ رودخانه — جوی آب.
است کو خرما دهد بر).	۹۲ گوشواره — و قید دو صنم
۱۰۲ عمامه پیغمبر — که نسبت	هم اشاره به دو گوشواره

- به پیغمبر از نظر مکانی
 ۱۰۳ گریه. پستان گاو - در هسنگام
- بالای بدن قرار دارد اما از
 ۱۰۴ بینی و پنج انگشت - دوشیدن شیر و طرز نشستن
- خداوند پائین تر است.
 ۱۰۵ کلم پیچ - کلم رومی. انسان نسبت به حیوان که
 برعکس یکدیگر می نشینند
- پستان گاو - در هسنگام
 ۱۰۶ یاقوت - که یک طرف (دریا) می شود (یا) و آن
 طرف (تر) هم (ت) است که
 چون (قو) در میان آن دو
 قرار گیرد (یاقوت) حاصل
 می شود.
- ده انگشت انسان و دو
 ۱۰۷ گل سرخ - مسنظره ای از
 گلنهای سرخ به رنگ خون
 کبوتر که قسمت وسیعی از
 زمین را پوشانده باشد.
 ۱۰۸ انجیر. انار - و مقصود از (کلاه) و
 (پیشو) و (شال) گلبرگهای
 آن است.
- انار - و مقصود از (کلاه) و
 ۱۱۰ (پیشو) و (شال) گلبرگهای
 آن است.
- مراد از اندر زمین. (گندم) و
 ۱۱۱ آس رشته - منظور از بچه
 مار، رشته های آن است.
- اندر هوا (انگور) و کلاه به
 ۱۱۲ کلاغ پیسه - کلاغ سیاه و
 سفید که به آن (کشگرک) نیز
 می گویند.
- سر (انار) و سبزه قبا (خیار)
 است.

- ۱۱۴ عقل و دانائی. (بابادراز) و (غولک) خود
- ۱۱۵ گل نرگس — که شش گلبرگ (شش نان) دارد و وسط آن یک فنجان زرد رنگ است.
- ۱۱۶ گل بنفشه. (مادر) برگ درخت و (دختر) دانه انگور و (داماد) هم زنبور است.
- ۱۱۷ کلمهٔ بر — که به ترتیب (بر) و (پر) و (بدر) و (زب) و (زُب) و (بِلاخره) (خبر) می‌شود.
- ۱۱۸ خروس. (مادر) برگ درخت و (دختر) دانه انگور و (داماد) هم زنبور است.
- ۱۱۹ قپان — و مقصود از (اژدها) و (عقرب) هم سنگ و زنجیر و گیره‌هایی است که برای توزین به آن متصل است.
- ۱۲۰ دو سوراخ بینی.
- ۱۲۱ فلفل — کلمهٔ (اوف) نشان دهنده تندی و سوزندگی آن است.
- ۱۲۲ درخت انگور — مراد از
- ۱۲۳ تفنگ — و لولهٔ باریک آن.
- ۱۲۴ فشنگ — و مراد از (مور سر باریک) هم باروت می‌باشد.
- ۱۲۵ شترمرغ.
- ۱۲۶ انگور.
- ۱۲۷ غذا — طعام که با نگاه کردن به آن انسان سیر نمی‌شود.
- ۱۲۸ آینده — که انسان از آیندهٔ خود بی‌اطلاع است.
- ۱۲۹ گل یخ.
- ۱۳۰ خرچنگ — این حیوان را در شیراز (کِرِنجال) می‌گویند.

۱۳۱	گیسو - مراد از (پشت کوه)	۱۳۱	زردی هم ندیدم و شکار نکردم.
۱۳۲	پشت سر است که گیسو را بافته و پشت سر می اندازند.	۱۳۲	آدم پیر - که تقریباً معنی آن چنین است که از زندگی سیر هستم و در حال سقوط و مثل آدم گرسنه بی غذا هستم.
۱۳۳	آسمان - و مقصود از: (دو تا سوداگر) ماه و خورشید است.	۱۳۳	باران.
۱۳۴	لیموشیرین.	۱۳۴	قشنگ - که اگر یک نقطه از حرف اول برداریم می شود (قشنگ).
۱۳۵	سیل.	۱۳۵	ماه.
۱۳۶	جارو - که در گویش محلی فارس (جاروب) و (جاروف) می گویند.	۱۳۶	عنکبوت.
۱۳۷	گل سرخ - گل محمدی.	۱۳۷	قناری زرد.
۱۳۸	دوازده امام شیعیان - و مراد از شش (امام جعفر صادق (ع)) است.	۱۳۸	خرمن کوب - دستگاهی که خوشه های گندم را می کوبد.
۱۳۹	شکارچی - و معنی این واگوşk چنین است که در کوهها رفته و کفش پاره کردم و در آخر حتی خر	۱۳۹	کوزه - دو حرف سرکوی می شود (کو) که با (زه) کمان می شود کوزه.
		۱۴۰	شمع - مراد از زنده شدن
		۱۴۱	
		۱۴۲	
		۱۴۳	
		۱۴۴	
		۱۴۵	
		۱۴۶	
		۱۴۷	

روشن کردن آن است.	
قلم‌ها که در قدیم آن را به	
شکل ماهی می‌ساختند.	۱۴۸ تگرگ.
	۱۴۹ شتر.
۱۵۷ نارگیل.	
۱۵۸ مار.	۱۵۰ دو لوله بینی و آب بینی -
۱۵۹ گل قاصدک - که چون آنرا	مُف.
از بوته جدا کنند بواسطه	۱۵۱ قرآن مجید - که دارای سی
سبکی همه جا می‌رود.	جزء و یکصد و چهارده
۱۶۰ نگاه چشم - و آلاپیسه	سوره است و به اشتباه در
کنایه از سفیدی و سیاهی	واگوشک یکصد و سی
چشم است.	سوره آمده.
۱۶۱ شب پرستاره - که با	۱۵۲ لیمو ترش.
دمیدن صبح ستاره‌ها محو	۱۵۳ هُلُو.
می‌شوند.	۱۵۴ دَرَفَش - و آن وسیله‌ایست
۱۶۲ پای انسان - که در جوراب	فلزی که نوک آن باریک و ته
است و پا و جوراب در	آن که در دست می‌گیرند
کفش و کفش هم توسط	قطور و گرد است. که برای
انسان راه می‌رود.	سوراخ کردن اشیاء بکار
۱۶۳ غربال - که از سوراخهای	می‌رود.
غربال بزرگ اشیاء درشت	۱۵۵ گل زرد - گل رُز.
(باران) و از سوراخهای	۱۵۶ قلمدان - محل نگهداری

زمین خاک‌ها را روی سر خود می‌ریزد.	۱۷۱	غربال ریز (الک) برف می‌بارد.	۱۶۴
آنکه آنرا می‌کشی دراز می‌شود (کیش) است و آنکته آنرا می‌کشی کوتاه می‌شود (سیگار) است.	۱۷۲	سرشیر - و آن چربی است که روی شیر بسته می‌شود و در اینجا مقصود از (سر) کلمه اول سرشیر است.	۱۶۵
خود کلمه (ده) است - زیرا که مقدار عددی آن به حساب ابعاد برابر (۹) می‌باشد. $۹ = ۵ + (۴) = (۳) + (۶)$	۱۷۳	رختخواب - که معمولاً شب در خدمت کسانی است که می‌خوابند و روز آن را بسته بالای اطاق می‌گذارند.	۱۶۶
انعکاس صدا - پژواک.	۱۷۴	خواب.	۱۶۷
بُز - قسمت آخر را باید چنین خوانند (ای خر - بُزه)	۱۷۵	جانماز - سجاده که تا باز شود نمازگذار نماز می‌خواند.	۱۶۸
درخت گردو.	۱۷۶	آبکش - که آنرا در شیراز (ترش پاله) و در کازرون می‌شکل Mešxal می‌گویند.	۱۶۹
جوجه تیغی.	۱۷۷	دستکش.	۱۷۰
ترازو - وسیله‌ایست برای توزین اشیاء و آن دارای دو صفحه (دوسر) می‌باشد و شش بند آن دو کفه را به چوبی افقی در بالا وصل		کلنگ - که هنگام حفر	

- میله‌ایست که در حلقه آهنی
در کوچه رفته و در بسته
می‌شود. روز بیرون از حلقه
و آویزان است و شب در
حلقه می‌باشد.
- ۱۸۵ آنچه من می‌روم و او هم
می‌رود (سایه) است و آنچه
من می‌روم و او می‌ماند
(جای پا) می‌باشد.
- ۱۸۶ ناف.
- ۱۸۷ نعل اسب.
- ۱۸۸ شانه - که دارای دندان‌ها
می‌باشد.
- ۱۸۹ سبکی بازار (پنبه) است و
سنگینی بازار (سُرب) است
و سفیدی بازار (برف)
می‌باشد.
- ۱۹۰ تخم مرغ.
- ۱۹۱ آبر.
- ۱۹۲ میزگرد و چهار پایه آن
- می‌کند و مراد از (دُم)
هم‌بندی است که در وسط
چوب وجود دارد.
- ۱۷۸ نقشه جغرافیا - اطلس
جغرافیایی.
- ۱۷۹ درخت انگور - (زَز)
درخت انگور نه احتیاج به
بیل زدن دارد و نه احتیاج به
چوبی جهت نگهداری آن
خودش از درختی یا
داربست بالا می‌رود و سایه
می‌اندازد.
- ۱۸۰ آره.
- ۱۸۱ گرگ - که از آن طرف هم
می‌شود گرگ.
- ۱۸۲ عصا - که هنگام تکیه دادن
آن به دیوار باندازه یک سکه
جای می‌گیرد.
- ۱۸۳ قلم - یا مداد یا خودکار.
- ۱۸۴ چفت در کوچه - (کلون)

- ۱۹۳ بادبادک. (به آبش غرق می‌سازند) و
- ۱۹۴ الفباء. به (آتشش می‌سوزانند) که
- ۱۹۵ ذغال - که ابتدا رنگ آن سیاه است وقتی آتش زده شد سرخ می‌شود و در آخر بصورت خاکستر در می‌آید.
- ۱۹۶ قاشق - هنگام غذا خوردن.
- ۱۹۷ توپ بازی.
- ۱۹۸ گندم - که نصف کلمه گندم (دُم) است و حرف اول و آخرش (گم) است و سینه‌چاک اشاره به شکافی است که روی گندم دیده می‌شود و (دل بسته خاک) هم اشاره به آن است که آن را در خاک می‌کارند و مراد از (به سنگش می‌مالند) موقعی است که آن را به آسیاب می‌برند و در آخر به زخمش نمک می‌پاشند) و
- ۱۹۹ سنگدان پرندگان - (سنگدون).
- ۲۰۰ کلون در کوچه - گلندون که تا آنرا محکم در حلقه در کوچه نکنی خیالت راحت نمی‌شود.
- ۲۰۱ کوزه - و دستش به کمرش زده اشاره به دسته آن است.
- ۲۰۲ وضو - در گرفتن وضو برای مسح دستها. مردها باید از پشت آرنج آب بریزند و زنها از جلو آرنج.
- ۲۰۳ ترازو - که شش بند و دو کفه دارد و مراد از دُم هم بندی است که میان دسته ترازو و (شاهین) نصب

- شده. جلو برانیم.
- ۲۰۴ نی - قسمت دوم این واگوشک را باید چنین خواند (خدانی آفریده).
- ۲۰۵ پلک چشم.
- ۲۰۶ درخت نخل - درخت خرما.
- ۲۰۷ بَسُو - Bassu - و آن ظرف سفالی بزرگی است که دارای دو دسته می باشد و برای نگهداری غذا بکار برده می شود و به آن (تاپو) هم گفته می شود.
- ۲۰۸ ریسمان و سوزن - که برای رفتن ریسمان در سوراخ سوزن نخ را تو کرده و صاف می کنند.
- ۲۰۹ کبریت - که برای آنکه نخ کبریت را بیرون بیاوریم باید با انگشت جعبه را به
- ۲۱۰ ذَف - دستگامی که با آن کرباس می بافند.
- ۲۱۱ قطره آب - که بطور مداوم می چکد و محل را گود می کند.
- ۲۱۲ ماه مبارک رمضان - که خوردن غذا در سی شب حلال و در سی روز حرام است.
- ۲۱۳ گربه.
- ۲۱۴ جارو - و م - اراد از (عرق چین) پارچه ایست که برای محکم کاری بالای جارو می بندند.
- ۲۱۵ کاهو.
- ۲۱۶ نماز - این واگوشک بدون توضیحی در کتاب فرهنگ سروستان نوشته صادق همایونی آمده که شأن نزول

- ۲۲۲ اسفند - (بوخوش) دانه
گیاهی صحرائی است که در
آتش می‌ریزند و بوی
مطبوعی دارد و ضمناً برای
دفع چشم زخم بکار برده
می‌شود.
- ۲۲۳ سوسک - (سسوسک
غلطان) که فضولات را
جمع‌آوری می‌کند و به آن
(گله‌کنک) و (گه سرونه)
گویند.
- ۲۲۴ فشنگ - که درخشاب
تفنگ قرار می‌گیرد و رنگ
آن هم لاجوردی است و
هرکه آنرا خورد می‌میرد.
- ۲۱۷ هلو.
- ۲۱۸ گز - شیرینی مخصوصی
است که مرغوبترین آن در
اصفهان و خوانسار ساخته
می‌شود و چون معمولاً
مدور و آلوده به آرد است در
اینجا به (آستانه گرد گچی)
تشبیه شده.
- ۲۱۹ دلو - یا (دول) که در ته چاه
از آب پر می‌شود و چون
بالا می‌آید آنرا خالی
می‌کنند.
- ۲۲۰ زن آبستن.
- ۲۲۱ کفن.



⊙		« ۱ »	
« ۳ »			
انار - در این واگوشکها	از	اجزاء صورت انسان - در	از
مقصود از (صندوق) و	۲۵۴	صورت انسان از پائین به	۲۲۵
(گهواره) و (خانه) و	تا	بالا اجزاء صورت به این	تا
(قوطلی) خود انار و مراد از	۲۷۰	ترتیب توصیف شده (چانه)،	۲۴۲
(یاقوت) و (عروس) و		(دندان‌ها)، (بینی)، (دو	
(کفتی) یا (کبوتر) و (خانم)		چشم)، (دوا برو)، (پیشانی)،	
دانه‌های انار است.		(موهای سر) و (احیاناً	
⊙		(شپش) که در بعضی از	
« ۴ »		واگوشکهای نواحی مختلف	
آسیاب - مراد از (برف) در	از	بطور ناقص آورده شده	
واگوشک ۲۷۰ و ۲۷۲ (آرد)	۲۷۱	است.	
است و جواب واگوشک	تا	⊙	
۲۸۶ آسیاب دستی	۲۸۷	« ۲ »	
می‌باشد که آنرا در فارس		خشخاش - در این واگوشکها	از
(آسک) <i>Asak</i> می‌گویند.		مراد از (لعبت) و (قلعه) و	۲۴۳
⊙		(برج) و (گنبد) و (منار) و	تا
		(گنجینه) همه گرز	۲۵۳
		خشخاش یعنی همان میوه	
		بوته خشخاش است.	

چینی) و (گنبد) و (قوطی)	۳۰۸	« ۵ »	
تا		حمام	از
واگوشکها خود تخم مرغ	۳۲۷		۲۸۸
است و در واگوشک شماره			تا
(۳۱۸) منظور از (مادر) مرغ			۲۹۶
است که تخم می‌گذارد و		☉	
مراد از (دختر) تخم مرغ		« ۶ »	
است که از آن جوجه بدنیا		از	سنجد - در این واگوشکها
می‌آید. و در واگوشک		۲۹۷	مراد از (آرد) و (هیزم) و
شماره ۳۲۱ جواب سفیدی		تا	(پارچه) بترتیب مغز سنجد
و سیاهی چشم است که		۳۰۷	و هسته سنجد و پوست
بمناسبت یک نواخت بودن			سنجد می‌باشد. درباره
شعر همراه تخم مرغ آوردیم.			واگوشک شماره ۳۰۳ در
☉			جلد ۸ کتاب کوچک ^(۱)
« ۸ »			جواب آن (پیاز) نوشته شده
از			درحالیکه درست آن همان
به - میوه خوراکی.			سنجد است.
در کتاب فرهنگ مردم	۳۲۸		☉
تا			« ۷ »
سروستان نوشته صادق			از
			تخم مرغ - منظور از (کاسه

۱- کتاب کوچک تألیف احمد شاملو.

« ۱۱ »	همایونی جواب شماره	۳۳۱
از آتش - در این واگوشک‌ها	۳۲۹) را زعفران نوشته اما	
۳۴۸ مراد از (انار) و (رُطَب)	چون در این واگوشک (باغ	
تا آتش است.	سلیمان) آمده همان (به)	
۳۵۴	درست‌تر است زیرا زعفران	
⊙	را در باغ نمی‌کارند.	
« ۱۲ »	⊙	
از سکه طلا - و در شماره	« ۹ »	
۳۵۵ ۳۶۰ منظور سکه‌های قدیم	از دهان و زبان و دندانها -	
تا بوده که روی آن نقش شیر و	۳۳۲ در این واگوشکها منظور از	
۳۶۲ خورشید و شمشیر وجود	تا (ازه) دندان‌ها و مراد از	
داشته.	۳۴۰ (گوشت بره) زبان است.	
⊙	⊙	
« ۱۳ »	« ۱۰ »	
از زردآلو - درخت زردآلو و	از لاک‌پشت - یا سنگ پشت	
۳۶۳ ذکر رنگهای سبز و قهوه‌ای	۳۴۱ که در فارس به آن	
تا و زرد و سفید مراحل رشد	تا (کاسه پشت) می‌گویند.	
۳۶۴ و رسیدن میوه است.	۳۴۷	
⊙	⊙	

یا به روایتی دیگر
آنکه رفت آب جوی
آنکه ماند ریگ ته جوی
و آنکه تکان می خورد علف
می باشد.



« ۱۷ »

از برف - در واگوشک ۳۸۲
۳۸۲ منظور از اسیری هنگامی
تا است که در قدیم برف را از
۳۸۸ کوهستان جدا کرده در نمود
می پیچیدند تا دوام داشته
باشد و آنرا برای فروش به
بازار می بردند.



« ۱۸ »

از قلم نی و کاغذ - منظور از
۳۸۹ (سواری بود با سه اسب
تا دوان) سه انگشت دست که
۳۹۵ قلم را می گیرد و تن سرخ،

« ۱۴ »

از سوزن خیاطی - و در
۳۶۵ واگوشک شماره ۳۶۷
تا مقصود از (حسن و حسین)
۳۷۱ خود سوزن و (عبدالحسین)
ریسمان است.



« ۱۵ »

از باقلا - منظور از صنمی که
۳۷۲ در باغ نشسته، بوته باقلا
تا است که چون هنوز باقلا
۳۷۴ نرسیده خواهند را به روز
دیگر وعده می دهد.



« ۱۶ »

از در همه واگوشکهای این
۳۷۵ شماره آنکه رفت جوی آب،
تا آنکه ماند درخت،
۳۸۱ آنکه تکان می خورد
بوته های گندم.

که آب آن سیاه است و در رنگرزی بکار برده می‌شود.



« ۲۱ »

از خمیر نان - که آب زیاد می‌خواهد تا آرد تبدیل به خمیر دلخواه شود.

۴۰۶

تا

۴۰۷



« ۲۲ »

از گت - بالا پوش - و جواب واگوشک شماره ۴۰۶ جلیقه است که دست هم ندارد.

۴۰۸

تا

۴۱۲



« ۲۳ »

از گله کبوتر - و چادر سفید - چادر سیاه - سینه بلوری اشاره به رنگ آنهاست.

۴۱۳

تا

۴۱۷

مراد از رنگ قلم است و لب هندوان نوک قلم است که به مرکب آلوده شده و سیاه است و مراد از صحرای کافور هم کاغذ است که سفید می‌باشد.



« ۱۹ »

از کبریت و قوطی کبریت - مراد از چهل یا شصت دانه (داماد) نخ‌های کبریت است و کلاه به سر هم اشاره به گوگرد سر چوب‌هامی باشد.

۳۹۶

تا

۳۹۹



« ۲۰ »

از گردو - مراد از برف سفیدتر مغز گردو است که بدون پوست سوم کاملاً سفید است و مقصود (از ذغال سیاه‌تر) هم که اشاره به پوست اول گردو می‌باشد

۴۰۰

تا

۴۰۵

« ۲۷ » شمشیر و غلاف آن.	از ۴۴۱ تا ۴۴۴	☉ « ۲۴ » زنبور عسل.	از ۴۱۸ تا ۴۲۲
☉ « ۲۸ » بچه در شکم مادر.	از ۴۴۵ تا ۴۵۰	☉ « ۲۵ » پیاز.	از ۴۲۳ تا ۴۳۰
☉ « ۲۹ » مهتاب در حیاط منزل.	از ۴۵۱ تا ۴۵۲	☉ « ۲۶ » آسمان و ستارگان - در واگوشک شماره ۴۳۶ و ۴۳۷ منظور از (چادر مادر) آسمان و (پول پدر) ستارگان است.	از ۴۳۱ تا ۴۴۰
☉ « ۳۰ » نوزاد - و منظور از (دو بزه	از	☉	

☉	
« ۳۴ »	
از آفتابه — و (بُنش قیل) یعنی	
۴۶۷ ته آن قیر است اشاره به آن	
تا است که در قدیم برای	
۴۷۰ استحکام اغلب ته	
آفتابه‌های فلزی را قیر آب	
کرده می‌ریختند تا سوراخ	
نشود.	
☉	
« ۳۵ »	
از بهمن — و آن برف‌های	
۴۷۱ متراکم شده در کوهستان	
تا است که ناگهان به حرکت	
۴۷۲ درآید.	
« ۳۶ »	
از قالی و قالیچه — مراد از	
۴۷۳ (شاه پلنگ) نقش و نگار	
تا قالی است و در واگوشک	
۴۷۷ (۴۷۷) مقصود نوعی از	

۴۵۳ بی‌استخوان) دو پستان مادر	
تا است.	
۴۵۵	
☉	
« ۳۱ »	
از قارچ.	
۴۵۶	
تا	
۴۵۸	
☉	
« ۳۲ »	
از نخود.	
۴۵۹	
تا	
۴۶۰	
☉	
« ۳۳ »	
از زردک — هویج — هویج زرد	
۴۶۱ را اهالی شیراز زردک	
تا می‌گویند.	
۴۶۶	

۵۰۱ است. و آنکه چهار چشمه دارد پستان گاو و هفت چشمه هم پستان سگ می باشد.



« ۴۰ »

از خیار - منظور از (قباسبز) اشاره به سبزی خیار است.

۵۰۲

تا

۵۰۶



« ۴۱ »

از قلیان - در واگوشک شماره ۵۰۷) مراد از چهار عنصر

۵۰۷

این است که (آب) در کوزه قلیان و (باد) نفس کشیدن

۵۱۸

آنکه قلیان می کشد است و (خاک) کوزه و سر قلیان است که از سفال ساخته شده و آتش هم که در سر

قالی و جاجیم است به نام (خرسگ).



« ۳۷ »

از باد - که همه جا می وزد و از همه خبر دارد.

۴۷۸

تا

۴۸۹



« ۳۸ »

از گندم - مراد از (سیاهی) خاک زمین (و سبزی) بوته

۴۹۰

سبز شده گندم و (زردی) هنگام رسیدن گندم و درو

۴۹۲

کردن آن است.



« ۳۹ »

از پستان - در واگوشک شماره ۴۹۳) آنکه دو

۴۹۳

چشمه دارد پستان انسان

تا



« ۴۲ »

از سماور — در واگوشک
 ۵۱۹ شماره (۵۲۰) مراد از
 تا (لشکر) قوری و استکان‌ها
 ۵۲۴ و نعلبگین‌ها است که اطراف
 سماور می‌گذارند و منظور از:
 (بر سر نهاده دختری زیبا)
 قوری است که در قدیم
 اغلب روی قوری‌ها عکس
 دختر نقش می‌کردند که به
 (قوری دخترنشان) معروف
 بود.









« ۴۳ »

از کفش — و مراد از (پر می‌کند
 ۵۲۵ با پا شکم را) وقتی است که
 تا انسان برای راه رفتن پا در
 ۵۲۸ کفش می‌کند.



قلیان گذاشته می‌شود. اما
 در واگوشک شماره (۵۱۵)
 که در کرمان متداول است
 مقصود از (دراز) نی قلیان
 است که اغلب خرطوم می و
 بلند می‌باشد و در بیت دوم
 هم مراد از (گت) هم کوزه
 قلیان است که داخل آن
 تاریک می‌باشد. و در
 واگوشکی که ذیل صفحه با
 شماره (۴) آمده جواب آن
 سفره غذا است و مقصود از
 این واگوشک چنین است که
 سفره غذا را پهن می‌کنم و
 دستم را در سفره دراز
 می‌کنم و مرتباً دست را
 برای برداشتن غذا به سفره
 می‌برم و در دهان می‌گذارم
 تا سیر شوم. یعنی مقصود
 خود را انجام دهم.

۵۳۹	تا	۵۴۴	از	زالو.	۵۲۹	تا	۵۳۱
 « ۴۸ »							
۵۴۵	تا	۵۴۷	از	خرس - در اینجا مقصود از	۵۳۲	تا	۵۳۳
 « ۴۵ »							
ساعت - در واگوشک شماره (۵۴۵). مراد از (به روی صورتم باشد دو دستم) اشاره به دو عقربه ساعت شمار و دقیقه شمار است.							
 « ۴۹ »							
۵۴۸	تا	۵۵۳	از	بند شلوار - مقصود از	۵۳۴	تا	۵۳۸
 « ۴۶ »							
ریواس - در کتاب فرهنگ مردم سرورستان نوشته صادق همایونی جواب واگوشک شماره ۵۴۹ خورشید نوشته شده.							
 « ۴۷ »							
							
				از	سایه.		

« ۵۳ »

از رودخانه - و جواب شماره
 ۵۶۲ (۵۶۲) شیر آب است که از
 تا آن آب وارد حوض می‌شود
 ۵۶۸ یا رودخانه که به دریا
 می‌ریزد.



« ۵۴ »

از کشمش یا به گویش محلی
 ۵۶۹ کیشمیش - که از دو کلمه
 تا (کیش) برای راندن مرغ و
 ۵۷۲ میش یعنی مادر بره ترکیب
 شده.



« ۵۵ »

از چراغ فتیله‌ای - یا چراغ
 ۵۷۳ بادی و در شماره (۵۷۳)
 تا مقصود از حوضک
 ۵۷۹ روغن دان و (مارک) فتیله و
 گُلک شعله چراغ است.

« ۵۰ »

از شیر - و داشتن سیصد سر
 ۵۵۲ و ده شکم و دو یست پا
 تا مربوط به حساب ابجد
 ۵۵۵ است که (ش) برابر ۳۰۰ و
 (ی) برابر ۱۰ و (ر) مطابق
 ۲۰۰ می‌باشد.



« ۵۱ »

از ذرت - و در شماره (۵۵۵)
 ۵۵۶ منظور از داشتن چهار حرف
 تا (بلال) است که نام دیگر
 ۵۵۸ ذرت می‌باشد.



« ۵۲ »

از خربزه - و مراد از ستارگان
 ۵۵۹ تخمه‌های خربزه است.
 تا
 ۵۶۱



بکر) خود هندوانه است که سر بسته می باشد اما در داخل آن تخمه ها (دخترها) آبستن اند که از آنها نهال دیگری روئیده خواهد شد.



« ۵۹ »

از پاچه گوسفند - که سحرگهان همراه کله و شکمبه گوسفند به نام (کله) تا ۵۹۹
۶۰۵ (پاچه) پخته شده و صبح خورده می شود.



« ۶۰ »

از خیش - وسیله ایست که در قدیم برای زیر و رو کردن خاک بکار برده میشد و تا ۶۰۶
۶۰۷ توسط حیوانی که عقب خیش بسته می شد حرکت می کرد.



« ۵۶ »

از پسته.

۵۸۰

تا

۵۸۴



« ۵۷ »

از پرستو - یا چلچله.

۵۸۵

تا

۵۸۶



« ۵۸ »

از هندوانه - در شماره (۵۸۵)

۵۸۷

مراد (مخمل و دیبا) مغز

تا

هندوانه و مقصود از (صد

۵۹۸

سیاه) هم تخمه هندوانه

است که اغلب به رنگ سیاه

می باشد و در شماره (۵۹۵)

و (۵۹۶) - منظور از (مادر

« ۶۴ »

بیدمشک.

از

۶۲۱

تا

۶۲۳



« ۶۵ »

خواب.

از

۶۲۴

تا

۶۲۶



« ۶۶ »

از دستگاه جیرکو - و آن

از

دستگاهی است که به کمک

۶۲۷

تا دو غلطک پنبه‌دانه را از پنبه

تا

جدا می‌کند. و در نتیجه یک

۶۲۸

طرف پنبه (برف) و طرف

دیگر پنبه‌دانه (تگرگ) جمع

می‌شود.



« ۶۱ »

از حنا - که کوبیده و سائیده

از

۶۰۸ برگ درخت حنا است و چون

۶۰۸

تا در آب خیسانده و به دست و پا

تا

۶۱۱ بمالند قرمز می‌شود.



« ۶۲ »

از دود.

از

۶۱۲

تا

۶۱۶



« ۶۳ »

از کتاب.

از

۶۱۷

تا

۶۲۰



باید آنرا چنین خواند
(کوری مرده بود و شلی غم
می خورد).



« ۶۹ »

از چهار پره چهار چرخ -
۶۳۵ چهار چرخ وسیله ایست که
تا روی چاه نصب می کنند و
۶۳۶ توسط دلوی از چاه آب
می کشند.



« ۷۰ »

از تخمه - که در دهان (گنجه)
۶۳۷ شکسته می شود و منظور از



« ۶۷ »

از کره و طرز تهیه آن - دو نفر
۶۲۹ زن (دو ماده) مشککی^(۱) (نر)
تا را که محتوی دوغ است با
۶۳۱ دست گرفته به سختی به
جلو و عقب تکان می دهند
تا کره (چربی) آن که در این
واگوشکها به (پسر) تشبیه
شده جدا شود و در
واگوشک شماره (۶۲۹)
مقصود از (دو گنده پشم)
همان پوست حیوان است
که پشمالو می باشد.



« ۶۸ »

از شلغم - که قسمت اول آن
۶۳۲ (شل) که همان لنگ است و
تا قسمت دوم آن (غم)
۶۳۴ می باشد و در شماره (۶۳۴)

۱- پوست حیوان را غلافی بدون آنکه
سوراخ شود از بدن حیوان جدا
می کنند و یکسر آنرا محکم
می بندند و از سر دیگر مایعات در
آن می ریزند و آنرا مشک Misk
گویند.

تا	خاک باطراف از جمله سر	تا	(دو تا پله) دو ردیف دندانها	تا	۶۳۹
۶۴۵	خود می‌ریزد.	۶۴۵	است.	۶۳۹	
	☉		☉		
	« ۷۴ »		« ۷۱ »		
از	قرقره نخ - یا بسته کاموا.	از	دوک نخ‌ریسی - که صدائی	از	۶۴۰
۶۴۶		۶۴۶	شبیبه صدای گنجشک دارد	۶۴۰	
تا		تا	و پشم را به نخ تبدیل	تا	۶۴۱
۶۴۹		۶۴۹	می‌کند.	۶۴۱	
	☉		☉		
	« ۷۵ »		« ۷۲ »		
از	نامه - پاکت نامه که تا	از	پینه - Bene - پسته وحشی	از	۶۴۲
۶۵۰	پاکت را پاره نکنی نمی‌توانی	۶۴۲	میوه درخت بادام کوهی	۶۴۲	
تا	از خبر داخل آن آگاه شوی.	تا	است که به زبان محلی	تا	۶۴۳
۶۵۲		۶۴۳	سروستان آن را چاتاغوش	۶۴۳	
	☉		و به عربی (جَبَّةُ الْخَضْرَا)		
	« ۷۶ »		گویند.		
از	شلوار.	از	☉		
۶۵۳		۶۵۳	« ۷۳ »		
تا		تا	کلنگ - وسیله‌ای که با آن	از	۶۴۴
۶۵۴		۶۵۴	زمین را حفر می‌کنند و	۶۴۴	
	☉				

« ۷۷ »

از زعفران - که معمولاً در
 ۶۵۵ سابق از راه دریا
 تا مخصوصاً بندر بوشهر یا
 ۶۵۷ بندرعباس صادر می‌شده
 واگوشک شماره (۶۵۶)
 ظاهراً زنی برای شوهرش
 که تجارت زعفران می‌کرده
 خوانده است.



« ۷۸ »

از چاه - گودال که هراندازه از
 ۶۵۸ آن گِل برداریم گودتر و
 تا درازتر می‌شود.
 ۶۶۰



« ۷۹ »

از تفنگ.

۶۶۱

تا

۶۶۲



« ۸۰ »

از نمازهای پنج‌گانه - که
 ۶۶۵ هشت رکعت آن یعنی نماز
 تا ظهر و عصر در روز (آفتاب)
 ۶۶۷ و نُسه رکعت آن یعنی
 نمازهای صبح و مغرب و
 عشا در شب (سایه) است.
 و در شماره (۶۶۷) هم
 منظور از مصرع آخر این
 است که می‌توان دو رکعت
 نماز صبح را (دو دختر) که
 قضا شده بین نماز ظهر و
 عصر خواند.



« ۸۱ »

از دست انسان - که برای
 ۶۶۸ رسیدن به دهان باید آنرا
 تا دولا کرد.

۶۷۱

« ۷۷ »

از زعفران - که معمولاً در
 ۶۵۵ سابق از راه دریا
 تا مخصوصاً بندر بوشهر یا
 ۶۵۷ بندرعباس صادر می‌شده
 واگوشک شماره (۶۵۶)
 ظاهراً زنی برای شوهرش
 که تجارت زعفران می‌کرده
 خوانده است.



« ۷۸ »

از چاه - گودال که هراندازه از
 ۶۵۸ آن گِل برداریم گودتر و
 تا درازتر می‌شود.
 ۶۶۰



« ۷۹ »

از تفنگ.

۶۶۱

تا

۶۶۲



« ۸۰ »

از نمازهای پنج‌گانه - که
 ۶۶۵ هشت رکعت آن یعنی نماز
 تا ظهر و عصر در روز (آفتاب)
 ۶۶۷ و نه رکعت آن یعنی
 نمازهای صبح و مغرب و
 عشا در شب (سایه) است.
 و در شماره (۶۶۷) هم
 منظور از مصرع آخر این
 است که می‌توان دو رکعت
 نماز صبح را (دو دختر) که
 قضا شده بین نماز ظهر و
 عصر خواند.



« ۸۱ »

از دست انسان - که برای
 ۶۶۸ رسیدن به دهان باید آنرا
 تا دولا کرد.

۶۷۱

زمین است و در زمان نیست
حرف (ی) می باشد و باز
حرفی که در باغ است و در
راغ نیست حرف (ب)
است. که از ترکیب این
حرفها کلمه (سیب)
بدست می آید.

- ۷۰۲ مطابق توضیح بالا جواب
این واگوشک (کلاغ) است.
۷۰۳ جواب (سیب) است.
۷۰۴ جواب (کاهو) است.
۷۰۵ جواب (ماهی) است.



« ۸۸ »

- از نقطه - در این واگوشکها
۶۸۶ تعداد نقطه های حروف
تا منظور نظر است.
۶۹۰



« ۸۹ »

- ۶۹۱ مقصود حرف (ج) است.
۶۹۲ مراد حرف (ز) است.
۶۹۳ جواب حرف (ق) است.
۶۹۴ جواب کلمه (زاغ) است.
۶۹۵ جواب (پسته) است.
۶۹۶ جواب (قیچی) است.
۶۹۷ جواب (فنجان) است.
۶۹۸ جواب (گره) است.
۶۹۹ جواب (سوزن) است.
۷۰۰ جواب (قاشق) است.
۷۰۱ حرفی که در (سار) است و
در مار نیست حرف (س)
است و حرفی هم که در

واژه‌نامه

مجموع واژه‌هائی که در این کتاب آمده با

گوش محلی و آوانگاری و توضیحات لازم.

(واژه‌نامه)

(آ)

آتیش	Âtiš	تحریف شده (آتش) است که گفته‌اند: آتیش به جون گرفته تازگی جون گرفته ^(۱) و در پاره‌ای از نقاط فارس مختصر شده آن یعنی (تش) متداول است مثلاً: (تش و برق) به معنای (رعد و برق) به معنی آسمان است.
آسمون	Âsemun	
آسونه	Assune	تحریف شده (آستانه) به معنی جا و مکان است. مثل (آسونه سید علاءالدین حسین) در شیراز.
آلایسه	Âlâpise	هرچیز دو رنگ را گویند و به معنای (ابلق) هم آمده و علت آنکه (آلایسه) گفته‌اند

۱- در این شعر (جون) اول به معنی بدن انسان است و (جون) دوم به معنای قدرت است.

شاید اشاره به صورتی است که (پیس) شده باشد.

بمعنی اَمّا – مثلاً اَمّ بالا می‌ره. یعنی اَمّا او بالا می‌رود.	Âm	اَمّ
---	----	------

(الف)

به یک . از یک	A-ye	اَیَه
بمعنی از مثلاً (آهمدون) یعنی از همدان.	A	اَ
بچه‌ها هنگام بازی می‌گویند مثلاً	Atatu	اَتَتو
اَتَتو مَتَتو بریم به خونه او.		
همان استخوان است.	Osoxun	اَشوِخون
شکاف و بریدگی در منزل هم به گنجه و فضائی که اشیاء را در آن می‌گذارند اشکاف گویند.	Eškáf	اَشکاف
غریبال کوچکی با سوراخهای ریز را گویند و همچنین (الک دولک) نام بازی است که با دو چوب انجام می‌گیرد. ضمناً به کارهای بیهوده هم (الکی) گویند.	Alak	اَلک
بر وزن مو (درخت انگور) تحریف شده (آب) است. مثال:	Ov	اَوّ

تاگوساله گور^(۱) گردد

دل صاحبش او گردد

و به مرض استسقا (او کومک)

هم می‌گویند. (Ov komak)

یعنی آمد مثال (اکبر اومه) و در مواقعی هم

Oume اومه

می‌گویند (اومد) Oumad.

معنی به هم و به همدیگر یا از یکدیگر را

A. ham آهم

می‌دهد.

این چه چیز است؟

I. cenan ای چنن

یعنی این طرف مثال (ای سرکو) یعنی این

I ای

طرف کوه.

این چه چیز است (یا اون چی چیه؟)

Iciciye ای چی چیه

یعنی آن چه چیز است.

(ب)

تحریف شده باران. مثال:

Bârun بارون

آن شو که بارون اومه یارم لب بون اومه

خاسم لبش بیوسم نازک بُد و خون اومه

یعنی:

آن شب که باران آمد

یارم لب بام آمد

خواستم لبش ببوسم

نازک بود و خون آمد

بقیه اش.

Bâquiš باقیش

معنی بوته را می دهد مثلاً یک بوته علف یا

Botte بُته

یک بته خار.

بال او - مثال (آن کفتر بالش سفید بود).

Báleš بالیش

در شیراز به خیار می گویند مخصوصاً به خیار

Bálang بالنگ

چنبر و نام یکی از انواع مرکبات است که از آن

ترشی می سازند.

یعنی بخوابم از مصدر (خوسیدن)

Bexovsom به خوسم

یعنی بیابان بی آب و علف که اغلب (بَر بیابون)

Bar بر

گفته می شود. و به معنی طرف هم آمده مثلاً

(این بر کوه) یعنی این طرف کوه.

مخفف شده (برایت) است یعنی برای تو و باز

Barát برات

هم برات کاغذی است که شخص می تواند از

طرف پول بگیرد. (حواله) و شب برات هم

شب پانزدهم شعبان یعنی شب تولد حضرت

مهدی صاحب زمان است که در این شب
مؤمنین هرچه آرزو کنند مورد قبول است.

برار Berâr به معنی برادر است. که در شیراز به برادر
(کاکو) یا (کاکا) گفته می‌شود.

پرش Bereš مخفف (برشته) است یعنی هر چیزی که در اثر
حرارت فرمز شود مثل نان برشته.

بردی Bardî جان‌پناه - محلی که شکارچی برای شکار
پنهان می‌شود.

بسازن Besâsan مخفف بسازند.

بستون Bestun تحریف شده (بستان) است.

بلن‌تر Bolantar به معنی (بلندتر)

بول Bovi ادرار - شاش.

بون Bun (بون) که در پاره‌ای از نقاط ایران (بوم) تلفظ
می‌شود همان (بام) خانه است. مثال:

لب بون آمدی لبخنده کردی

نگه بر حال زار بنده کردی!

بیخته Bixte چیزی را غربال کنند. مثال:

بیخت، بیخت، بیخت

ریگ و ناخالش^(۱) تو سر مور ریخت

یعنی بگذارد. در کتاب حاضر آمده (تا به تخم دوتای خودش بیزاره) یعنی تا یک تخم دو برابر خودش بگذارد. یعنی بیست و چهار.	Beyzâre	بیزاره
	Bis-câr	بیس چار

پ

یعنی بلند می شود. روی پا می ایستد.	Pâ-Miše	پا می شه
لبریز - پُر و مملو - چون دو واژه پُر دارد نشانه خیلی پر است.	Portáporeš	پُرتا پُرش
بیاندازش - و پرت کن چیزی یعنی انداختن آن چیز است.	Partaš.kon	پَرتش کن
پسته.	Pesse	پَسَه
پهن و اغلب با (پهنگ Pahnak) می آید که هر دو معنی پهن را می دهد.	Pahne	پَهنه
معنی پیراهن می دهد.	Piran	پیرَن
هفت تیر.	Pištov	پیشتو

ت

تراشیده - چوبی که تراشیده باشند.	Târšide	تارشیده
تُپل و گرد و گلوله و گوشت آلود.	Topoloposo	تپله پُسو

تست	Tost	مخفف (تو است).
تشت	Tašt	ظرف پهن و بزرگ - و ضرب‌المثل (تشتش از پشت بام افتاد) یعنی رسوا شد.
تفرگ	Tararg	تگرگ - و (تفرگن) یعنی تگرگ است
تنگ	Tonok	نازک و نان‌هایی که زن‌های روستائی می‌پزند چون نازک است آنرا (نان تنک) می‌گویند. تنگ با فتح اول هم تلفظ می‌شود. مثلاً - درباره گل نرگس گفته‌اند (شش نان تنک دارد و یک کاسه مزعفر).
تو	Tu	داخل - و (توش) یعنی داخلش.
تهش	Taheš	زیرش - مقابل رویش.
ج		
جار	Jār	صدا - و جار زدن یعنی کسی را صدا کردن و معنی ادبی آن چهلچراغ است.
جسه	Jasse	جهیده - از مصدر جستن Jastan - و جست و خیز هم همین معنی را می‌دهد.
جو	Jo	یعنی جا و مکان. مثلاً او از همه جو خیر داره.
جُون	Jovon	همان جوان است.
جوهُون	Johun	یعنی قشنگ و زیبا.

جون Jun یعنی جان و (جون جونی) یعنی عزیز و دوست‌داشتنی.

چ

چا Că مخفف چاه
 چار Căr چهار و (چارپا) حیوانات را گویند.
 چارتا Cărtă چهار تا.
 چاله Căle گودال - و گاهی همراه (چوله) می‌آید و (چاله چوله) هم یعنی پستی و بلندی.
 چَپِه Cappe یک توده علف - مقداری گیاه مثلاً خار را گویند و همچنین معنی کج شدن و یک‌وری شدن هم می‌دهد. مثلاً: اتومبیل چپه شد.
 چَرا Cară چرانیدن و چرید همه از مصدر چریدن به معنای علف خوردن چهارپایان است.
 چش Ceș چشم - و در پاره‌ای از نقاط فارس به آن (چیش) گفته می‌شود. یک شعر محلی می‌گوید ابرو ندارد هیچی چشش کپه نخودچی یعنی او ابرو ندارد و چشمش باندازه نیمه نخودچی است.
 چکون Cekun در حال چکیدن - از واژه (چکه) آمده.

چوغ Cur همان چوب است.

ح

حجومت Hajumat که تحریف شده (حجامت) به معنی خون گرفتن است و آنرا (فصد) کردن گویند.

حصین Hasin تغار سفالی و معنی محکم و استوار هم می‌دهد مثلاً حصن حصین یعنی قلعه محکم.

خ

حُط Hot واژه محلی است که در کرمان متداول می‌باشد و معنی مشخصی ندارد و (حُط من وَر حُط تو) یعنی من رو بروی تو نشسته‌ام.

خَسَه Xasse خسته و در ضرب‌المثلی آمده: (خر خَسَه و خدا ناراضی) مقصود از خدا در اینجا صاحب خر است.

خُو Xov تحریف شده خواب است و (خُوَت Xovet) یعنی خوابت و بخوسم Bexovsam در گویش خراسانی یعنی بخوابم.

خوره Xore یعنی (بخورد) اما (خوره) به مرضی که همان (جذام) باشد می‌گویند و در مقام نفرین

می‌گویند (الهی خوره بگیری).		
خانه - مثلاً می‌گویند (خونه خاله کدام بیره) یعنی منزل خاله از کدام طرف است.	Xune	خونه
مرطوب و تر. مثلاً می‌گویند: (بچه خودش را خیس کرده)!	Xis	خیس

۵

مخفف (در) است.	De	د
بلندی و معنی ثروت و اموال هم می‌دهد که می‌گویند (دار و ندار).	Dâr	دار
ظرف پلاستیکی برای نگهداری مایعات مخصوصاً روغن را گویند و کسی هم که منکر بدهی خود شود و تقاضای بیشتر داشته باشد می‌گویند (دبه درآورده) یا (دبه کرده)	Dabbe	دبه
از دو کلمه (درو) و (گه) بمعنی هنگام درو تشکیل شده (گاه درو کردن).	Drougah	دروگه
از مصدر (دریدن) و به معنای پاره کردن است و ماضی مطلق آن (درید) است.	Daridam	دریدم
مخفف دزد است و (دُز) یا (دُس) سفالهای بزرگ و بیضی شکل است که برای هدایت آب	Doz	دُز

در قنات‌ها بکار برده می‌شود.		
خلاصه شده (دست) است و دس زدن یا (دستک) کوفتن دو کف دست است به هم.	Das	دَس
دستمال - و آن پارچه یا کاغذی است که آنرا به دست می‌مالند. مثال:	Dasmâl	دَسْمال
(دَس به دسمالم نزن دسمالم حریره!)		
تحریف شده (دکان) است.	Dokun	دکُون
یعنی آویزان.	Delangun	دلنگون
تحریف شده (دُم) است.	Domb	دُمب
دو جای تاریک که از دو کلمه (دو جوی) و (تاری) تشکیل شده است.	Do-joy-Târi	دوجی‌تاری
بشقاب و چون بشقاب مدور است آنرا (دوری) گفته‌اند.	Dovri	دوری
مخفف (دوست) است و به قهرمان افسانه‌ای بین مردم (عباس دوس) گفته‌اند مثال:	Dus	دوس
عباس دوس بخور و بخوس.		
واژه محلی بمعنای (تگرگ) در اردستان است.	Dunak	دونک
(دهون) و (دَهَن) تحریف شده (دهان) است.	Dahun	دَهون
دیگ کوچک را گویند و چون اغلب دیک کوچک کنار دیک بزرگ جای می‌گیرد آنرا	Digbar	دیگبر

(دیگ بر) یا (بردیگ) گفته‌اند.

ر

راغن	Ráran	(راغن) یا (رُغن) تحریف شده (روغن) است.
رخت	Raxt	لباس را رخت گویند و به طنابی که لباسها را روی آن پهن می‌کنند (بند رختی) گویند.
رُفته	Rofte	تمیز کرده و (رُفت و رو) کردن هم بمعنای روفتن یا جارو کردن است.
رَوُون	Ravun	یعنی روان و راحت.
رمانید	Ramanid	یعنی (زَم داد) و رمید هم به معنای زَم داده شده و فرار دادن است.
رُخشن	Roxšan	تحریف شده (روشن) است.

ز

زَبَره	Zebare	یعنی بالا است و اصطلاح (زیر و زَبَر) هم یعنی پائین و بالا (زَبَر) Zebr به معنای زرنگ و چالاک است که گفته می‌شود (زبر و زرنگ).
زردک	Zardak	هویج زرد را در فارس (زردک) گویند و به هویج هم می‌گویند.
زِمِسُون	Zemessun	تحریف شده زمستان است.

Zaneš	زندگی و سوزش.	زَیش
-------	---------------	------

س

Sarpā	ایستادن روی دو پا بطور مستقیم را گویند.	سَریا
-------	---	-------

Sulāx	تحریف شده سوراخ است.	سولاخ
-------	----------------------	-------

Siyoy	سیاه - سیاهی.	سیوی
-------	---------------	------

ش

Šām	غذای شب را (شام) گویند و مطلقاً به شب هم	شام
-----	--	-----

(شام) می‌گویند و (شامی) کتلتی است که از

گوشت و سسیب‌زمینی و تخم‌مرغ درست

می‌شود. توجه فرمائید

دوست دارم شامی اندر وقت شام

تا که گردد شام من یکسر تمام

Šetabun	شتابان و با عجله.	شِتابون
---------	-------------------	---------

Šam	یعنی (بشوم) و در پاره‌ای از نقاط به جای	شَم
-----	---	-----

شمع می‌گویند.

ص

Sob	صُبح	صُب
-----	------	-----

ع

علمت Alumat
 تحریف شده علامت است یعنی نشانه و
 معنی پرچم یا بیرق را هم می دهد (عَلَم).

غ

غالی râli
 همان قالی است.
 غولچماق rufcomâqu
 از دو کلمه (غول) و (چماق) ترکیب شده و
 معنی قوی و بلندجثه و گردن کلفت را می دهد.
 یعنی غولی که چماق بدست گرفته.

ف

فیرتی Ferti
 فوری و یکدفعه.

ق

قاش Qaş
 در گویش های اهالی دستجرد و اصفهان معنی
 چرا کردن چهارپایان را می دهد.

قایم Qayem
 پنهان و مخفی و (قایم کردن) یعنی مخفی
 کردن و بازی (قایم موشک) هم یکی پنهان
 می شود و بقیه باید او را پیدا کنند. و باز (قایم)
 معنی محکم و استوار را می دهد.

لباس رو برای مردان.	Qabâ	قبا
اندازه. مثلاً این لباس (قد) تو می‌باشد.	Qad	قَد
و معنی بلندی قامت انسان را هم می‌دهد. مثلاً (قد و قواره) او بلند است.		
تحریف شده (قربان) است. مثال قربون بند کیفتم تا پول داری رفیقتم!	Qorbun	قربون
تحریف شده (کلنگ) است که نام پرنده‌ای می‌باشد. و باز سابقاً در حمام‌های قدیم که انسان را (مشت و مال) می‌دادند صدائی از استخوان کمر طرف بلند می‌شد و می‌گفتند قلنگش شکست. شاید از کلمه قولنج باشد.	Qolang	قُلنگ
معنی غذا را می‌دهد.	Qut	قوت
همان قوطی است.	Quti	قوتی
خویشاوند و (قوم و خویش) هم به معنای فامیل است. که جمع آن اقوام می‌شود.	Qovm	قوم
به معنی (قیر) است و از طرفی هم به معنی شلوغی و صدای زیاد است که گفته‌اند (قیل و قال).	Qil	قیل

ک

یا کاکو به گویش شیرازی معنی (برادر) یا (داداش) را می‌دهد.	Kaká	کاکا
زُلف مردان را گویند.	Kakol	کاکُل
در گویش کرمانی به معنی سوراخ است اما در حقیقت (کُت) لباسی است که با شلوار آن می‌شود (کت و شلوار).	Kot	کُت
در گویش اهالی سروستان به معنی تگه‌های ریز چوب آمده و در گویش اهالی فارس به آدم قدکوتاه گفته می‌شود (کُتله).	Kotolak	کُتُلک
کدام است و (کُدُمشون Kodomešun) یعنی کدام یک از آنها.	Kodome	کُدومه
نشستن روی دو پا بطور نیم‌خیز که آنرا (دو کرپا) هم گویند.	Korpá	کُرپا
کبوتر.	Kaftar	کَفتَر
معنی شکم را می‌دهد و به کسی هم که در گوشه‌ای بحالت نشسته پنهان شده باشد می‌گویند (کُم کرده).	Kom	کُم
تحریف شده کمان است.	Kamun	کمون
مخفف کوه است.	Ko	کُه

گ

معنی بزرگ می‌دهد و معمولاً می‌گویند (گُت و گنده) یعنی بزرگ و چاق یعنی گرد و مدور است.	Got	گُت
یعنی گرد و مدور است.	Gerdasso	گِرْدَسُو
عمود و آن اسلحه جنگی در قدیم بوده و به میوه بوته خشخاش هم (گرزه) می‌گویند.	Gorz	گُرز
مخفف گفت.	Gof	گُف
دسته گل.	Gompgol	گمپ گل
جمع شده - شامل شده.	Ganjide	گنجیده
بزرگ و گوشتالو.	Gondo le mazu	گندله مازو
گاهی و (گه گه) بمعنی گاهگاه می‌باشد.	Gah	گَه

ل

لزوج و چسبنده. یا به گویش اهالی فارس (چکنه Cekene).	Lazulazu	لزو - لزو
درّه میان دو کوه را به گویش اهالی دستجرد اصفهان (لق) گویند. اما در فارس به چیز ناپایدار و سُسل و متحرک (لق) گویند مثل	Laq	لُق

(دندان لق).

یک پای انسان را (لنگ) گویند و یک نیمه بار روی چهارپایان را هم یک‌لنگه و هر دو را دولنگه بار گویند. و اصطلاح (لنگش کن) نیز یعنی او را به زمین بزن. یعنی پا به لنگش بزن تا بیفتد. که در فن کشتی آن را (فَتِ پا) گویند.	Leng	لِنگ
--	------	------

م

که همان مطبخ یعنی آشپزخانه است.	Madbax	مدبِخ
مخفف مروارید.	Morvari	مرواری
خلاصه شده (مثل) است.	Mess	مِث
مست‌ها و اصطلاحاً به چشمان مست گفته می‌شود.	Massun	مَسُون
غلیظ و پر و سفت.	Mašt	مَشْت
تحریف شده (ملخ) است.	Malaq	مَلَق
کنایه از عمامه است یا هر چیز بزرگ دیگری که روی سر بگذارند.	Mandil	مندیل
یکنوع کفش سبک و راحتی است که رویه آن بافتنی می‌باشد و جزء صنایع محلی کازرون است.	Malki	ملکی

در اینجا به معنی منگوله و آویزاست اما در گویش محلی به معنی زیبا و قشنگ آمده مثلاً (شنگل و منگل).	Mangol	منگل
تحریف شده (من) است.	Mo	مو
معنی (مورچه) را می‌دهد اما اصطلاح (مورمور) کردن اعضاء بدن یعنی سوزن سوزن شده یا به خواب رفتن عضو است.	Mur	مور
تحریف شده (می‌آید).	Miyâd	می‌یاد
از هم پاشیده می‌شود — بهم ریختن، فرو ریختن. شهریار شاعر معاصر گفته آسمان چو جمع مشتاقان پریشان می‌کند در شگفتم من نمی‌باشد زهم دنیا چرا؟	Mipâšc	می‌پاشه
آنها را می‌پرانی‌دند — آنها را پرواز می‌دادند.	Miparondan	می‌پَرَنَدَن
معنی (می‌خواهد) را می‌دهد.	Mixâd	می‌خاد
یعنی می‌خواند.	Mixune	می‌خونه
می‌زد — (او ناله می‌زد) یعنی او ناله می‌کرد.	Mize	می‌ز
میان.	Miyun	میون

ن

مخفف شده (انار) و (ناردانه) یعنی دانه انار.	Nâr	نار
---	-----	-----

اما معنی ادبی دیگر آن آتش است.		
همان (نقاره) است که در قدیم با ساز و دهل و شیپور بر در سرای حاکم شهر می‌کوبیدند.	Nâquâre	ناقاره
یعنی نمی‌برد.	Nambare	نم بره
یعنی نمی‌توانم.	Namtunom	نم تونم
یعنی نمی‌دانم.	Namdunom	نم دونم
یعنی نمی‌رسد.	Namrase	نم رسه
یعنی نمی‌شود.	Namše	نم شه
به مادر گفته می‌شود مانند کلثوم ننه.	Nane	ننه
نمی‌گذاری.	Neyli	نیلی

9

تحریف شده (باز) است و گاهی هم به (وا) اکتفا می‌شود مثلاً می‌گویند (در را واکن) یعنی در را باز کن.	Vâz	واز
به گویش اهالی کرمان یعنی (روی) مثلاً (وِرِ سرش) یعنی روی سرش. اما در گویش اهالی فارس (وِر) به معنای حرف زدن است و (وَرّاج Verraj) کسی است که زیاد حرف می‌زند. همچنین (وِرّوره جادو)	Vere	وِر

معنی طرف ... سمت می‌دهد. مثلاً (وَرِ کوه)	Var	وَر
یعنی آن طرف کوه و باز به گویش اهالی کرمان		
معنی (داخل) می‌دهد. مثلاً (آنها وَر هم		
نمی‌شن) یعنی آنها داخل یکدیگر نمی‌شوند.		
در گویش اهالی کرمان به معنی ژولیده و	Varšenide	ورشنیده
چتر بسته است. مثلاً درخت خرما سرش		
ورشنیده است. یا فلان دختر سرش و		
موهایش ورشنیده است.		
از جا می‌کند. درمی‌آورد.	Varmiyâre	ورمیاره
دلبر - یار - معشوق.	Vel	وَل
یعنی ایستاده.	Voyside	وُیسیده

۵

واژه محلی است که به طفل گفته می‌شود و	Hapuli	هَپولی
معنی خاصی ندارد. و درحالی که طفل را بالا		
می‌اندازند می‌گویند (هَپولی هَپو).		
هستند.	Hassan	هَسَن
هفت تا - هفت عدد.	Hafto	هفتو
شاید به معنی هیولا باشد.	Holilom	هَلی لم
همدیگر - مثلاً (أهم) یعنی با یکدیگر.	Ham	هم

همبونه یا همبانه – خینگ یا پوست گوسفندی است که آنرا دباغی کرده و باد کنند. در قدیم گفته‌اند:	Hambune	همبونه
ننه هادی		
همبونه بادی		
به همه دادی		
به ما ندادی!		
همراهت هست یعنی با پای تو حرکت می‌کند.	Hampate	همپاته
همیشه. یا همه آن. مثلاً (همش مال منه).	Hamaš	همش
یعنی تمام آن متعلق به من است.		
همان شخص.	Hamu	همو
هیچوقت.	Hic-Var	هیج و غ
هیزم	Hime	هیمه

ی

تحریف شده یاقوت است.	Yāqot	یاقت
آن یکی که از همه جلوتر است.	Yakke-jelou	یکه جلو
یکی هست.	Yeki-ye	یکی یه
یک. مثلاً (یه مرغن) یعنی آن یک مرغ است.	Ye	یه



آثار چاپ شده نگارنده

سال انتشار	ناشر	چاپ	موضوع	نام کتاب	شماره
۱۳۲۶	گوبنده	شیراز	شعر	شراره‌های عشق	۱
۱۳۲۷	گوبنده	شیراز	شعر	غوغای جوانی	۲
۱۳۳۱	چاپخانه مهرگان	شیراز	فولکلور	لُغزها (چاپ اول)	۳
۱۳۴۰	اتحادیه مطبوعات	شیراز	فولکلور	لُغزها (چاپ دوم)	۴
۱۳۴۰	اقبال	تهران	تاریخی	تاریخ گیتی ۳ جلد (به همراهی چند نفر از دبیران)	۵
۱۳۴۰	اقبال	تهران	جغرافیائی	جغرافیای گیتی ۳ جلد (به همراهی چند نفر از دبیران)	۶
۱۳۴۰	اقبال	تهران	اجتماعی	علوم اجتماعی ۲ جلد (به همراهی چند نفر از دبیران)	۷
۱۳۴۵	محمّدی	شیراز	اجتماعی	پرسش‌های علوم اجتماعی	۸
۱۳۴۷	محمّدی	شیراز	جغرافی	سؤال و جواب جغرافیا	۹
۱۳۴۷	کانون تربیت	شیراز	تاریخی	شهر سبز (تاریخ شهر کازرون)	۱۰
۱۳۵۰	کانون تربیت	شیراز	تاریخی	تقویم تاریخی	۱۱
۱۳۵۰	کانون تربیت	تهران	ادبی	چیستان در ادبیات فارسی (چاپ ۳)	۱۲
۱۳۵۶	نکوکاری	تهران	اجتماعی	نکوکاران فارس	۱۳
۱۳۷۷	انتشارات ما	تهران	ادبی	چیستان در ادبیات فارسی (چاپ ۳)	۱۴
۱۳۸۰	انتشارات کیفیت	تهران	فولکلور	واگوشک‌ها	۱۵

یک نفر دربارهٔ مطلبی از شما
به‌طور سرریسته و پیچیده سئوالی می‌کند
و از شما می‌خواهد که جواب آن را بدهید.

شما با نشانه‌هایی که در سئوال وجود دارد،
پس از مدتی تفکر به نام مورد نظر سئوال‌کننده
پی‌می‌برید یا نمی‌برید.

به این پرسش که پاره‌ای از ادبیات تودهٔ مردم است
و اغلب با گویش محلی همراه می‌باشد
واگوشک می‌گویند.

واگوشک از سه جزء ترکیب یافته است؛

۱. «وا» به معنی باز است که در گویش محلی
به جای «بازکن» می‌گویند: «واکن»

۲. «گوش» که وسیلهٔ شنیدن انسان است.

۳. حرف «ک» که علامت تصغیر می‌باشد.

معنی این اجزاء در کنار هم، این است؛

«گوشنت را بازکن و جواب سئوال من را بده»



قیمت: ۱۱۰۰ تومان

ISBN 964-92688-4-7

